



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir



# امام حسین و عاشورا از دیدگاه اهل سنت

مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# امام حسین علیه السلام و عاشورا از دیدگاه اهل سنت

نویسنده:

مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما گروه معارف

ناشر چاپی:

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۱	امام حسین علیه السلام و عاشورا از دیدگاه اهل سنت
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	حسین علیه السلام بایی از بهشت
۱۱	دیبچه
۱۲	پیشگفتار
۱۴	شخصیت و فضایل امام حسین علیه السلام علیه السلام
۱۴	مولد و میلاد
۱۵	نامگذاری توسط پیامبر
۱۶	خبر از شهادت در هنگام تولد
۱۷	شباهت با رسول خدا
۱۸	علاقه رسول خدا به امام حسین علیه السلام
۱۸	اشاره
۱۸	دوستی با حسین
۲۱	علاقه جبرئیل به حسین
۲۱	مهرورزی پیامبر به حسین
۲۳	گریه امام حسین
۲۳	حسین بهترین است
۲۴	اگر مردم می دانستند
۲۴	فضایل و مناقب
۲۴	اشاره
۲۴	آقای جوانان بهشت
۲۶	حسین بایی از بهشت
۲۶	حسین و آیه تطهیر

۲۸	حسین و آیه مباهله
۲۸	وارث علم پیامبر
۲۹	ریحانه پیامبر
۳۲	سخاوت امام حسین
۳۴	سخاوت و تواضع
۳۴	جود و شجاعت
۳۵	حج امام حسین
۳۵	مناجات
۳۵	آغاز نهضت عاشورا
۳۵	مرگ معاویه
۳۶	درخواست بیعت از امام حسین
۳۷	امام حسین در خانه ولید
۳۸	گفتگوی مروان با ولید
۳۹	گفتگوی امام حسین با مروان
۳۹	گفتگوی امام حسین با برادرش محمد بن حنفیه
۴۱	وصیت امام حسین به محمد بن حنفیه
۴۱	انگیزه قیام
۴۴	حرکت از مدینه
۴۴	امام حسین از راه اصلی می رود
۴۵	هنگام ورود به مکه
۴۵	امام حسین در مکه
۴۵	گفتگوی ابن عباس و ابن عمر با امام حسین
۴۸	اهل کوفه از حرکت امام حسین با خبر می شوند
۴۸	حرکت مسلم
۴۹	مسلم در کوفه
۵۰	نامه امام حسین به مردم بصره

۵۰	رفتن ابن زیاد به کوفه
۵۱	عبیدالله در کوفه
۵۱	عبیدالله در جستجوی مسلم
۵۲	ابن زیاد هانی را دستگیر می کند
۵۴	قیام مسلم
۵۶	مبارزه مسلم با لشکر ابن زیاد
۵۷	مسلم در دست نامردمان
۵۸	مسلم در آستانه شهادت
۶۰	شهادت مسلم
۶۱	خروج امام حسین از مکه
۶۲	گفتگوی امام حسین با ابن زبیر
۶۳	امام حسین کاروان یزید را مصادره می کند
۶۴	عبدالله بن جعفر به دنبال کاروان حسین
۶۵	راه کوفه بسته می شود
۶۶	قیس به مسهر صیداوی
۶۸	زهیر بن قین هدایت می شود
۶۹	ملاقات با فرزدق
۷۰	خبر شهادت مسلم به امام می رسد
۷۱	شهادت عبدالله بن یقطر
۷۳	با کمتر از جان نمی توان با حسین همراهی کرد
۷۴	درس جوانمردی
۷۵	حرکت به سوی کربلا
۷۶	بر سلطان ظالم بشورید
۷۶	مرگ سعادت و خوشبختی است
۷۷	هاتف مرگ
۷۷	ستم چهره می نماید

۷۸	ورود به کربلا
۷۹	حزب شیطان مجهز می شود
۸۰	مشکل آب
۸۰	جنگ آب
۸۱	حمله
۸۲	امان نامه
۸۲	آخرین نشست
۸۴	لشکر حق صف می کشد
۸۵	سخنرانی امام در صبح عاشورا
۸۶	توبه جناب حر
۸۷	آغاز جنگ
۸۸	شهادت سید القراء بریر بن خضیر
۸۸	شهادت مسلم بن عوسجه
۸۹	نماز ظهر
۹۰	عابس و شوذب
۹۱	شهادت آل ابی طالب در کربلا
۹۲	نوبت آل رسول
۹۴	شهادت علی اکبر
۹۵	شهادت قاسم بن حسن
۹۶	حضرت ابوالفضل
۹۶	امان نامه
۹۷	امان مجدد
۹۷	علم
۹۸	پیمان فداکاری
۹۸	سقا
۹۹	امام حسین تنهاست، طلب یاری



۹۹	آخرین سرباز
۱۰۰	امام، رو به میدان
۱۰۰	امام در میدان
۱۰۱	محاصره
۱۰۱	به دنبال آب
۱۰۱	خضاب خون
۱۰۲	نزدیک مقصد
۱۰۲	گریه دشمن
۱۰۳	شهادت
۱۰۳	شهادت امام به روایت خطیب خوارزم
۱۰۴	بانوی شهید در کربلا
۱۰۴	وقایع بعد از شهادت، تراج
۱۰۵	عامل اساسی
۱۰۶	غارت خیمه ها
۱۰۶	وقایع بعد از شهادت امام حسین علیه السلام
۱۰۶	پیکر شهدا
۱۰۶	مسیر خورشید
۱۰۶	آغاز پیام
۱۰۷	خطبه زینب کبری در کوفه
۱۰۸	مجلس ابن زیاد
۱۰۹	زینب در مجلس ابن زیاد
۱۱۰	امام سجاد در مجلس ابن زیاد
۱۱۱	خورشید بر نی
۱۱۱	در راه شام
۱۱۲	کاروان اسیران بر دروازه شام
۱۱۳	اسیران در مسجد دمشق

- ۱۱۵ ----- سر امام حسین در مجلس یزید
- ۱۱۷ ----- ابوبرزه
- ۱۱۸ ----- امام سجاد در مجلس یزید
- ۱۱۹ ----- اظهار کفر
- ۱۱۹ ----- خطبه زینب کبری در مجلس یزید
- ۱۲۳ ----- مثل اهل بیت
- ۱۲۳ ----- خطبه امام سجاد در مسجد دمشق
- ۱۲۴ ----- درباره مرکز

## مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: امام حسین علیه السلام و عاشورا از دیدگاه اهل سنت [جزوه] / گروه معارف

وضعیت نشر: [تهران]: مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما، ۱۳۷۸.

مشخصات ظاهری: ۹۶ص.

شماره کتابشناسی ملی: ۲۶۱۴۶۳۶

## حسین علیه السلام بابی از بهشت

رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: به وسیله من آگاه شدید، با علی راه یافتید و هدایت شدید، نیکی ها به واسطه حسن به شما عطا شد، ولی سعادت و شقاوت شما با حسین علیه السلام است آگاه باشید که حسین علیه السلام یکی از درهای بهشت است، هر کس با او دشمنی کند، خدا بوی بهشت را بر او حرام می کند (۱).

## دیباچه

یکی از جمله آرمانها و وظایف برنامه های برون مرزی، توجیه و تبیین صحیح ابهامات و شبهاتی است که به علل گوناگون، همچون عدم آشنایی با موازین دین مبین اسلام و دسترسی نداشتن به منابع معتبر و مراجع متمدن و یا به تزویر و نیرنگ دشمنان کژاندیش اسلام، بر دل جان مخاطبان آنسوی مرزها سایه افکنده است.

زدودن زنگار بی خبری، از آینه دل اسلام جویان و انعکاس نورتابان شریعت محمدی و تشیع علوی، مستلزم آن است که در گام نخست با عنایت به کثرت مخاطبان اهل سنت، اندیشه ها و دیدگاههای ایشان در ارتباط با اعتقادات شیعه را طرحی جامع بریزیم و پیوند برادری را محکم تر نماییم.

در این راستا بر آن شدیم تا به تدوین مجموعه هایی مناسب دست یازیم و در دسترس برنامه سازان محترم قرار دهیم.

ص: ۱

بدیهی است مطرح نمودن این گونه مباحث، جدا از فواید برون مرزی، برای مخاطبان داخلی، اعم از شیعه و سنی نیز جذاب و سودمند خواهد بود.

م\_ج\_م\_وعه حاضر با عنوان «امام حسین علیه السلام علیه السلام و عاشورا از دیدگاه اهل سنت» گامی است در این راه، امید آنکه مقبول درگاه احدیت واقع شود.

در پ\_ای\_ان از زح\_م\_ات حجه الاسلام محمدرضا جباران که این مجموعه با تلاش و کوشش ایشان، تدوین گردید تشکر می کنیم.

نیز بجاست از راهنمایی ها و رهنمودهای استاد راهنمای مجموعه جناب حجه الاسلام و المسلمین محامی تشکر و قدردانی نمایم.

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما.

گروه معارف.

## پیشگفتار

الگو سازی روشی است که مکاتب الهی در کنار مجموعه احکام متعالی و نظامهای قانونی پیشرفته ب\_ه آن ت\_وج\_ه داشت\_ت\_ه\_ان\_د در این مکاتب، انسان کامل تنها یک نظریه نیست، بلکه تحقق عینی و ن\_م\_ون\_ه\_ه\_ای\_ی واقعی دارد که نوع بشر می تواند با پیروی از آنها خود را به کمال مقصود، نزدیک و نزدیک تر سازد.

ام\_ام\_ان\_م\_ع\_ص\_وم\_ب\_رجسته ترین الگوهایی هستند که اسلام به عنوان تحقق کامل احکام خود به مردم معرفی کرده است در تعریفی کوتاه می توان گفت آن بزرگواران، قرآن های مجسمی بودند که در میان مردم زیستند و صراط مستقیم را به انسان نمودند.

در ای\_ن\_م\_یان حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام علیه السلام به لحاظ موقعیت ویژه و وظیفه خاصی که شرایط ویژه زمانی برای آن حضرت مقرر می داشت از نوع ویژگی برخوردار است.

ام\_ام\_ح\_س\_ی\_ن\_علیه السلام ن\_ه\_ت\_ن\_ها الگوی انسان های وارسته و نمونه کامل یک انسان الهی است، بلکه س\_م\_ب\_ل مقاومت نسل های ستمدیده در مقابل موج بیداد ستمگران و نماد ایثار و فداکاری در راه احیای حق و اعلای کلمه الله است، چنان که امروز نام و نشانه مقاومت و یاد او رمز ایستادگی است.

واقعه عاشورا، هر چند از آن جهت که به دشمنان آن حضرت مربوط می شود بزرگترین جنایت ونه ای ت رذالت و حسیض روح انسانی است، ولی از آن جهت که به آن حضرت و یارانش مربوط می شود، اوج فضیلت و بزرگواری و نمایش عالی ترین فضایل انسانی است.

کس آن ی که به دن ب ال ت رب ی ت روح و پ رورش ف ضایل انسانی هستند، بدون شک می توانند بهترین معیارهای انسانیت را در روش و منش آن حضرت بدست آورند.

در این روش ت ارب ر آنیم تا با گذری کوتاه بر زندگی آن بزرگ انسان الهی، و نظری به زوایای زندگی آن حضرت، به ویژه در جریان نهضت آسمانیش خود و خوانندگان را پرتوی فراهم آوریم که روشنایی بخش راه طولانی مقصد باشد که:

ان الحسین علیه السلام مصباح الهدی و سفینه النجاه.

نکات قابل توجه در این مقاله به این قرار است:

نظرب این مقاله به منظور استفاده در برنامه های رادیویی تهیه شده است، مطالب آن به صورت قسمت های کوتاه و مجزا با عناوین و سرفصل های مستقل ارائه گردیده است و از آنجا که برای شنوندگان مقیم خارج کشور استفاده خواهد شد، تمام مطالب از کتب معتبر اهل سنت است خراج شده و محل نقل هر واقعه در کتاب های مورد استناد، با ذکر جلد و صفحه تعیین و در پایان جزوه نیز مشخصات هر کتاب، از قبیل ناشر و تاریخ نشر بیان شده است.

کتبی که در این نوشتار و مورد استفاده قرار گرفته، همگی از کتب معتبر و از نویسندگان مورد اعتمادم داده ل سنت می باشند، بعضی از این نویسندگان در تعصب به پایه ای رسیده اند که تا حد امکان از نقل فضایل اهل بیت (ص) خودداری می کنند و آنچه را نیز به ناچار نقل می کنند با تحلیل و توضیح به غیروجه صحیح معنی می کنند.

عَلَى رَغْمِ اینکه این نویسندگان به لحاظ اعتقادات خاص تلاش کرده اند تا آنجا که ممکن است واقعه عاشورا و نهضت کربلا را معمولی و فاجعه قتل حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام را کمرنگ جلوه دهند و بر خلاف روش خود در نقل وقایع تاریخی، این قسمت از تاریخ را به اختصار نقل کرده اند، ولی نتوانسته اند موجی را که از تذکر این واقعه ایجاد می شود کنترل کنند.

ما تلاش کرده ایم تا آنجا که ممکن است متن تاریخ را بدون هیچ کاستی و عاری از هر افزوده نقل کنیم و در حد امکان از اظهار نظر خودداری کرده، برداشت و نظریه پردازی را به عهده خوانندگان و شنوندگان بگذاریم.

در پاره ای از موارد که گریزی از اظهار نظر نیافتیم، تحلیل ها و نظرهای شخصی را از متن تاریخ جدا کرده ایم تا موجب اشتباه نشود و احیانا به کتاب های مورد استناد نسبت داده نشوند.

امید که آنچه در ادامه می آید، مقبول طبع اهل نظر قرار گیرد و گامی باشد هرچند کوتاه، در راه بازخوانی این حادثه عظیم تاریخ اسلام.

مرا از جوه رَغْمِ آف ری دند.

تورا از اب ر، ن م ن م آفری دن د.

برای گریه درسوگ حسین علیه السلام است.

اگر م ماه محرم آف ری دن د.

گروه معارف.

مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما.

## شخصیت و فضایل امام حسین علیه السلام

### مولد و میلاد

حسین بن علی (علیه السلام) در مدینه منوره در سال چهارم هجری در روز سه شنبه، سوم ماه شعبان یا پنجشنبه پنجم همان ماه متولد شد بعضی از مورخان تولد آن حضرت را روز آخر ربیع الاول سال سوم هجری دانسته و بعضی دیگر گفته اند در پنجم جمادی الاول سال سوم یا چهارم هجرت به دنیا آمده است بنابراین درباره تولد آن حضرت چند قول وجود دارد، ولی قول مشهور این است که ایشان در روز سوم شعبان سال چهارم هجرت به دنیا آمده است.

هـ ن گ ام ی که آن حضرت متولد شد او را نزد جد بزرگوارش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آوردند آن حضرت بادیدن او سخت مسرور شد و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و روز هفتم ت ولدش گوسفندی برای او عقیقه کرد و به مادرش فرمود: «سرش را بتراشید و به وزن موهایش نقره صدقه دهید».

آن حضرت شش سال و چند ماه با جد بزرگوارش رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و پس از آن بیست و نه سال وی ازده ماه با پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام و پس از آن حدود ده سال با برادرش امام حسن علیه السلام و حدود ده سال پس از شهادت امام حسن علیه السلام زندگی کرده است، مدت امامت او محسوب می شود.

کن ی ه ام حسین علیه السلام «ابوعبدالله» بود لقب های فراوانی به آن حضرت داده اند و از جمله پس از شهادت، ایشان را «سیدالشهدا» خواندند چنان که می دانیم تا پیش از آن، لقب سیدالشهدا بر ح مزه، عموی پیامبر اطلاق می شد و پس از شهادت سبط گرامی رسول الله، آن حضرت را به این لقب خواندند.

### نامگذاری توسط پیامبر

در روایات آمده است که نه نامگذاری آن حضرت و برادر بزرگوارش به حسین علیه السلام و حسن، توسط شخص پیامبر اکرم صورت گرفته است و تصریح شده است که این نامگذاری به دستور خداوند متعال بوده است.

از علی بن ابیطالب نقل کرده اند که فرمود: آن گاه که حسن به دنیا آمد نام عمویم «حمزه» را بر او نهادم و آن گاه که حسین علیه السلام متولد گشت نام عموی دیگرم «جعفر» را بر او گذاشتم روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) مرا فراخواند و فرمود: من مامور شده ام که نام آن دو را تغییر دهم، از این پس آنان را حسن و حسین علیه السلام بخوانید (۱).

ص: ۵

---

۱-۳. تاریخ دمشق، ص ۳۱ و ۳۲، به همین مضمون روایاتی در المعجم الکبیر طبرانی و طبقات ابن سعد، ذیل سرگذشت امام حسین علیه السلام آمده است.

در روایات دی-گ-ر آم-ده اس-ت ک-ه پ-ی-ام-بر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: حسن و حسین علیه السلام را به نام فرزندان ه-ارون ن-ام-یدم، او فرزندانش را «شبر» و «شیر» نامید و من فرزندانم را به همان نام (به لفظ عربی) حسن و حسین علیه السلام نامیدم (۱).

### خبر از شهادت در هنگام تولد

اس-م-اب-ن-ت-ع-م-یس می گوید: وقتی امام حسین علیه السلام متولد شد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد فرمود: اسما! پسر را بیاور من کودک را در پارچه سفیدی پیچیدم و به حضرت دادم.

ح-ض-رت در گ-وش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت، بعد در حالی که او را در دامن خود گذاشته بود، گریست.

گفتم: پدر و مادرم فدایت چرا گریه می کنی؟

فرمود: برای این پسر.

گفتم: او در همین ساعت متولد شده و تو برایش گریه می کنی؟

فرمود: آری ای اسما! گروه سرکشی او را می کشند، خدا شفاعتم را نصیبشان نکند.

بعد فرمود: این خبر را به فاطمه نرسان که تازه فرزندش به دنیا آمده (۲).

روزی ام-ال-ف-ض-ل-ه-م-س-ر-ع-ب-اس-ع-م-وی پ-ی-ام-ب-ر، خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: «ای-ار-س-ول-الله (صلی الله علیه و آله و سلم) من امشب خواب بدی دیدم، دیدم گویا قطعه ای از بدن مبارک شما جدا شده در دامن من افتاد.

ص: ۶

---

۱-۳. تاریخ دمشق، ص ۳۱ و ۳۲، به همین مضمون روایاتی در المعجم الکبیر طبرانی و طبقات ابن سعد، ذیل سرگذشت امام حسین علیه السلام آمده است.

۲-۴. فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۰۴ و ینابیع الموده، ص ۳۱۸، باب ۶۰.



فـرـمـود: خـیـر اسـت، فاطمه پسری می آورد که تو او را پرورش خواهی داد خدمت پیامبر رسیدم و کـودک را در دامـنـش نـهـادم و چند لحظه از آن حضرت چشم برداشتم، وقتی دوباره نگاهش کردم، دیدم اشک از چشمانش سرازیر است.

گفتم: پدر و مادرم فدایت یا رسول الله چرا گریه می کنی؟

فرمود: هم اکنون جبرئیل آمد و به من خبر داد که امت من این پسر را می کشند» (۱).

هـنـگـامی که امیرالمؤمنین علیه السلام به طرف صفین می رفت در راه از کربلا گذشت در آن جا توفقی کـرد و چـنـان گـریست که زمین را از اشک خیس کرد آنگاه فرمود: «روزی خدمت رسول خدا رسـیـدم دمی حـضـرت گـریه می کند، گفتم: پدر و مادرم فدایت یا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) چرا گریه می کنی؟»

فـرـمـود: هـمـا کـنـون جبرئیل این جا بود، او به من خبر داد که پسر حسین علیه السلام در کنار شط فرات در زمـیـنـی به نام کربلا کشته خواهد شد و مشتی از خاک آنجا را برایم آورد تا ببویم و من نتوانستم از گریه خودداری کنم.

و هـمـان جـا بـود که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این جاست اقامتگاه و بارانداز ایشان، این جاست کـه خـونشان را می ریزند، گروهی از آل محمد در این صحرا کشته می شوند که زمین و آسمان به حالشان گریه خواهد کرد (۲).

### شبهت با رسول خدا

در اخـبـار فـراوان آمده است که آن حضرت شبیه ترین فرد به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بود اصحاب پیامبر بارها این نکته را در مورد سیرت و صورت امام حسین علیه السلام یاد آورد شده اند، مخصوصاً یاد آور شده اند کـه قـامت ایـشان بسیار شبیه به پیامبر بود، به طوری که هر کس قامت آن حضرت را مشاهده می کرد به یاد رسول خدا می افتاد (۳).

ص: ۷

۱-۵. ینابیع الموده، ص ۳۱۹، باب ۶۰.

۲-۶. همان، ص ۳۲۰، باب ۶۰.

۳-۷. گـفته اند که امام حسن علیه السلام در صورت و چهره به پیامبر بیشتر شباهت دارد و امام حسین علیه السلام در قـامت و هیکل به ایشان شبیه تر بود رک: تاریخ دمشق، ترجمه امام حسین علیه السلام، ص ۴۱ تا ۴۵، رک: تاریخ دمشق، ترجمه امام حسین علیه السلام، صص ۴۵-۴۱.

ع\_اص\_م\_ب\_ن\_کلیب از پدرش نقل کرده است که شبی رسول خدا را در خواب دیدم و خواب خود را برای ابن عباس نقل کردم [تا بینم که آیا خواب من درست بوده است یا خیر] او گفت: آیا هنگامی که ه\_پ\_یامبر را دیدی به یاد حسین بن علی نیتادی؟

گفتم: آری! به خدا قسم هنگامی که رسول خ\_دا\_ق\_دم برمی داشت و راه می رفت، کاملاً به حسین بن علی شباهت داشت ابن عباس گفت: ما همواره او را به پیامبر شبیه می دانستیم.

ان\_س\_ب\_ن\_م\_ال\_ک\_م\_ی\_گوید: نزد عیبداالله بن زیاد بودم که سر حسین بن علی را در یک تشت به م\_جلس آوردند ابن زیاد با چوبی به بینی و صورت آن حضرت اشاره کرد و گفت: من چهره ای به ای\_ن\_ن\_ی\_ک\_وی\_ی ندیده ام گفتم: ای ابن زیاد! مگر نمی دانی که حسین بن علی شبیه ترین مردم به رسول خدا بود (۱).

## علاقه رسول خدا به امام حسین علیه السلام

### اشاره

یکی از زیباترین و برجسته ترین نکات زندگی امام حسین علیه السلام، توجه شدید و علاقه بی نظیر پیامبر اکرم ب\_ه\_ایشان و برادر بزرگوارش امام حسن علیه السلام است این نکته آن چنان آشکار و نمایان بود که صفات زی\_ادی از ک\_ت\_ب\_ت\_اری\_خ و حدیث را به خود اختصاص داده است در این جا گوشه ای اندک از این مطالب رایادآور می شویم.

### دوستی با حسین

رس\_ول\_گ\_رامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) به مهمانی دعوت شده بود با گروهی از اصحاب به میهمانی می رفت در راه امام حسین علیه السلام را دید که در کوچه بازی می کند، پیش رفت تا او را بگیرد، ولی او کودکانه گریخت و هر چه حضرت به دنبال او رفت، او به سوی دیگری جست و آن حضرت همچنان خنده ک\_ن\_ان او را دن\_ب\_ال\_م\_ی کرد تا او را گرفت آن گاه دستی بر پس گردن و دستی در زیر چانه او گرفته دهان بر دهانش گذاشت و او را بوسید.

ص: ۸

و ب\_عد فرمود: حسین از من است و من از حسینم، خدا دوست بدارد کسی را که حسین را دوست دارد (۱).

زی\_د ب\_ن ح\_ارث\_ه نقل می کند: می خواستم برای انجام کاری خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) برسم شبانه ب\_ه م\_ن زل آن ح\_ضرت رفتم و درب خانه را کوبیدم پیامبر در حالی که چیزی در زیر عبای خود داشت، ب\_ی\_رون آمد پس از آن که کارم تمام شد، پرسیدم: ای رسول خدا! چه همراه داری؟

عبای خ\_وی\_ش را ب\_ه ک\_ن\_ار زد و ح\_سن و حسین را که در بر گرفته بود به من نشان داد و فرمود: اینان فرزندان من و فرزندان دختر من هستند آن گاه رو به آسمان کرد و فرمود:.

اللهم انك تعلم اني احبهما فاحبهما و احب من يحبهما.

خدایا! تو می دانی که من این دو را دوست دارم، پس آنها را دوست بدار و دوست بدار هر کس آن دو را دوست بدارد (۲).

س\_ل\_م\_ان ف\_ار س\_ی\_ن\_یز از پیامبر اکرم در خصوص امام حسین علیه السلام و امام حسین علیه السلام روایت کرده است که فرمود:.

من احبهما احبته و من احبته احبه الله و من احبه الله ادخله جنات النعیم، و من ابغضهما ابغضته و من ابغضته ابغضه الله و من ابغضه الله ادخله نار جهنم و له عذاب مقیم.

ص: ۹

---

۱- ۹. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۴۶ و فرائد السمطین، ج ۲، ص ۱۳۱، باب ۳۰.

۲- ۱۰. طبقات ابن سعد، ترجمه امام حسین، مؤسسه آل البیت، ص ۲۳، این روایت در سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۶ و سنن نسایی، روایت ۵۸۲۴ و نیز نقل شده است.

هر کس فرزندانم حسن و حسین را دوست بدارد، من او را دوست دارم و هر کس من او را دوست بدارم، خدایم را دوست دارد و هر کس خدا او را دوست بدارد به بهشت های پر از نعمت وارد خواهد شد اما هر کس آن دو را دشمن بدارد و بر آنها ستم روا دارد، من او را دشمن خواهم داشت و هر کس من او را دشمن دارم، خداوند او را دشمن دارد و به آتش جهنم در افکند و در عذاب پایدار بماند (۱).

این علقه و عنایت ویژه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به امام حسین علیه السلام و اهل بیت (علیهم السلام) را صرفاً نمی توان به یک رابطه عاطفی و علاقه خویشاوندی حمل کرد مضامین روایاتی که در کتب فریقین فراوان نقل شده است، نشان می دهد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با اطلاع و آگاهی از مسیر آینده جامعه اسلامی، می خواستند بدین وسیله راه حق و باطل را به روشنی از یکدیگر تفکیک و متمایز سازند در واقع پیامبر در واقعه کربلا با این سخنان گویا همه دشمنی ها و کینه توزی هایی را که در آینده بر ضد خاندان نبوت انجام خواهد شد، برای حق پویان و حقیقت طلبان پیش گویی می کردند شاید از این روست که در روایات دیگر، رسول خدا صریحاً از جنگ و پیکار با اهل بیت یاد کرده است و جنگ با ایشان را همچون جنگ با خودش دانسته است.

دانشمندان برجسته اهل سنت از زید بن ارقم و ابوهریره و دیگران روایت کرده اند که پیامبر در هنگام فوت، آن گاه که در بستر بیماری افتاده بود، رو به علی و فاطمه و حسن و حسین کرد و فرمود: «ان احب رب ل من حاربکم و سلم لمن سالمکم، یعنی: من با هر کس که با شما بجنگد در جنگ خواهم بود و با هر کس با شما دوستی کند دوست خواهم بود» (۲).

ص: ۱۰

---

۱- ۱۱. تاریخ ابن عساکر، ترجمه امام حسین علیه السلام، ص ۱۳۹.

۲- ۱۲. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ترجمه امام حسین، ص ۱۴۶.

ای\_ن\_ع\_بارت بارها و بارها از سوی پیامبر اکرم در شان اهل بیت گرامیش صادر شده است (۱) از ج\_م\_له نقل کرده اند که آن حضرت بارها رو به خانه علی و فاطمه و حسن و حسین می ایستاد و می فرمود: «ان\_ا\_حرب لمن حاربتهم و سلم لمن سالمتم، یعنی می جنگم با هر کس که شما با او بکنید و دوستی می کنم با هر کس که شما با او دوستی کنید».

ب\_را\_بن\_عازب روایت کرده است که (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد امام حسین علیه السلام فرمود: «هذا منی و انامنه و هو محرم علیه ما یحرم علی، یعنی حسین از من است و من از حسینم و هر چه بر من حرام است بر حسین نیز حرام است» (۲).

### علاقه جبرئیل به حسین

در روایات آمده است روزی ح\_س\_ن و ح\_س\_ی\_ن، در کودکی، پیش روی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با یکدیگر کش\_ش\_تی می گرفتند و پیامبر دائما حسن را تشویق می کرد فاطمه رو به پدر کرد و عرض کرد: ای رسول خ\_دا! ش\_م\_اح\_س\_ن را ک\_ه\_ب\_رادر بزرگتر است در مقابل حسین که کوچکتر است تشویق می کنید؟

پیامبر فرمود: زیرا جبرئیل شاهد این ماجرا بود و حسین را تشویق می کرد و من حسن را.

### مهرورزی پیامبر به حسین

م\_ه\_ر و م\_حبت پیامبر به امام حسین و برادر بزرگوارش امام حسن زبانزد عام و خاص بوده است گ\_ذ\_ش\_ت\_ه از گفتاری که نقل شد، از رفتار حضرت با ایشان حکایات فراوانی نقل کرده اند که این نکته به خوبی معلوم می شود.

ص: ۱۱

---

۱- ۱۳. س\_ن\_ن\_ترمذی، ج ۱۳، ص ۲۴۸ و اسدالغابه، ج ۷، ص ۲۲۵ و مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۴۹.

۲- ۱۴. کنز العمال، ج ۷، ص ۱۰۶.

ن\_قل شده است که گاه در هنگام نماز جماعت، حسن و حسین، که کودکانی خردسال بودند، نزد ج\_دب\_زرگ\_وارش\_ان\_م\_ی\_رف\_تند و در سجده بر دوش آن حضرت سوار می شدند برخی از اصحاب پ\_یش دستی می کردند تا کودکان را از رسول خدا دور کنند، ولی آن حضرت اشاره می فرمودند که آن\_ه\_ا\_را\_ب\_ه\_ح\_ال\_خ\_ودوا\_گذارید سپس به آرامی دست آنها را می گرفتند و پایین می آوردند و بر زانوان خویش می نشانند (۱).

روزی پ\_یامبر سجده نماز را، بر خلاف معمول، طولانی کرد نماز که تمام شد، نمازگزاران عرض ک\_ردن\_د:ام\_روز س\_ج\_ده را طولانی تر به جای آورید، آیا وحی نازل شده و دستوری رسیده است؟

ف\_رمود: خیر، فرزندم حسین بر شانه ام سوار بود، خواستم صبر کنم تا او کار خویش را انجام دهد و لذتش را از بین نبرده باشم (۲).

ع\_م\_ر\_ب\_ن\_خ\_ط\_اب\_ن\_قل می کند که روزی رسول خدا را دیدم که حسن و حسین را بر شانه های خ\_وی\_ش س\_وار کرده بود رو به آن دو کردم و گفتم: چه اسب خوبی دارید!! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: و اینها چه سوارکاران خوبی هستند! (۳).

اب\_ی\_ب\_ر\_یده\_نقل می کند که روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در مسجد برای ما خطبه می خواند که ناگهان حسن و حسین به مجلس وارد شدند و پیراهن قرمز رنگ به تن داشتند، به طوری که در هنگام راه ی\_افتن بر زمین می کشید پیامبر از منبر پایین آمدند و آن دو را بغل کردند و جلوی خویش نشانند س\_پ\_س فرمودند: خدا و رسولش راست گفتند که: انما اموالکم و اولادکم فتنه این دو فرزندم که چنین راه می روند آن چنان مشعوف شدم که نتوانستم به سخنانم ادامه دهم (۴).

ص: ۱۲

۱-۱۵. تاریخ دمشق، ابن عساکر، صص ۱۵۳-۱۴۳.

۲-۱۶. مسند احمد بن حنبل، ج ۳، ص ۴۹۳ و الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۸.

۳-۱۷. سنن ترمذی، ج ۱۳، ص ۱۸۹ و مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۸۱.

۴-۱۸. م\_س\_ن\_د\_اح\_م\_د\_ب\_ن\_حنبل، ج ۵، ص ۳۵۴ و سنن ترمذی، ج ۱۳، ص ۱۹۴ و مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۱، ص ۲۸۷.

پ\_ی\_ا\_م\_ب\_ر\_ا\_ک\_رم (صلی الله علیه و آله و سلم) از در خانه فاطمه (سلام الله علیها) می گذشت صدای گریه امام حسین علیه السلام را شنید ف\_رم\_ود:دخ\_ترم! فرزندم حسین را ساکت کن، مگر نمی دانی که صدای گریه این کودک مرا آزار می دهد (۱).

### حسین بهترین است

ح\_ذ\_ی\_ف\_ه\_ی\_مان می گوید: روزی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) وارد مسجد شد امام حسین علیه السلام را روی دوش گ\_گ\_رف\_ت\_ه\_بادست های مبارکش پاهای او را به سینه می فشرد فرمود: ای مردم می دانم درباره چه م\_وضوعی اختلاف دارید (منظورش بهترین های بعد از خودش بود این حسین بن علی (علیه السلام) کسی اس\_ت\_ک\_ه\_ب\_ه\_ت\_ری\_ن\_جده (مادر بزرگ) را دارد، جدش محمد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، سالار پیامبران و جده اش خدیجه، دختر خویلد، اولین زنی است که به خدا و رسولش ایمان آورد این حسین بن علی ب\_ه\_ت\_رین پدر و مادر را دارد، پدرش علی بن ابیطالب برادر، وزیر و پسر عموی رسول خدا و اولین مردی است که به خدا و رسولش ایمان آورد و مادرش فاطمه دختر محمد بانوی زنان جهان است ای\_ن\_ح\_سین بن علی بهترین عمو و عمه را دارد، عمویش جعفر بن ابیطالب است که خدایش با دو ب\_ال\_زی\_نت داده تا در بهشت به هر جا که خواهد پرواز کند و عمه اش، ام هانی دختر ابیطالب است ای\_ن\_ح\_س\_ی\_ن\_بن\_علی (علیه السلام) بهترین دایی و خاله را دارد، دایی اش قاسم پسر رسول خدا و خاله اش زینب، دختر رسول خداست، آن گاه کودک را از شانه خود بر زمین نهاد تا در پیش رویش به بازی ب\_پ\_ردازد و ف\_رم\_ود: مردم این حسین، جد و جده اش در بهشت اند، دایی و خاله اش در بهشت اند و خودش و برادرش نیز در بهشت اند (۲).

ص: ۱۳

۱- ۱۹. تاریخ ابن عساکر، ترجمه امام حسین علیه السلام، ص ۱۳۲ و المعجم الکبیر طبرانی، ج ۳، ص ۱۱۶.

۲- ۲۰. تاریخ ابن عساکر، زندگی امام حسین علیه السلام، ص ۶- ۱۳۵.

از تَش\_ی\_ی\_ع\_ج\_ن\_ا\_زه بر می گشتیم در بین راه امام حسین علیه السلام خسته شد و کنار راه نشست ابوهریره (پیرمرد مورد احترام زمان خود) در کنارش نشست و با لباس خود خاک از پای آن حضرت می سترد حضرت فرمود: ابوهریره! چرا تو این کار را می کنی؟.

ع\_رض\_ک\_رد: ب\_گ\_ذ\_ار\_م\_ن\_ای\_ن\_ک\_ار را بکنم، به خدا اگر آنچه را من درباره تو می دانم، این مردم می دانستند تو را برگردن های خود حمل می کردند (۱).

مدرک بن عماره نقل می کند که روزی ابن عباس را دیدم که رکاب حسن و حسین را گرفته بود و راه می برد ب\_ه او اع\_تراض کرده گفتند: تو رکاب آنها را گرفته ای، در حالی که از آنها مسن تر هستی؟

! گفت: این دو فرزندان رسول خدا و جگرگوشه او هستند، آیا سعادت از این بالاتر است که من رکاب آنها را بگیرم (۲).

## فضایل و مناقب

### اشاره

در فضایل امام حسین علیه السلام آن قدر گفته اند که همه آنها در یک یا چند دفتر نمی گنجد از این رو در اینجا، همچون مباحث گذشته، به نمونه هایی چند اکتفا می کنیم لازم به یادآوری است که در ذیل هر یک از عناوین زیر، گاه تا ده ها روایت نقل شده است.

## آقای جوانان بهشت

ام\_ام\_ع\_لی (علیه السلام) از رسول\_خ\_دا (صلی الله علیه و آله و سلم) روایت کرده است که فرمود: الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة، یعنی حسن و حسین آقای جوانان اهل بهشت هستند (۳).

ص: ۱۴

۱- ۲۱. تاریخ ابن عساکر، ترجمه امام حسین علیه السلام، ص ۱۴۹.

۲- ۲۲. تاریخ ابن عساکر، ص ۲۱۰.

۳- ۲۳. همان، صص ۶۲ و ۶۳.



ابن عباس نیز از آن حضرت نقل کرده است: الحسن و الحسين سیدا شباب اهل الجنة، من احبهما فقد احبني و من ابغضهما فقد ابغضني (۱).

همین روایات را عَمْرَبْنِ خَطَّابٍ و فرزندش عبدالله بن عمر نیز از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل کرده اند (۲).

از حذیفه بن یمان، صحابی معروف پیامبر، نقل شده است که شبی خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدم و نماز مغرب را با ایشان خواندم حضرت برخاست و دائماً نماز می خواند تا هنگام نماز عشاء رسیدنم از عشاء را نیز با آن حضرت خواندم و منتظر ماندم پیامبر از مسجد خارج شد تا به خانه خویشتن رود پس شت سر او راه افتادم، گویا با کسی سخن می گفت که من دقیقاً ندانستم که چه می فرماید ناگهان رو به عقب کرد و فرمود: کیستی؟ گفتم: حذیفه.

گفت: فهمیدی چه کسی با من بود؟

گفتم: خیر.

گفت: جبرئیل امین بود که سلام خدای را به من رساند و مرا بشارت داد که فاطمه بانوی زنان بهشت و حسین و حسین آقای جوانان بهشتی هستند.

عرض کردم: ای رسول خدا! برای من و مادرم استغفار کن.

فرمود: خداوند تو و مادرت را ببخشد (۳).

جواب ربن عبدالله انصاری از رسول خدا روایت کرده است که روزی در مسجد در کنار آن حضرت باصحاب بزرگوارش نشسته بودیم حسین علیه السلام وارد مسجد شد پیامبر رو به ما کرد و فرمود: من اراد ان ی نظرالی سید شباب اهل الجنة، فلینظر الی الحسین بن علی، یعنی: هر کس می خواهد به آقای جوانان بهشت نگاه کند، به چهره فرزندم حسین بنگرد (۴).

ص: ۱۵

۱- ۲۴. فراید السمطین، ج ۲، ص ۹۸.

۲- ۲۵. کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۱۲، مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۶۷.

۳- ۲۶. مسند احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۹۱ و کنز العمال، ج ۱۲، ص ۱۰۲.

۴- ۲۷. تاریخ، ابن عساکر، صص ۸۵ تا ۸۲.

رسول گرامی اسلام فرمود: به وسیله من آگاه شدید، با علی راه یافتید و هدایت شدید، نیکی ها به واسطه حسن به شما عطا شد، ولی سعادت و شقاوت شما با حسین است آگاه باشید که حسین یکی از درهای بهشت است، هر کس به او دشمنی کند خدا بوی بهشت را بر او حرام می کند (۱).

### حسین و آیه تطهیر

ام س ل م ه، زن ب ا و ف ای رس ول خ دا (صلی الله علیه و آله و سلم) ن ق ل می کند که روزی فاطمه (سلام الله علیها) غذایی برای پدر بزرگوارش آورد آن روز پیامبر در خانه من بود رسول الله نسبت به دخترش احترام کرد و فرمود: برو و پسر عمویم علی و فرزندانم حسن و حسین را نیز دعوت کن تا با هم غذا بخوریم پس از مدتی فاطمه و علی در حالی که دستان حسن و حسین را در دست داشتند، بر پیامبر وارد شدند همان دم جبرئیل بر پیامبر نازل شد و آیه شریفه تطهیر را نازل فرمود: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس ال ال ب بیت و یتطهرکم تطهیرا (احزاب / ۳۳) یعنی: خداوند اراده کرده است تا هرگونه زشتی و پلیدی را از شما اهل بیت دور گرداند و شما را پاک و پاکیزه گرداند.

حضرت رو به من [ام سلمه] کرد و فرمود: کسای خبیری را، که عبایی بزرگ بود، بیاورم علی (علیه السلام) را در طرف راست و زهرا را در طرف چپ و حسن و حسین را بر پای مبارکش نشانند و کسا را بر آن ه انداخت با دست چپ، عبا را سخت بر هم پیچید و دست راست را به طرف آسمان بلند کرد و سه بار فرمود:

ص: ۱۶

اللهم هؤلاء اهل بيتي و حامتي، اللهم اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا، انا حرب لمن حاربتم و سلم لمن سالمتم و عدو لمن عاداكم.

خداوندا! اينان اهل بيت و خاندان من هستند، [چنان كه وعده فرمودی] پليدی را از ايشان دور دار و آنان را پاك و معصوم دار، من می جنگم با کسی كه شما [اهل بيت] با او جنگيد، و آشتی می كنم با کسی كه شما آشتی كنيد و دشمن کسی هستم كه با شما دشمنی كند (۱).

از ای-ن روای-ت، كه-ه در م-ن-اب-ع حدیث از طرق مختلف نقل شده است و مورد اتفاق شیعه و سنی اس-ت، به دست می آید كه امام حسین علیه السلام یکی از مصادیق آیه تطهیر است از روایات و قراین بسیار م-ی توان ثابت كرد كه در زمان نزول آیه تطهیر، جز همین پنج تن كس دیگری مشمول آیه تطهیر ن-ب-وده اس-ت و از همین روی ايشان را «اصحاب كسا» و امام حسین علیه السلام را خامس اصحاب كسا، یعنی پنجمین شخصیت اصحاب كسا نام نهاده اند.

احمد حنبل و ترمذی، دو تن از محدثان بزرگ اهل سنت، در كتب «مسند» و «سنن» خود نقل کرده اند كه تا شش ماه پس از نزول آیه مذکور، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) هر روز هنگامی كه برای نماز صبح ب-ه م-س-جدمی رفتند در جلوی خانه علی و فاطمه می ایستادند و بلند می فرمودند: الصلوه یا اهل بيت محمد، انما یرید الله لیذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهیرا.

ص: ۱۷

---

۱- ۲۹. اس-د الغابه، ج ۷، ص ۲۲۲ و المعجم الكبير، ج ۲۳، ص ۳۹۶ و المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۴۶ و نیز ر ك: تفسیر درالمنثور و تفسیر ابن كثير، ذیل آیه تطهیر.

در بـیـنـد انـد شـمـنـد انـسـلامـی، از شیعه و سنی، اتفاق نظر است که پیامبر در هنگام مباهله با عـالـمـان مـسـیـحـیـان بحران، تنها علی، فاطمه، حسن و حسین را به همراه برد و آنان را مصداق «ابنائنا» و «نساءنا» و «انفسنا» در آیه شریفه قرار داد این مطلب آن چنان مشهور و مسلم است که عالم بزرگ اهل سنت، حاکم نیشابوری، در کتاب «معرفه علوم الحدیث» خود این جریان را از مصادیق روایات متواتر می شمارد (۱).

مـاجـرا از ایـن قـرار است که اسقف مسیحیان نجران همراه با گروهی از علمای مسیحی خدمت رسـول خـدا شـرفیاب شدند حضرت دین اسلام را بر آنها عرضه کرد ولی سرباز زدند و نپذیرفتند سـر انـجـام وحی نازل شد و آنان را به مباهله با پیامبر دعوت کرد: فمن حاجك فيه من بعد ما جائك من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نساءنا و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله على الكاذبين (آل عمران / ۱۶) در روز موعود، رسول خدا دست اهل خویش را گرفت و برای مباهله حضور یافت مسیحیان که دریافتند پیامبر با تمام سرمایه خویش به میدان مباهله آمده است از این کار تن زدند و به پرداختن جزیه رضایت دادند (۲).

### وارث علم پیامبر

عـکـرمـه، شـاگـرد بـرجسته ابن عباس، نقل می کند که روزی ابن عباس در مسجد برای مردم حدیث می گفت که نافع بن ازرق برخاست و گفت: ای ابن عباس! از احکام مورچه و پشه برای من مردم فتوا می دهی؟

ص: ۱۸

۱- ۳۰. معرفه علوم الحدیث، ص ۶۲.

۲- ۳۱. تفسیر جامع البیان، طبری و تفسیر درالمنثور، سیوطی، ذیل آیه شریفه و الطبقات، ابن سعد، ترجمه امام حسین، ص ۲۹.

اگر علمی داری خدایی را که می پرستی برای من توصیف کن ابن عباس سر بزیر انداخت حسین به علی در گوشه مسجد نشسته بود، رو به نافع کرد و فرمود: ای نافع به سوی من بیا تا پاسخت را باز گویم.

نافع گفت: من از تو پرسیدم؟.

ابن عباس گفت: یا ابن الزرق! انه من اهل بیت النبوه و هم ورثه العلم.

نافع به سوی امام رفت و حضرت پاسخ او را ارایه فرمود.

نافع گفت: ای حسین! سخنانت نیکو و پرمایه است.

فرمود: شنیده ام که تو پدرم و برادرم و مرا به کفر متهم کرده ای؟.

گفت: قسم به خدا با آنچه از شما شنیدم بی تردید شما سرچشمه نورانی اسلام و ستارگان احکام خداهستید (لقد کنتم منار الاسلام و نجوم الاحکام).

امام فرمود: یک سؤال از تو می پرسم.

گفت: بپرس، یا بن رسول الله.

ف\_رمود: آیه «فاما الجدار فکان لغلّامین یتیمین فی المدینه» (کَهِف / ۸۱) را خوانده ای؟

ای نافع! چه کسی آن گنج گرانها را برای آن دو یتیم در زیر دیوار پنهان کرده بود تا به آنان ارث رسد.

گفت: پدر یتیمان.

ف\_رمود: راس\_ت\_ی پدر آنها بهتر و دلسوزتر برای فرزندانش بود یا رسول خدا؟

آیا می توان باور کرد که\_ه پیامبر علم گران بهای خویش را برای فرزندانش به ودیعت نگذاشته باشد و ما را از آن محروم کرده باشد؟

(۱).

### ریحانه پیامبر

پ\_یامبر اکرم (ص) به میهمانی در خانه یکی از اصحاب دعوت شده بود همراه با یاران به راه افتاد، درحالی که جلوتر از دیگران راه می رفت حسن و حسین با کودکانی چند در کوچه به بازی مشغول ب\_ودرس\_ول خدا به سوی او رفت تا او را بگیرد و او به این سو و آن سو می گریخت پیامبر در حالی ک\_ه\_م\_ی\_خ\_ندید او را دنبال کرد تا او را گرفت یک دست را

در زیر سر و دست دیگر را در زیر چانه حسین گذاشت و لب مبارکش را بر دهان حسین نهاد و بوسید و فرمود:.

ص: ۱۹

---

۱-۳۲. تاریخ دمشق، ابن عساکر، ص ۲۲۴ و بغیه الطالب، ترجمه امام حسین، ص ۱۴۴.

هذان ريحانتاي من الدنيا من احبني فليحبهما.

ای\_ن دو\_گ\_ل\_ه\_ای\_زی\_بای\_من در دنیا هستند، هر کس مرا دوست بدارد باید آنان را دوست بدارد (۱).

ج\_اب\_ر\_بن\_عبدالله\_انصاری می گوید: روزی نزد رسول خدا نشسته بودیم که علی بن ابیطالب (علیه السلام) وارد شد حضرت رو به علی کرد و فرمود:

س\_لام\_علیک\_ابا\_الریحانتین\_اوصیک\_بریحاتی\_من\_الدنیا\_خیرا،\_فَعَن\_قَلِيلٍ\_یَنْهَدُ\_رِکْنَاکَ\_وَ اللهُ\_عَزَّوَجَلَّ\_خَلِیْفَتِی\_عَلِیْکَ.

س\_لام\_ب\_رت\_و\_ای\_پ\_در\_دو\_ریحانه\_حسن\_و\_حسین!\_تو\_را\_به\_این\_دو\_ریحانه\_زیبایم\_از\_دنیا\_سفارش\_به\_نیکی\_می\_کنم\_که\_بزودی\_دو\_رکن\_تو\_فرو\_ریزند.

جابر می گوید: هنگامی که پیامبر رحلت کرد، علی (علیه السلام) فرمود: این یکی از دو رکنی بود که رسول خ\_دا\_گ\_فت\_و\_هنگامی\_که\_فاطمه\_وفات\_کرد،\_فرمود:\_این\_هم\_رکن\_دومی\_بود\_که\_رسول\_خدا\_گفت\_(۲).

در\_ه\_م\_ی\_ن\_راس\_ت\_ا\_روای\_ت\_ج\_ال\_ب\_ی\_از\_عبدالله\_بن\_عمر\_نقل\_شده\_است\_که\_مربوط\_به\_امام،\_پس\_از\_واقعه\_عاشورا\_است\_ابن\_نعیم\_نقل\_می\_کند\_که\_نزد\_عبدالله\_بن\_عمر\_نشسته\_بودیم،\_مردی\_پیش\_آمد\_و\_از\_حکم\_خون\_پشه\_سؤال\_کرد\_که\_اگر\_در\_لباس\_نماز\_گزار\_باشد\_نمازش\_صحیح\_است\_یا\_خیر\_؟.

عبدالله پرسید: از کجا می آیی و اهل کدام منطقه ای؟.

گفت: اهل عراق هستم.

ع\_ب\_دالله\_گ\_فت:\_این\_مرد\_را\_بنگرید\_که\_از\_خون\_پشه\_می\_پرسد،\_حال\_آن\_که\_اینان\_پسر\_رسول\_خدا\_را\_کشتند\_و\_سکوت\_کردند\_از\_رسول\_خدا\_(صلی\_الله\_علیه\_و\_آله\_و\_سلّم)\_شنیدم\_که\_می\_فرمود:\_حسن\_و\_حسین\_دو\_ریحانه\_من\_در\_این\_دنیا\_هستند\_(۳).

ص: ۲۰

۱- ۳۳. همان، ص ۱۱۸، مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۶۴.

۲- ۳۴. حلیه الاوصیاء، ابو نعیم اصفهانی، ج ۳، ص ۲۰۱.

۳- ۳۵. صحیح بخاری، ج ۵، ص ۳۳ و سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۳۹.

روزی ع-رب-ی ن-زد امام حسین علیه السلام آمده عرض کرد: ای پسر رسول خدا من ضامن شده ام دیه ای را ب-پردازم ولی توان پرداخت آن را ندارم با خود فکر کردم از کریم ترین مردم کمک می گیرم و از آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) کریم تر نیافتم.

فرمود: سه مسئله از تو می پرسم، اگر یکی را پاسخ دهی یک سوم دیه را به تو می دهم و اگر دو مسئله را جواب دهی دو سوم آن را می پردازم و اگر همه را پاسخ دهی تمام آن را می دهم.

عرض کرد: ای پ-س-ر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) آیا چون تویی که اهل علم و شرفی از کسی مثل من سؤال می کند فرمود: آری از جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که فرمود: بخشش باید به اندازه معرفت باشد.

مرد عرب گفت: هر چه می خواهی بپرس اگر بدانم جواب می دهم و گرنه از شما یاد می گیرم.

فرمود: چه کاری برتر از همه کارهاست؟

گفت: ایمان به خدا.

فرمود: راه نجات از هلاکت چیست؟

گفت: اعتما به خدا.

فرمود: زینت مرد چیست؟

گفت: دانشی توام با بردباری.

فرمود: اگر نداشت؟

گفت: ثروتی همراه با جوانمردی.

فرمود: اگر نداشت؟

گفت: فقری توام با صبر.

فرمود: و اگر نداشت؟

گفت: صاعقه ای که از آسمان بیاید و او را بسوزاند که سزاوار سوختن است.



ح\_ض\_رت\_خ\_ن\_دی\_د\_و\_ک\_یسه\_ای\_حاوی\_هزار\_دینار\_به\_سویس\_انداخت\_و\_انگشتر\_خود\_را\_که\_نگینی\_به\_ارزش\_دوی\_س\_ت\_درهم\_داشت\_به\_او\_داد\_و\_فرمود:\_این\_طلا\_را\_به\_طلبکاران\_بده\_و\_این\_انگشتر\_را\_در\_امر\_زندگی\_خود\_صرف\_کن.

ص: ۲۱

عرب مال را گرفت و می گفت: «اللّٰه اعلم حيث يجعل رسالته» سوره انعام آیه ۱۲۴.

یعنی خدا بهتر می داند رسالت خویش را در کجا قرار دهد (۱).

### سخاوت و تواضع

روزی امام حسین علیه السلام چند کودک را دید که تکه نانی را با هم می خوردند از حضرت خواستند از نـان آنها بخورد حضرت دعوت ایشان را پذیرفت و از تکه نانشان خورد آنگاه آنان را با خود به منزل آورد، غـذا داد و لـبـاس نـو پوشـید و فرمود: اینان از من سخاوتمندترند زیرا تمام آنچه را داشتند بخشیدند و من فقط مقداری از آنچه داشتم به آنها بخشیدم (۲).

### جود و شجاعت

زیـنب دختر ابو رافع نقل می کند که فاطمه (سلام الله علیها) پس از آن که پدر بزرگوار خویش را از دست داد سخت دلگیر شد و دائما گریه و ناله می کرد روزی دست حسن و حسین را گرفت و به نزدیک قبر پـدر آمـد و سـخت گریست و شکوه کرد در بین شکوایه های خویش عرض کرد: یا رسول الله! آیا چیزی را برای این دو فرزند به ارث می گذاری؟

صـدای رسـول خـدا آمـد کـه فرمود: اما الحسن فله هبیتی و شؤودی و اما الحسین فله جراتی و جـودی (امـا برای حسن هبیت و آقایی را به ارث می گذارم و اما برای حسین جرات و جودم را به ودیعت می نهم).

فاطمه زهرا عرض کرد: راضی و خشنود شدم ای رسول خدا (۳).

ص: ۲۲

۱- ۳۶. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۵۷ تذکره سبط بن الجوزی، ص ۲۱۱.

۲- ۳۷. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۵۵.

۳- ۳۸. المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۲۲، ص ۴۲۳ و کنز العمال، ج ۴، ص ۵۹۹.

امام حسین علیه السلام در طول عمر شریف خود بیست و پنج بار پیاده به حج مشرف شد در حالی که همراه او اسب های اصیل را بدون سوار می بردند (۱).

آنحضرت در حال پیاده شدن از امکانات کافی برخوردار بود و می توانست از وسایل موجود آن زمان بسوی اربالایی بهره مند شود به خاطر اظهار بندگی کامل و خضوع و خشوعی که در پیاده رفتن وجود دارد راه خانه خدا را پیاده می پیمود.

امام حسین علیه السلام در همان حال اسب های سواری را بدون سوار همراه خود می برد شاید به دو دلیل زیر بود: یکی آن که هنگام بازگشت از آنها استفاده کنند و دیگر آنکه حرکت با خدم و حشم بیشتر بر بندگی و اطاعت محض دلالت دارد.

### مناجات

امام حسین علیه السلام را دیدند که در مسجد مدینه صورت بر خاک نهاده می گوید: الهی اگر به خاطر گنجانم باخواستم کنی به کرمات توصل می جویم و اگر با خطاکاران جسم کنی به آنها خواهم گنجانم ترا دوست دارم آقای من اطاعت من برای تو نفعی ندارد و معصیتم زیانی به تو نمی رساند پس آنگاه آنچه را که تو نخواستی برای من نیاورم بر من ببخش و اگر آنچه که را ضرری به تو نمی زند مرتکب شدم در گذر، که تو ارحم الراحمینی (۲).

### آغاز نهضت عاشورا

#### مرگ معاویه

معاویه در روز یکشنبه نیمه ماه رجب سال شصت هجری، پس از نوزده سال و سه ماه حکمرانی، در دمشق از دنیا رفت سه روز طول کشید تا یزید توانست خود را از شکارگاه «حوران» به دمشق برساند و برجای پدر بنشیند.

ص: ۲۳

۱- ۳۹. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۵۵ و تاریخ ابن عساکر زندگی امام حسین علیه السلام، ص ۱۴۹.

۲- ۴۰. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۵۳.

در ایـن زمـان فرمـاندار مدینه، پسر عموی یزید، ولید بن عتبه بن ابی سفیان بود یزید نامه ای به اونـوشـت و بـه او دستور داد از مردم مدینه بیعت مجدد بگیرد قبل از این، معاویه در زمان حیات خودیک بار برای یزید از مردم بیعت گرفته بود.

هـمـراه بـا ایـن بـرنامه، در نامه ای محرمانه به او نوشت که در گرفتن بیعت بر امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر سخت گیری کند و به او دستور داد هر کس از بیعت امتناع کرد گردنش را بزند و سرش را برای او بفرستد (۱).

### درخواست بیعت از امام حسین

امام حـسـین (علیه السلام) با عبدالله بن زبیر کنار قبر شریف پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بود عبدالله پسر عمرو بن عثمان وارد شد سلام کرد و گفت: امیر می خواهد شما به نزد او بروید حضرت فرمود: پس از ایـن مـجلس به نزد او خواهیم رفت عبدالله بن زبیر به امام حسین علیه السلام گفت: معمولاً ولید در این ساعت ملاقات ندارد، من از این ملاقات نگرانم، نظر شما چیست؟

امام فرمود: به نظرم معاویه مرده است و ایـن دعوت برای گرفتن بیعت است عبدالله گفت: اگر از ما بخواهند با یزید بیعت کنیم چه باید کرد؟

امـام فرمـود: من هرگز با یزید بیعت نخواهم کرد، چون یزید مردی است فاسق که فسق خود را آشکار کرده، شراب می نوشد، سگ بازی و یوز بازی می کند و ما خاندان رسول خدایم (۲).

ص: ۲۴

---

۱- ۴۱. مـقتل خوارزمی، چاپ مکتبه المفید، ص ۸۰ \_ ۱۷۷، ج ۱، الاخبار الطوال، ص ۷ \_ ۲۲۵ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۰.

۲- ۴۲. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲ \_ ۱۸۱ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۵ \_ ۱۴ و الاخبار الطوال، ص ۲۲۷.

ولید شبانگاه به دنبال امام حسین علیه السلام فرستاد حضرت سی نفر از اهل بیت و شیعیان خود را جمع کرد و دستور داد با خود شمشیر بردارند به آنها فرمود: من وارد خانه ولید می شوم و شما پشت در بمانید، اگر صدای من بلند شد و فریاد زد یا آل الرسول، وارد شوید و از من دفاع کنید آنگاه چوبدستی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را در دست گرفت و در میان یاران خود به طرف خانه ولید به راه افتاد وقتی وارد خانه ولید شد، مروان را دید که در آنجا نشسته است.

ولید او را از مرگ معاویه با خبر ساخت و گفت که او را برای بیعت خواسته است حضرت فرمود: ای ولید! بیعت باید آشکارا باشد و کسی مثل من در خفا بیعت نمی کند، هنگامی که فردا همه مردم را به بیعت خواندی ما را نیز بخواه.

ولید گفت: ای ابوالله! سخن نیکو گفתי و جواب شایسته دادی و من نیز همین انتظار را از تو داشتم اکنون برو و فردا با مردم باز گرد.

مروان گفت: ای امیر! اگر اکنون از تو جدا شود هرگز چنین فرصتی به دست نمی آوری، مگر افراد زیادی کشته شود او را در همین جا حبس کن و نگذار بیرون رود تا بیعت کند یا گردنش را بزنی.

امام رو به او کرد و فرمود: وای بر تو ای پسر زرقا (۱) تو دستور کشتن مرا می دهی! به خدا دروغ گفתי و به پستی گراییدی، به خدا اگر کسی چنین قصدی داشته باشد زمین را از خورش سیراب می کنم، اگر راست می گویی امتحان کن.

ص: ۲۵

---

۱- ۴۳. زرقا دخترم موهب، مادر بزرگ پدری مروان بن حکم، از روسپیان مشهور زمان جاهلیت است به همین جهت کسانی که قصد نکوهش مروان و بنی مروان را داشتند، به آنها بنی الزرقا می گفتند (کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۹۴).

س\_پ\_س به طرف ولید برگشت و فرمود: ای امیر! ما خاندان نبوت و معدن رسالت و محل رفت و آمد\_دفرشتگانیم، رحمت خدا بر خانه های ما نازل می شود، خدا آفرینش را با ما آغاز کرد و با ما پایان می دهد و یزید مردی شرابخوار و آدمکش است که آشکارا مرتکب فسق می شود، و کسی مثل من با ک\_سی چون او بیعت نمی کند با این حال تا صبح صبر می کنیم تا ببینیم کدام یک به خلافت سزاوار تریم.

آن گاه از منزل ولید خارج شد و با اصحاب خود به خانه بازگشت (۱).

### کفتگوی مروان با ولید

ام\_ام\_ح\_س\_ین (علیه السلام) از خ\_ان\_ه ولید خارج شد مروان به ولید گفت: حرف مرا نشنیدی تا حسین از دس\_ت\_ت گریخت به خدا هرگز چنین فرصتی به دست نخواهی آورد و او علیه تو و امیرالمؤمنین یزید قیام خواهد کرد.

ولید گفت: وای بر تو! تو به من می گویی حسین فرزند فاطمه، دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را بکشم تا دی\_ن\_ودن\_ی\_ای\_خ\_ود را از دست بدهم به خدا سوگند حاضر نیستم در مقابل تمام عالم حسین را بکشم به خدامی دانم کسی که خون حسین را به گردن گیرد و در قتل او شریک شود، خدا او را ب\_ا\_ن\_ظ\_ر\_رح\_م\_ت\_ن\_می نگردو او را از گناهان پاک نمی کند و به عذابی دردناک دچار خواهد شد (۲).

ص: ۲۶

---

۱- ۴۴. م\_ق\_تل خوارزمی، ج ۱، ص ۴\_۱۸۳ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۵ و الاخبار الطوال، ص ۲۲۸ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۱.

۲- ۴۵. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۴ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۵ و الاخبار الطوال، ص ۲۲۸ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۲.

## گفتگوی امام حسین با مروان

فردای آن روز امام حسین علیه السلام برای اطلاع از اخبار از منزل خارج شد و در کوچه با مروان برخورد کرد مروان گفت: من خیر تو را می خواهم، حرف مرا بشنو تا دچار اشتباه نشوی امام فرمود، بگو تا بشنوم گفت با یزید بیعت کن که برای دین و دنیای تو بهتر است.

امام فرمود: ان الله و ان الیه راجعون هنگامی که امت به رهبری چون یزید گرفتار شوند، باید فاتحه اسلام را خواند.

سپس فرمود: تو مرا راهنمایی می کنی با یزید بیعت کنم، در حالی که یزید مردی فاسق است راستی که چه سخنی ناهقی بر زبان می رانی، ولی من تو را سرزنش نمی کنم، تو همان ملعونی هستی که رسول خدا لعنتش کرد و از کسی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) لعنتش کند، بعید نیست مردم را به بیعت یزید بخواند ای دشمن خدا! گوش کن! ما اهل بیت رسول خداییم، حق با ماست و از زبان ما سخنی می گوید از جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که فرمود: خلافت بر آل ابی سفیان حرام است، هـن گامی که معاویه را بر منبر من دیدید شکمش را پاره کنید مردم مدینه او را بر منبر رسول خدا دیدند و سفارش او را به جا نیاوردند، خدا آنها را گرفتار یزید کرد (۱).

## گفتگوی امام حسین با برادرش محمد بن حنفیه

به این ترتیب، امام حسین (علیه السلام) از بیعت یزید سر باز زد و قصد داشت از مدینه خارج شود برادرش محمد بن حنفیه به خدمت ایشان رسید محمد عرض کرد: برادرم! جانم فدای تو باد! تو برای من عزیزترین مخلوقاتی، هیچ خیر خواهی و نصیحتی را برای غیر تو نگه نمی دارم که برای من صیحت و خیر خواهی هیچ کس شایسته تر از تو نیست، زیرا تو از گوشت و خون منی، تو روح و جان من، تو چشم من، تو بزرگ خاندان من هستی و خداوند اطاعتت را بر من واجب کرد از باب مشورت می خواهم سخنی بگویم.

ص: ۲۷

فرمود: هر چه می خواهی بگو.

گفت: بـه نـظـر مـن تا می توانی از شهرها و حوزه تسلط یزید دوری کن، قاصدهایی به اطراف گـگـسـیـل دار و مردم را به بیعت خود بخوان اگر با تو بیعت کردند، حکومتی چون حکومت رسول خـدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تاسیس کن، ولی اگر به گرد دیگری جمع شدند، سکوت اختیار کن و در خانه بنشین من می ترسم وارد یکی از شهرها شوی یا به گروهی بیبندی و بین مردم اختلاف افتد و تو در این میان کشته شوی.

امام فرمود: به نظر تو کجا روم.

گفت: به مکه برو اگر آنجا را محل مطمئنی یافتی همان جا بمان و گرنه به طرف یمن برو که مردم یـمن یاران جدت، پدرت و برادرت بودند یمن مردمی رئوف و رقیق القلب دارد و شهرهایی وسیع و گسترده دارد اگر در آنجا هم ایمن بودی به کوهها و بیابانها برو تا ببینیم کار این قوم به کجا می رسد خدا بین ما و این قوم قضاوت کند.

امام فرمود: بـه خـدا قـسم اگر در دنیا هیچ پناه و پناهگاهی هم نیابم، با یزید بن معاویه بیعت نمی کنم محمد با شنیدن این سخن گریست و امام نیز گریه کرد.

سپس فرمود: ای برادر! خـدا پـداش نـیکت دهد راه درستی نشان دادی من نیز با برادران و برادرزادگان و شـبعیان خود عازم مکه هستم، ولی اشکالی ندارد که تو در مدینه بمانی و مرا از اخبار مدینه باخبر سازی (۱).

ص: ۲۸



هنگامی که امام حسین علیه السلام قصد خروج از مدینه داشت قلم و کاغذی خواست و نوشت:.

بسم الله الرحمن الرحيم.

ای\_ن\_وص\_ی\_ت\_ی\_اس\_ت از حسین بن علی بن ابیطالب (علیه السلام) به برادرش محمد بن علی معروف به ابن\_ح\_نفیه حسین شهادت می دهد که خدایی جز خدای یگانه بی شریک نیست و محمد بنده و رسول اوست\_ت\_ک\_ه\_ب\_ا\_پ\_یام\_حق از جانب حق آمد و شهادت می دهد که بهشت و جهنم حق است و قیامت ب\_دون\_ش\_ک\_خ\_واه\_د\_آمد و خدا مردگان را زنده خواهد کرد من از سرخوشگذرانی و طغیان و به\_ق\_ص\_د\_ظلم و فساد قیام نکردم، بلکه تنها به قصد اصلاح امت جدم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خارج می شوم می خواهم مردم را به خیر بخوانم و از زشتی و منکر باز دارم، می خواهم به روش جدم پیامبر و پدرم علی زندگی کنم پس هر کس حقانیت مرا بپذیرد، خدا را پذیرفته است و هر کس مراد کند، من صبر می کنم تا خدا بین من و این قوم به حق قضاوت کند که او بهترین حاکم و داور است (۱).

### انگیزه قیام

در\_ط\_ول\_ت\_اری\_خ\_اس\_لام\_از\_آغ\_از\_ظ\_هور\_تاکنون، حساس ترین زمان در سرنوشت اسلام، زمان امام ح\_س\_ین (علیه السلام) است و قیام امام حسین علیه السلام نیز مؤثرترین و ارزنده ترین حرکتی است که در راه احیای دین و اظهار حق به وقوع پیوسته است.

امام ح\_س\_ین (علیه السلام) خود را بر سر یک دو راهی تعیین کننده می دید که یک راه به نحو کامل اسلام و راه دی\_گر به احیای دین ختم می شد آن حضرت می توانست سکوت کند و مانند دیگران با حکومت ی\_زی\_دب\_س\_ازد و م\_ان\_ند مصلحت اندیشان زمان خود، با تغافل از اصل حکومت، به مسائل جزئی و سطحی بپردازد، از یک زندگی در سطح عالی و احترام و موقعیت بالای اجتماعی برخوردار باشد.

ص: ۲۹

این درس هم نام آن چیزی بود که دستگاه حکومت اموی آرزو می کرد، ولی با شناختی که از آن حضرت داشت می دانست هرگز به این آرزو نخواهد رسید و به هیچ قیمتی نمی تواند همکاری و یا حتی سکوت آن حضرت را به دست آورد.

یزید بد به یاد داشت که امام حسین علیه السلام در نامه ای به پدرش معاویه، جنگ با بنی امیه را عملی خدای پسندانه شمرده بود (۱) همه بنی امیه می دانند که امام حسین علیه السلام حکومت یزید را به رسمیت نخواست و او دشمن ناخست مروان بن حکم در مقام راهنمایی به ولید بن عتبه فرماندار مدینه می گوید: کسانی را که یزید نام برده، هم اکنون احضار کن و از آنها بخواه که بیعت کنند، ولی من می دانم که هیچ سستی را هرگز با یزید بیعت نخواهد کرد و طاعت او را به گردن نخواهد گرفت (۲).

درس تب به همین دلیل است که یزید همین که به قدرت می رسد می خواهد تکلیف خود را با امام حسین (علیه السلام) روشن کند او به ولید بن عتبه فرماندار مدینه می نویسد: فوراً از حسین بیعت بگیر و اگر سرباز زد او را گردن بزن (۳).

او می داند تا احسین بن علی (علیه السلام) فرزند پیامبر هست، حکومت بی دغدغه بر جهان اسلام برای او میسر نخواهد شد.

بنابراین برای بنی امیه رخلاف نظر کرد سنانی که حرکت و قیام حضرت اباعبدالله (علیه السلام) را ناشی از فشار بنی امیه می دانند، موضع بنی امیه در قبال امام حسین علیه السلام ناشی از شناختی است که از امام حسین (علیه السلام) دارند اگر یزید احتمال می داد امام حسین علیه السلام در قبال حکومت ناحق او سکوت می کند، هرگز مزاحم آن حضرت نمی شد.

ص: ۳۰

۱- ۴۹. الطبقات الکبری، ابن سعد، ص ۵۴، ترجمه امام حسین.

۲- ۵۰. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۱.

۳- ۵۱. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۰ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۴.

امام ح-س-ین (علیه السلام) در شرایط موجود آن زمان اصل دین را در خطر نابودی می دید او نه تنها یزید را شایسته-ت-ه-خ-لاف-ت-ن-م-ی دانست، بلکه او را به عنوان مردی با تمام خصلت ها و صفات ناپسند می شناخت (۱).

از این رو تسلیم در برابر یزید را ناروا و ایستادگی در برابر او را واجب می دانست و تکلیف خود را در این م-ی-ان از هم-ه سنگین تر می دید (۲) و در وصیتی که برای برادرش محمد بن حنفیه ن-وش-ت اصول اساسی حرکت خود را که همان دفاع از دین و حفظ جامعه اسلامی از خطر انحراف ب-ود-ت-رس-ی-م ک-رد (۳) و از م-دی-نه خارج شد هنگامی که امام حسین علیه السلام به مکه رسید و خبر م-خ-ال-ف-ت او ب-ا یزید منتشر شد، مردم کوفه تصمیم گرفتند آن حضرت را به کوفه دعوت کنند (۴).

ب-ن-ابر این نمی توان گفت امام حسین علیه السلام تحت تاثیر دعوت کوفیان قیام کرد، چون دعوت مردم ک-وف-ه ن-ی-زی-کی از آثار حرکت امام حسین علیه السلام به شمار می رود و مردم کوفه وقتی امام را دعوت کردند که امام از بیعت سرباز زده و در مکه مستقر شده بود.

ن-ت-ی-ج-ه-ای-ن ک-ه حرکت امام حسین علیه السلام تنها ناشی از احساس وظیفه آن حضرت و نیاز دین به حرکتی اساسی در راه براندازی جور و ستم بود و دعوت مردم کوفه هیچ تاثیری در اراده راسخ آن امام نداشت که خود فرمود: به خدا اگر در دنیا هیچ جا و پناهگاهی نداشته باشم با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد (۵).

ص: ۳۱

۱- ۵۲. مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۱۸۲، ۱۸۴ و ۱۸۵.

۲- ۵۳. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۸.

۳- ۵۴. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸.

۴- ۵۵. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۰.

۵- ۵۶. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۸.

به هم می‌ن‌دلیل است که حضرت در اولین روزهای حرکت خود به سمت کوفه، از تغییر اوضاع آن س‌ام‌ان با خبر شد، (۱) ولی از راهی که انتخاب کرده بود، باز نگشت هر بار که خبر شهادت یکی از یارانش به دست مردم کوفه را دریافت می‌کرد می‌فرمود: ایشان به عهد خویش وفا نکردند و ما همچنان در انتظار انجام وظیفه ایم.

## حرکت از مدینه

امام حسین علیه السلام در دل شب از مدینه خارج شد و در همان حال این آیه را قرائت می‌کرد:

«فخرج منها خائفا يترقب قال رب نجني من القوم الظالمين» (قصص / ۲۱).

موس‌ی ب‌ا‌ت‌رس و نگرانی از مصر خارج شد و می‌گفت بار الها مرا از مردم ستم پیشه نجات بده (۲).

## امام حسین از راه اصلی می‌رود

ام‌ام و ه‌م‌راه‌ان وقت‌ی از م‌دی‌ن‌ه خارج شدند، در جاده اصلی به راه افتادند مسلم بن عقیل گ‌ف‌ت: می‌ترسم ما را تعقیب کنند و به ما برسند، بهتر است ما هم مثل عبدالله بن زبیر از راههای فرعی به سوی مکه برویم.

حضرت فرمود: «به خدا تا مکه از راه اصلی جدا نمی‌شوم، تا مردم بدانند که حسین علیه السلام از ح‌ق‌گویی و ایستادگی در برابر ستم و زورگویی بیم ندارد».

ش‌خ‌ص‌ی‌ت‌ی م‌ث‌ل عبدالله ابن زبیر که هدفش حفظ جان و موقعیت خود است، باید مخفیانه از م‌دی‌ن‌ه فرار کند و از راههای فرعی متواری شود، ولی کسی که برای نجات یک امت و حفظ یک م‌ک‌ت‌ب، ع‌ل‌م‌م‌خ‌الفت با یزید بر افراشته و تصمیم دارد مسیر تاریخ را به سود حق تغییر دهد، نمی‌تواند خود را در پیچ و خم کوره راهها پنهان کند، او باید همیشه در متن جامعه حضور داشته باشد، از راه اصلی حرکت کند و در مجامع عمومی مسلمین ظاهر شود درست به همین دلیل بود ک‌ه‌ام‌م‌ک‌ه را برای اولین مرحله حرکت خود انتخاب کرد و پس از رسیدن به مکه تا زمانی که م‌ی‌ت‌وانست از آن موقعیت به سود نهضت مقدس خویش بهره برداری کند در آنجا ماند و درست زمانی مجبور به ترک مکه شد که ماندن در مکه رابه زیان نهضت خویش دانست.

ص: ۳۲

۱- ۵۷. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۹ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۰ و ۴۲ و ۴۳.

۲- ۵۸. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۹، کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷.

## هنگام ورود به مکه

امام ح-س-ین (علیه السلام) در روز سوم شعبان سال ۶۰ هجری وارد مکه شد، در حالی که این آیه راتلاوت می کرد:

«و لما توجه نلقا مدین قال عسی ربی ان یهدینی سوا السبیل» (قصص / ۲۲).

و چون موسی به مدین رسید گفت امید است خدا مرا به راه راست هدایت کند (۱).

## امام حسین در مکه

امام ح-س-ین (علیه السلام) در اطراف مکه خیمه زد، ولی پس از مدتی به دعوت عبدالله ابن عباس به خانه اورف-ت امام در م-د-تی که در مکه اقامت داشت اقامه جماعت می کرد و مردم از همه جا به سوی او می شتافتند، تا حدی که دستگاه حکومتی می ترسید حاجیان گرد او جمع شوند از آن هنگام که امام به مکه آمد، حضور ابن زبیر تحت الشعاع قرار گرفته بود، به همین جهت او از حضور امام در مکه سخت ناراحت بود، ولی در ظاهر صبح و شام به نزد امام حسین علیه السلام رفت و آمد می کرد (۲).

## گفتگوی ابن عباس و ابن عمر با امام حسین

در م-ک-ه-ع-ب-د-اللّه اب-ن-ع-باس و عبدالله ابن عمر با هم خدمت امام حسین علیه السلام رفتند نخست ابن عمر را آغاز سخن کرد و گفت: «یا ابا عبدالله! خدایت رحمت کند تو می دانی این خانواده با شما تا چه ح-د-دش-منی دارند و چه ظلمها در حق شما کرده اند در حال حاضر مردم یزید را به حکومت پ-ذیرفته اند، می ترسم مردم برای درهم و دینار دور او جمع شوند و تو را بکشند و در این بین افراد زی-ادی ک-شته شود من از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که فرمود: حسین کشته می شود، اگر او را تنها بگذارند و یاری نکنند، خداوند تا قیامت آنها را بی یاور و تنها می گذارد من به تو پیشنهاد می کنم م-اند همه مردم بیعت کنی و همانطور که در زمان معاویه صبر کردی باز هم صبر کن امید است خدا بین شما و قوم ستم پیشه قضاوت کند».

ص: ۳۳

۱- ۵۹. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۸۹ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۷.

۲- ۶۰. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۰ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۰ و الاخبار الطوال، ص ۲۲۹.

امام فرمود: «ای ابا عبدالرحمن! تو به من می گویی با یزید بیعت کنم، با آن که رسول خدا درباره او و پدرش چیزهایی فرموده که تو خود می دانی».

ابن عباس گفت: «درست است پیامبر فرمود مرا به یزید چه کار، خدا به او برکت ندهد که او فرزندان حسین علیه السلام را می کشد و فرمود: به خدا حسین علیه السلام در نزدیکی هر قومی کشته شود و آنها یارانش نکنند، خداوند آنها را گرفتار نفاق می کند».

حضرت روبه ابن عباس کرد و فرمود: «ای پسر عباس! آیا می دانی که من دختر زاده پیامبرم عرض کرد: آری به خدا جز تو کسی را نمی شناسم که سبط رسول خدا باشد یاری تو مانند روزه و زکات واجب است».

فرمود: «درباره کسانی که دختر زاده پیامبر را از خانه و کاشانه و شهر و دیار خود اخراج کرده و او را ازمج اورت قبری و مسجد پیامبر محروم کرده اند و چنان او را ترسانده اند که هیچ قرار گاهی ندارد و می خواهند او را بکشند، در حالی که نه شرک ورزیده و نه سنت رسول خدا را تغییر داده، چه می گویی گفت: من آنها را از دین بدور می دانم».

حضرت فرمود: «خدا تو شاهد باش».

عرض کرد: «یابن رسول الله گویا می خواهی از مرگ خود به ما خبر دهی و از من می خواهی که یاریت کنم به خدا اگر در رکاب تو شمشیر بزنم تا هر دو دستم قطع شود ذره ای از حق تو را ادا نکرده ام من در اختیار توام، هرگونه که می خواهی فرمان ده».

ابن عمار گفت: «ای ابن عباس از این سخن ها دست بردار» سپس رو به امام حسین علیه السلام کرد و گفت: «آرام تر حرکت کن یا ابا عبد الله! با ما به مدینه بیا مانند مردم با یزید بساز، از وطن خویش هم آواره نشو اگر هم نخواستی بیعت کنی کسی را با تو کاری نیست».

فرمود: «اف بر چنین سخنی تو گمان می کنی من اشتباه می کنم اگر چنین است راه درست را نشان بده تا از آن پیروی کنم».

عمر رضی الله عنه گفت: «نه، خدا نمی گذارد دخترزاده رسولش اشتباه کند و کسی به پاکی تو نباید یزید را به خلافت بشناسد، ولی می ترسم آن صورت زیبایت گرفتار شمشیر شود بیا با ما به مدینه برویم، اگر نخواستی تا ابد هم بیعت نکن».

فرمود: «هیئات ای پسر عمر! اینها اگر به من دست بیابند رهایم نمی کنند و اگر دست نیابند به دنبال می آیند و تا بیعت نکنم یا مرا نکشند، دست بردار نیستند ای ابا عبد الرحمن! آیا نمی دانی که یکی از نشانه های پستی این دنیا نزد خدا این است که سر یحیی پیامبر را برای یکی از روسپیان بنی اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع خورشید هفتاد پیامبر می کشتند و آنگاه در بازارها می نشستند و خرید و فروش می کردند چنانکه گویی هیچ نکرده اند با این حال خدا در عذاب ایشان شتاب نکرد ولی در نهایت آنها را گرفتار عذاب و انتقام نمود».

ای ابا عبد الرحمن! از خدا بترس و دست از یاری من بردار» (۱).

ص: ۳۵

## اهل کوفه از حرکت امام حسین با خبر می شوند

وقتی امام حسین علیه السلام از بیعت یزید سرباز زد و از مدینه بیرون آمد و خبر قیام او در آفاق منتشر شد، مردم کوفه در خانه سلیمان بن سرد خزاعی جمع شدند و نامه ای برای حضرت نوشته او را به کوفه دعوت کردند و به او وعده یاری و وفاداری دادند نامه را با دو قاصد به مکه فرستادند، ولی امام حسین (علیه السلام) جواب نداد نامه های اهل کوفه پی در پی می رسید تنها در یک نوبت صد و پنجاه نامه کوفه رسید و پنجاه نامه ای به اهل کوفه نوشت و حضرت رسید و حضرت همچنان سکوت می کرد تا نامه های دعوت، بسیار و بسیار شد آنگاه نامه ای به اهل کوفه نوشت و پسر عمویش مسلم بن عقیل را به عنوان نماینده خود معرفی کرد و فرمود اگر او به من بنویسد که شما در وعده خود استوارید، به کوفه خواهم آمد (۱).

## حرکت مسلم

مسلم بن عقیل به دستور امام حرکت کرد، نخست به مدینه آمد، از مدینه دو راه شناس گرفت و به طرف کوفه حرکت کرد آنها از راه های فرعی می رفتند به همین جهت در بیابان گم شدند و هر دو راه نماند تشنگی جان دادند مسلم و یارانش خود را به آبادی رساندند و از مرگ نجات یافتند مسلم از آنجا نامه ای به امام حسین علیه السلام نوشت و گفت: «من این واقعه را به فال بد گرفته ام، اگر صلاح می دانی مرا معاف کن و دیگری را به جایم بفرست»، ولی حضرت در جواب نامه مجدداً او را به ادامه راه امر فرمود و مسلم به راه خود ادامه داد (۲).

ص: ۳۶

- 
- ۱- ۶۲. م\_صادر کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱\_۲۰ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۵\_۱۹۴ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲\_۲۶۱ و الاخبار الطوال، ص ۲۲۹.
- ۲- ۶۳. ک\_ام\_ل\_ابن\_اثیر، ج ۴، ص ۲\_۲۱ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۷\_۱۹۶ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴\_۲۶۳ و الاخبار الطوال، ص ۲۳۰.



م\_س\_ل\_م به کوفه رسید در خانه مختار بن ابی عبید ثقفی منزل کرد مردم دسته دسته خدمت آن ج\_ن\_اب\_م\_ی رفت\_ند و او نامه فرزند رسول خدا را برایشان می خواند و مردم از شوق می گریستند هیجده هزار نفر از مردم کوفه با مسلم به عنوان نماینده امام حسین علیه السلام بیعت کردند.

ای\_ن\_خ\_ب\_ب\_ه\_ن\_ع\_مان بن بشیر فرماندار کوفه رسید نعمان به منبر بر آمد، به مردم هشدار داد و ن\_صیحت کرده، گفت: «تا وقتی با من نجنگیده اید با شما نمی جنگم، ولی اگر بخواهید مخالفت کنید بی گمان با شما ستیز خواهم کرد».

م\_سلم بن سعید حضرمی، هم پیمان بنی امیه، برخاست و گفت: «ای نعمان! بدان که این مسئله ج\_ز\_ب\_ازور\_ب\_ه\_پ\_ای\_ان\_ن\_می رسد، در حالی که موضع تو موضع ضعف است» نعمان گفت: «اگر ضعیف باشم و خدا را اطاعت کنم بهتر است تا گناهکار قدرتمند باشم».

ع\_یدالله بن مسلم به یزید نوشت: اگر کوفه را می خواهی مردی قوی که بتواند به خواست تو عمل کند بفرست پس از او نیز چند نفر به یزید نامه نوشتند و او را از اوضاع کوفه با خبر ساختند.

ی\_زی\_د\_ب\_ا «س\_رج\_ون رومی» غلام و مشاور معاویه مشورت کرد سرجون گفت: اگر بدانی رای معاویه در این موضوع چیست به آن عمل می کنی؟

گفت: آری!

س\_رجون حکم فرمانداری کوفه را که معاویه پیش از مرگ برای عبیدالله نوشته بود به او نشان داد در آن وق\_ت عبیدالله والی بصره بود یزید فوراً مسلم بن عمرو باهلی را با حکم به بصره فرستاد و به ای\_ن\_ت\_رت\_ی\_ب\_کوفه و بصره را یکجا در اختیار عبیدالله قرار داد، و به او دستور داد سریعاً به سمت کوفه حرکت کند (۱).

ص: ۳۷

---

۱- ۶۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۸ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱ و مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۴ و متقل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۷.

## نامه امام حسین به مردم بصره

امام حسین علیه السلام نامه ای به اشراف و بزرگان بصره نوشت و آنها را به اطاعت خود خواند و آن را به غلام خود سلیمان داد تا به مردم بصره برساند.

سَلَمَانُ وَارِدٌ بِبَصْرَةَ شَدَّ وَ نَامَهُ رَا بِه هَمَّه اَشْرَافَ وَ بَزْرَگانَ رَسَّانَدَ وَ خَوَدَ دَرِ خَانهِ یَکِی از شِعیانِ مَخَفِی شَدَّ هَمَّه کَسَّانِی کَه نَامَهُ اِمَامَ رَا خَوانَدَنَد رازداری کردند و از این نامه هیچ کس را خبر نساختند ولی منذر بن جارود، پدر زن ابن زیاد گمان کرد که این نامه یکی از دسیسه های او است و از این رو ترسید به همین دلیل در همان شبی که ابن زیاد آماده رفتن به کوفه بود، منذر او را از نامه امام با خبر ساخت و قاصد حضرت را تحویل او داد و او سلیمان را گردن زد (۱).

## رفتن ابن زیاد به کوفه

وَقَتَی نَامَ هَی زَی دَبَّه ابن زیاد رسید فوراً آماده حرکت شد و فردای آن روز با عده ای به طرف کوفه حرکت کرد از جمله کسانی که در این سفر با عبیدالله از بصره حرکت کردند، «شریک بن حارث اعور» از شیعیان بصره بود شریک به امید آن که بتواند عبیدالله را آن قدر معطل کند که امام حَسین (علیه السلام) وارد کوفه شود، در راه خود را به بیماری زد، ولی عبیدالله او را رها کرد و به راه خود ادامه داد و شب آن وارد کوفه شد عبیدالله هنگام ورود به کوفه عمامه مشکی بر سر نهاد و صورتش را پوشاند مردم کوفه که از حرکت امام با خبر شده بودند، گمان کردند او حسین بن علی (علیه السلام) است، و گروه گروه به استقبال او شتافته و به نواده رسول خدا خوش آمد گفتند.

ص: ۳۸

---

۱- ۶۵. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۵-۶ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۹ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۳ و الاخبار الطوال، ص ۲-۲۳۱.

او از ای-ن ک-ه م-ردم را تا آن حد مشتاق امام حسین علیه السلام دید سخت بر خود لرزید و نگران شد مردم دور او را گ-ر ف-ت-ه ب-ودند و شادمانی می کردند هنگامی که به نزدیکی دارالاماره رسیدند، یکی از ه-م-راه-ان ع-بیدالله فریاد زد: این امیر عیدالله بن زیاد است مردم با شنیدن این سخن با ترس و شگفتی پراکنده شدند و عیدالله وارد قصر شد (۱).

### عیدالله در کوفه

ص-ب-ح ف-ردا م-ن-ادی مردم را به مسجد جامع خواند عیدالله، به منبر بر آمد و مردم را به سختی تهدید کرد مسلم وقتی خبر ورود عیدالله را دریافت کرد، به خانه هانی بن عروه مرادی منتقل شد و شیعیان مخفیانه به نزد او می رفتند و با او بیعت می کردند و مسلم نام آنها را ثبت می کرد اکنون ب-ی-ش از ب-ی-ست هزار نفر با مسلم بیعت کرده بودند و مسلم نیز پیش از این امام حسین علیه السلام را از ب-ی-عت و همدلی مردم کوفه با خبر ساخته بود و می دانست که امام به زودی به طرف کوفه حرکت خ-واه-د کرد به همین جهت تصمیم گرفت علیه ابن زیاد قیام کند، ولی هانی به او توصیه کرد از شتاب در قیام خودداری کند (۲).

### عیدالله در جستجوی مسلم

ص: ۳۹

۱- ۶۶. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۶۶ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۹ و الاخبار الطوال، ص ۲۳۲ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۴.

۲- ۶۷. م-روج-ال-ذه-ب، ج ۳، ص ۶۷ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۰۰ و کامل ابن اثیر، ص ۲۵ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۱.

ابن زید علام خود «معقل» را مامور کرد مخفی گاه مسلم را پیدا کند سه هزار درهم به او داد تا ابوسلیمان آن خود را به مسلم نزدیک سازد معقل به مسجد آمد و در کنار مسلم بن عوسجه نشست هنگامی که مسلم از نماز فارغ شد، معقل گفت: «من از اهالی شام هستم، خداوند محبت اهل بیت پیامبرش را نصیب من کرده است شنیده ام کسی از طرف او به کوفه آمده و از مردم بیعت می گیرد من سه هزار درهم آورده ام تا به او دهم که در راه هدفش خرج کند» او چنان گریست که مسلم بن عوسجه فریب خورد حارس پس از این که از او تعهد گرفت رازداری کند او را به خانه هانی برد و با جبن ابوسلم اشناکرد از آن پس معقل هر روز به خانه هانی می رفت و خبر فعالیت های مسلم و یارانش را به ابن زیاد می رساند.

### ابن زیاد هانی را دستگیر می کند

ابن زید همدان مردم را تهدید می کرد و سران و اشراف به دیدن او می رفتند، ولی هانی به بن هان بیماری از رفتن به دیدار او خودداری می کرد ابن زیاد که از رازخانه هانی با خبر شده بود محمد بن اشعث و اسما بن خارجه را احضار کرد و از آنها درباره هانی پرسید گفتند: هانی بیمار است گفت: «شنیده ام حالش خوب شده و روزها بر در خانه اش می نشیند به نزد او بروید و بگویید در ادای حقه ما کوتاهی نکند» آنها به خانه هانی رفتند و او را وادار کردند به دیدن ابن زیاد بروند هنگامی که هانی وارد قصر شد آثار خیانت را مشاهده کرد.

ابن زید گفت: «این چه کاری است که تو انجام می دهی، مسلم را در خانه خود مخفی کرده و در خانه های اطراف برایش سلاح جمع می کنی» هانی انکار کرد ابن زیاد معقل را احضار کرد هانی ف. ه. م. ی. د. ک. ه. اس. رار فاش شده است، نخست خود را باخت و پس از چند لحظه خود را باز یافت و گفت: «من مسلم را دعوت نکرده ام، او خود به خانه من آمد و من ناچار شدم او را پناه دهم اکنون که ت. و. از م. اجرا با خبر شده ای می روم و او را از خانه ام بیرون می کنم» ابن زیاد گفت: نه تا او را نیاوری رهایت نمی کنم هانی گفت: «من مهمان خود را در اختیار تو قرار نمی دهم و این ننگ را تحمل نمی کنم» و آنگاه مشاجره بین آن دو بالا گرفت.

م. سلم بن عمرو باهلی، هانی را به کناری کشید به او گفت: «به خاطر خدا خود را به کشتن نده او م. س. ل. م. را نخواهد کشت، مسلم را تحویل بده وانگهی، عبیدالله، سلطان است، عیبی نیست که انسان کسی را تحویل سلطان دهد».

ه. ان. ی. گ. ف. ت.: «چه ننگی از این بزرگتر که من در عین سلامتی با این همه یار و یاور، مهمان خ. و دم را ک. ه. ف. رستاده پسر پیامبر است تسلیم او کنم به خدا اگر یکه و تنها باشم تا دم مرگ از او دفاع می کنم»، ابن زیاد سخنان او را شنید گفت: «او را بیاورید» هانی را نزد او بردند گفت: «ای ه. انی اگر مسلم را به نزد من نیاوری گردنت را خواهم زد» هانی گفت: «در این صورت ش. م. ش. یرها دور خانه ات را می گیرند» گفت: «وای به حالت! مرا از شمشیر می ترسانی» آنگاه گ. ف. ت.: «او را نزدیک بیاورید» هانی را گرفتند و ابن زیاد باچوب دستی بر صورت او زد تا تمام گ. و ش. ت. صورتش ت. که تکه آویزان شد و خون بر لباسش جاری گشت هانی دست برد و قبضه ش. مشیر یکی از پاسبانها را گرفت، ولی او نگذاشت شمشیرش را از نیام بر آرد به دستور ابن زیاد او را در ی. ک. ی. از ات. اقهای قصر زندانی کردند به عمرو بن حجاج خبر دادند که هانی کشته شده است وی ب. ا. م. ردان ق. ب. ی. ل. ه. ان. ی.، ق. ب. ی. له مذحج، قصر ابن زیاد را محاصره کرد عبیدالله به شریح قاضی گفت به آنها بگو که هانی زنده است.

ش\_ری\_ح بیرون آمد و به آنها گفت هانی زنده است و آنها به سخن شریح اعتماد کردند و خوشحال به خانه های خویش بازگشتند (۱).

## قیام مسلم

هانی بی خبر از خیانت شریح قاضی، نیمه جان در زندان ابن زیاد به انتظار یاری قوم خود نشسته بودم\_سلم از حال او با خبر شد، چهار هزار نفر از یاران خویش را جمع کرد و به قصد مبارزه با ابن زی\_اد حرکت کرد، مسجد و بازار از مردان مسلح پر شد، عبیدالله به قصر گریخت و درهای قصر را محکم بست.

ی\_اران مسلم لحظه به لحظه بیشتر می شدند روز از نیمه گذشت، عبیدالله به دنبال اشراف کوفه ف\_رستادو آنها را در قصر جمع کرد و به سختی تهدید و تطمیع کرد ایشان نیز به خواست عبیدالله، از بالای قصر مردم را تشویق و تهدید می کردند و به آنها می گفتند: لشکر شام در راه است.

م\_ردم ک\_م ک\_م پ\_راک\_ن\_ده شدند زنان یکی یکی می آمدند و پسران و برادران خود را از جمع جدا م\_ی ک\_ردن\_دوب\_ه\_آن\_ه\_ا می گفتند این همه جمعیت کافی است، حضور تو ضرورتی ندارد، مردان م\_ی آم\_دند پسران و برادران خود را می بردند و به آنها می گفتند: برگرد فردا که لشکر شام برسد چ\_ه خواهی کرد به تدریج اطراف مسلم خلوت و خلوت تر شد تا وقتی که نماز مغرب به جای آورد ب\_ی\_ش از س\_ی نفر پشت سرش نبودند از مسجد بیرون آمد و به طرف محله «کنده» حرکت کرد هنوز به آنجا نرسیده بود که اطرافیانش به ده نفر رسیدند وقتی از محله کنده گذشت دیگر کسی همراه او نبود اینک مسلم بی پناه و بی یاور، در کوفه یکه و تنها مانده بود.

ص: ۴۲

---

۱- ۶۸. ک\_ام\_ل بن اثیر، ج ۴، صص ۲۷\_۳۰ و تاریخ طبری، ج ۴، صص ۲۷۲\_۴ و الاخبار الطوال، صص ۲۳۷\_۸ و مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۲۰۳\_۶.

م\_س\_ل\_م\_ب\_ی\_ه\_د\_ف\_در\_کوچه\_ها\_می\_گشت\_تا\_به\_در\_خانه\_زنی\_به\_نام\_«طوعه»\_رسید\_پیر\_زن\_بر\_در\_ای\_س\_تاده\_بود\_منتظر\_تنها\_پسرش\_بود\_مسلم\_سلام\_کرد\_زن\_پاسخ\_گفت،\_مسلم\_آب\_خواست\_زن\_آبش\_داد\_زن\_وارد\_خ\_انه\_شد\_و\_مسلم\_همانجا\_نشست\_دوباره\_بیرون\_آمد\_و\_مسلم\_را\_آنجا\_دید\_رو\_به\_او\_کرد\_و\_گفت:\_بنده\_خدا\_مگر\_آب\_نخوردی\_؟.

\_ چرا خوردم.

\_ پس به نزد خانواده ات برو.

م\_س\_ل\_م\_س\_ک\_وت\_ک\_رد\_پ\_یر\_زن\_تکرار\_کرد،\_ولی\_جوابی\_نشنید\_برای\_بار\_سوم\_تکرار\_کرد\_ولی\_مسلم\_ج\_وابی\_نداد\_عاقبت\_گفت:\_«سبحان\_الله!\_ای\_بنده\_خدا\_برخیز\_به\_نزد\_خانواده\_ات\_برو،\_صحیح\_نیست\_بر\_در\_خانه\_من\_بنشینی\_من\_راضی\_نیستم».

م\_س\_ل\_م\_برخواست\_و\_به\_پیر\_زن\_گفت:\_«مادر!\_مرا\_در\_این\_شهر\_خانواده\_و\_قبیله\_ای\_نیست،\_می\_خواهی\_کارخیری\_انجام\_دهی\_؟

شاید\_بتوانم\_جبران\_کنم».

\_ چه کاری\_؟.

\_ من\_مسلم\_بن\_عقیلم\_این\_مردم\_مرا\_فریب\_دادند\_و\_به\_من\_دروغ\_گفتند.

\_ تو\_مسلمی\_؟.

\_ آری.

\_ بفرما\_و\_مسلم\_وارد\_شد\_پیر\_زن\_او\_را\_در\_یکی\_از\_اتاق\_های\_غیر\_مسکونی\_خانه\_جای\_داد\_فرش\_پهن\_کرد\_وشامی\_آورد،\_ولی\_مسلم\_شام\_نخورد.

پ\_س\_ر\_پ\_ی\_ر\_زن\_ب\_ه\_خانه\_بر\_گشت\_دید\_مادرش\_به\_یکی\_از\_اتاق\_ها\_رفت\_و\_آمدی\_می\_کند\_گفت\_مرا\_به\_شک\_انداختی،\_در\_این\_اتاق\_چه\_می\_کنی\_؟.

\_ پسرَم\_فراموش\_کن.

\_ به\_خدا\_تا\_نگویی\_دست\_بر\_نمی\_دارم.

\_ مشغول\_کار\_خودت\_باش\_از\_من\_چیزی\_نپرس.

اما پسر همچنان اصرار می کرد.

پیر زن گفت: قسم بخور به کسی نخواهی گفت و او قسم خورد و پیر زن قصه را باز گفت.

پسر چیزی نگفت و خوابید (۱).

### مبارزه مسلم با لشکر ابن زیاد

فردا صبح ابن زیاد در قصر نشسته بود و اشراف کوفه برگرد او نشسته بودند عبدالرحمن پسر محمد بن اشعث وارد مجلس شد، پدرش را یافت و سر در گوش او چیزی گفت عیدالله حساس شد دقت کرد، نام مسلم را شنید پرسید او چه می گوید؟.

می گوید مسمولم در خانه پیر زنی به نام «طوعه» مخفی شده است این را از پسرش بلال شنیده اند.

عبدالله گفت: بخریز و همین الان او را به اینجا بیاور محمد بن اشعث برخاست ابن زیاد دستورداد، عیدالله بن عباس سلمی، با هفتاد مرد از قبیله قیس او را همراهی کنند.

مسمولم در خانه نشسته بود که صدای سم اسبان و همهمه مردان را شنید برخاست و با شمشیر از اتاق خارج شد آن‌ها به خانه هجوم بردند مسلم در مقابل ایشان ایستاد و جنگید تا همه را از خانه بیرون کرد دوباره هجوم بردند و مسلم همچنان مردانه ایستاد و جنگید تا همه را بیرون راند.

«بکیر بن حمران احمری» به او حمله برد و ضربه ای به صورت مسلم نواخت که لب بالای او را برید و تا لب پایین نفوذ کرد و دندانهایش را شکست مسلم ضربه سختی بر سر او زد و ضربه ای دیگر بر سرش نواخت که چیزی نمانده بود تا شکمش پیش رود مردان ابن زیاد که عرصه را بر خود تنگ یافتند از اطراف بر بام جستند و شروع به پرتاب سنگ نمودند آتش در دسته های نی می زدند و از بام به سراسر می ریختند مسلم ناچار شمشیر به دست از خانه به کوچه آمد محمد بن اشعث فریاد زد: ای مسلم! تو درامانی! خود را به کشتن نده ولی مسلم همچنان می جنگید و در رجز خود به خیانت و دروغ ایشان اشاره می کرد ابن اشعث دوباره امان داد و تاکید کرد، اما مسلم می دانست که به وعده های این قوم هیچ اطمینانی نیست.

ص: ۴۴

---

۱- ۶۹. تاریخ طبری، ج ۴، صص ۲۷۵-۸ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۰۶-۸ و مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷ و کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۳۰-۳۲ و الاخبار الطوال، صص ۲۳۷-۸.



م\_س\_ل\_م\_ک\_ه\_ از ک\_ثرت زخم ناتوان شده بود به دیوار تکیه زد سربازان استری آوردند، مسلم سوار شد\_دش\_م\_ش\_ی\_رش را از گ\_ردن\_ش باز کردند گویی مسلم دیگر از خود ناامید شده بود اشک در چ\_ش\_م\_ان\_ش ح\_لقه زدو از دیدگانش جاری شد و فرمود: این اول خیانت است محمد بن اشعث گ\_ف\_ت: «ام\_ی\_دوارم زی\_ان\_ی\_ب\_ه\_ت\_ونرسد» فرمود: «این تنها امیدی بیش نیست انا لله و انا الیه راجعون» (۱).

### مسلم در دست نامردمان

م\_س\_ل\_م\_پ\_س\_از ج\_نگی سخت ناچار شد امان محمد بن اشعث را بپذیرد او را خلع سلاح کردند و ب\_ه\_س\_وی ق\_ص\_رح\_رکت دادند مسلم که آثار خیانت را مشاهده کرده بود از عاقبتی که در انتظار ح\_سین (علیه السلام) و یاران او بود می گریست عبیدالله بن عباس سلمی گفت: «کسی که هدفی چون تو دارد، وقتی این گونه گرفتار می شود، نباید گریه کند».

ف\_رم\_ود: «ب\_ه\_خ\_دا برای خود گریه نمی کنم و برای کشته شدن خود مرثیه نمی خوانم، اگر چه دوس\_ت ندارم کشته شوم من برای پسر رسول خدا و خاندان او که در راهند گریه می کنم» آنگاه ب\_ه\_محمد بن اشعث رو کرده فرمود: «ای بنده خدا! می دانم که نمی توانی به امان خود عمل کنی آیا می توانی کارخیری انجام دهی؟

کسی را بفرست تا از قول من به حسین علیه السلام بگوید باز گردد که اهل کوفه بر عهد خود استوار نیستند».

مسلم را آوردند تا به در قصر رسید تشنگی سخت او را می آزرده، چشمش به کوزه ای آب سرد افتاد که بر در قصر نهاده بودند گفت: «از این آب به من بدهید».

ص: ۴۵

مَسَلَمَ بْنَ عَمْرٍو بْنِ أَبِي نُجَيْدٍ: «این آب به این سردی را می بینی؟»

به خدا از آن یک قطره نخواهی چشید تا از آب جوشان جهنم بنوشی.»

مَسَلَمَ بْنَ عَمْرٍو بْنِ أَبِي نُجَيْدٍ: «مادر بچه عزایت بنشیند، چه سنگدل و خشنی! تو برای نوشیدن آب جوشان جهنم شایسته تری.»

از خستگی تکیه بر دیوار زد و نشست.

عَمْرٍو بْنُ عَمْرٍو بْنِ أَبِي نُجَيْدٍ: «مادر بچه عزایت بنشیند، چه سنگدل و خشنی! تو برای نوشیدن آب جوشان جهنم شایسته تری.»

### مسلم در آستانه شهادت

مَسَلَمَ بْنَ عَمْرٍو بْنِ أَبِي نُجَيْدٍ: «مادر بچه عزایت بنشیند، چه سنگدل و خشنی! تو برای نوشیدن آب جوشان جهنم شایسته تری.»

ابن زید گفت: اشکالی ندارد، سلام کنی یا نه کشته خواهی شد.

مسلم فرمود: باکی نیست، بدتر از تو بهتر از مرا کشته است.

ابن زید گفت: ای نافرمان تفرقه افکن! بر امام خود خروج کرده در میان مسلمانان تفرقه انداخته و تخم فتنه کاشته ای.

فرمود: «دروغ می گویی! معاویه و پسرش یزید در میان مسلمین تفرقه انداختند و تخم فتنه را تو و پدرت کاشتید من امیدوارم خداوند به دست شرورترین مخلوقاتش شهادت را نصیب من کند.»

ص: ۴۶

۱- ۷۱. تاریخ طبری، ج ۴، صص ۲۸۱-۲ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۱۰ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۴ و مروج الذهب، ج ۳، صص ۶۸-۹.

گفت: آرزوی چیزی داشتی که خدا نخواست بدان برسی و آن را به کسی که شایسته بود داد.

فرمود: اگر ما شایسته خلافت نباشیم چه کسی شایسته است.

گفت: امیرالمؤمنین یزید شایسته خلافت است.

فرمود: ما به حکمیت خدا بین خود و شما راضی هستیم.

گفت: تو گمان می کنی در خلافت حقی داری.

فرمود: گمان نمی کنم، به خدا قسم یقین دارم.

گفت: ای پسر عقیل مردم هیچ اختلافی نداشتند، تو آمدی تفرقه افکندی و مردم را به جان هم انداختی.

فرمود: من بَرای ای\_ن\_ک\_ار\_ن\_ی\_امدم، ولی شما کژیها و زشتی ها را علنی کرده اید، معروف را به خاک سپرده اید، در میان مردم مثل قیصر و کسری رفتار می کنید، ما آمدیم تا همچون رسول خدا آنها را به معروف راهنمایی کنیم و از منکر باز داریم و به حکم کتاب و سنت بخوانیم و برای این کار شایسته ایم.

گفت: ای فاسق ترا چه به این کار؟

آیا وقتی که تو در مدینه شراب می خوردی ما به کتاب و سنت عمل نمی کردیم.

فرمود: من شراب می خوردم؟

خدا می داند که دروغ می گویی ما هرگز لب به ناپاک نزده ایم و از پل\_ی\_دی\_ب\_ه دور بوده ایم شراب خوردن برازنده کسی است که چون سگ زبان به خون مسلمین م\_ی\_زند، ک\_س\_ان\_ی\_رامی کشد که خدا کشتن آنها را حرام کرده، از روی خشم و عداوت و سؤظن خونریزی می کند، آنگاه به لِهو لعب می پردازد چنان که گویی هیچ نکرده است.

گفت: خدا مرا بکشد اگر ترا به طرز بی سابقه ای نکشم.

فـرمـود: مـنـ اسب تو همین است که در اسلام بدعت بگذاری و کشتن به طرز زشت، مثله کردن، ناپاکی و پست فطرتی را به خود اختصاص دهی.

چون سخن بن به ای ن جا رسید ابن زیاد به عقیل، حضرت علی (علیه السلام) و امام حسین علیه السلام دشنام داد و مسلم دیگر با او سخن نگفت (۱).

### شهادت مسلم

ابن زیاد در گفـتـ گو با مسلم شکست خورد، منطق روشن و محکم مسلم او را به زانو درآورد، جـزفحاشی چاره ای نداشت، زبان به دشنام گشود مسلم که هر چه را لازم بود بیان کرده بود، از لوٹ مکالمه با او دامن برکشید و سکوت کرد.

ابن زیاد به نهایت راه رسیده بود، سخنی برای گفتن نداشت و در مقابل دشمنانش نیز با نگاه پر ازتـ حقیر و سکوت معنی دار مسلم مواجه شده بود فریاد زد: این کسی که از مسلم ضربت خورده کـجـ اسـت بکیر ابن حمران پیش آمد ابن زیاد گفت تو باید گردن او را بزنی او را بالای قصر ببر، گـردنـش را بـزنـوبـدنـش را پایین بیانداز مسلم را بالای قصر بردند، ولی او بی اعتنا به آنچه در اطرافش می گذشت تکبیر می گفت استغفار می کرد و بر پیامبر درود می فرستاد مسلم در آخرین لحظات گفت: خدایا بین ما و این مردم تو قضاوت کن، اینها ما را فریب دادند به ما دروغ گفتند و تنهایمان گذاشتند.

او را بـهـمـ حل مخصوص بردند، گردنش را زدند و سرش را از قصر پایین افکندند و پیکرش را نیز به زمین پرت کردند.

ص: ۴۸

---

۱- ۷۲. تـاریـخ طبری، ج ۴، صص ۲۷۲-۳ و مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۲۱۲-۳ و کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۳۴-۵.

ق\_ا\_ل\_ب\_ه\_درون\_ق\_ص\_ر\_باز\_گشت\_ابن\_زیاد\_پرسید\_چه\_شنیدی؟

هر چه شنیده بود گفت، ابن زیاد پرسید دیگر چه شد، گفت: من به او گفتم خدا را سپاس که انتقامم را از تو گرفت و ضربه ای به او زدم ک\_ه\_ک\_اری\_ن\_شد\_مسلم\_گفت: ای برده! فکر نمی کنی این خراشی که بر من وارد کردی به تمام خون تو می ارزد؟

و من ضربه آخر را به او زدم ابن زیاد با تعجب گفت: تا دم مرگ هم مباحات!

آری شهید راه خدا سربلند است، حتی اگر در دست دشمن اسیر شود (۱).

### خروج امام حسین از مکه

ام\_ا\_ح\_س\_ین\_علیه\_السلام\_روز\_س\_وم\_ش\_ع\_ب\_ان\_س\_ال\_۶۰\_هجری\_وارد\_مکه\_شد\_روز\_پانزدهم\_رمضان\_همان\_سال\_مسلم\_بن\_عقیل\_را\_به\_سمت\_کوفه\_اعزام\_کرد\_و\_خود\_همچنان\_در\_مکه\_ماند\_تا\_نامه\_مسلم\_از\_کوفه\_به\_دست\_اورسید\_او\_نوشته\_بود\_هجده\_هزار\_نفر\_با\_او\_بیعت\_کرده\_و\_مردم\_امام\_حسین\_را\_پیشوای\_خود\_م\_ی\_دانند\_و\_هیچ\_تمایلی\_به\_بنی\_امیه\_ندارند\_به\_همین\_جهت\_امام\_روز\_هشتم\_ذیحجه\_(روز\_ترویبه)\_که\_ح\_ج\_اج\_به\_سوی\_عرفات\_می\_روند\_حج\_خویش\_را\_به\_عمره\_مفرده\_بدل\_کرد\_و\_از\_مکه\_به\_سمت\_عرفات\_حرکت\_کرد.

حضرت به دو دلیل این روز خاص را برای حرکت انتخاب کرد:

اول این که اگر حضرت پس از پایان مراسم حج مکه را ترک می کرد، حرکت آن حضرت هیچ، موج وب\_ازت\_اب\_ی\_نداشت، چرا که ترک مکه پس از مراسم حج یک حرکت عادی و معمولی است، ولی در روزی که مراسم حج شروع می شود و در شرایط عادی خروج از حرم و ترک مراسم حج حرام است، چنان غیرعادی و سؤال برانگیز است که همه مسلمانان را به اندیشه وا می دارد.

ص: ۴۹

دوم ای ن ک ه ی زی د ت ع دادی از م زدوران بنی امیه را به مکه فرستاده بود تا به عنوان حاجی در م راس م ش ر ک ت ک رده و مترصد باشند که در یکی از مواضع ازدحام جمعیت مثل طواف و رمی ج م رات ح حضرت را ترور کنند و اگر چنین اتفاقی می افتاد اولاً حرمت حرم شکسته می شد، ثانیاً شهادت حضرت هیچ تاثیری در تغییر وضع جامعه نداشت، به همین جهت امام حسین علیه السلام تلاش می کرد خود را از حرم دورنموده حرمت حرم را حفظ کند و خود بارها به این نکته تصریح فرموده است (۱).

### گفتگوی امام حسین با ابن زبیر

در ای ام ی ک ه ح ض رت در ت دارک م ق دم ات س ف ر ب ود، افراد زیادی با انگیزه های مختلف با ح حضرت سخن گفتند و او را از پذیرش دعوت کوفیان برحذر داشتند و حضرت به هر یک از آنها متناسب با انگیزه و مرامش پاسخ می گفت و بدینوسیله از عزم راسخ خود پرده می داشت.

در م ی ان ک س انی که در این باره با امام صحبت کردند عبدالله بن زبیر وضعیت خاصی داشت او از ح ض و ر ام ح س بن (علیه السلام) در مکه به شدت نگران بود زیرا با وجود آن حضرت کسی به او اعتنان م ی ک رد ب ه همین جهت با گوشه و کنایه حضرت را به ترک مکه تشویق می کرد در یکی از این برخوردها پس از این که امام را به سفر به کوفه تشویق کرد برای این که متهم نشود گفت: اما اگر بخواهی در اینجا بمانی و اداره امور را به عهده بگیری، ما هم یاریت می کنیم و با تو بیعت می کنیم و خیرخواه تو خواهیم بود حضرت فرمود: پدرم به من گفته است مکه را قوچی است که با خونس حرمت حرم شکسته می شود و من نمی خواهم آن قوچ باشم (۲).

ص: ۵۰

---

۱- ۷۴. الاخبار الطوال، ص ۲۴۳ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۲۰ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۸ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۱۶ و ۲۱۹ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۹.

۲- ۷۵. عبدالله بن زبیر بعدها در مکه کشته شد منظور علی (علیه السلام) از قوچ در این پیشگویی، خود عبدالله بوده است.

عَبَدَاللَّهِ كَفَتْ: اَكْرَمِي خَواهي اداره امور را به من بسپار، در اين صورت هم هر امري داشته باشي اطاعت مي شود.

حضرت فرمود: اين را هم نمي خواهم.

بَعْدَ اَنْ مَدَّتْ يَمَّخَ فَيَانَهُ بِاَهْمِ سَخْنِ كَفْتَنَدِ اَنْگَاحَ حَضْرَتِ رُوْ بِه اَصْحَابِ كَرْدَه فرمود: او به من مي گويد در مسجد الحرام بمان، من مردم را به گردت جمع مي كنم به خدا من اگر در يك وجبي مسجد كشته شوم، بيشتر دوست دارم تا درون آن كشته شوم و اگر در دو وجبي مسجد كَشْتِ هَشْوَمِ بيشتر دوست دارم تا در يك وجبي آن به خدا قسم اگر خود را در سوراخ جانوران مخفي كنم مرا بيرون مي كشند و مرا مي كشند به خدا اينان بر من ستم مي كنند، همچنان كه بني اسرائيل در روز شنبه تعدی كردند (۱).

### امام حسين كاروان يزید را مصادره می کند

امام حسين (عليه السلام) از مکه خارج شد به «تنعيم» رسيد و در آنجا با كارواني از يمن مواجه شد اين كاروان را كه حمال پاره و زعفران بود «بحير بن ريسان» كار گزار يزید در يمن برای يزید فرستاده بود حضرت دستور داد بار كاروان را مصادره كنند آنگاه به شترداران فرمود هر كس ميل دارد تا عراق بام بيايد تمام كرايه اش را مي دهيم و هر كس مي خواهد از همين جا جدا شود، به همين مقدار كرايه دريافت مي كند.

گروهی كه رایه يمن تا مکه را گرفتند و از همانجا جدا شدند و گروهی هم تا عراق در خدمت آن حضرت بودند و حضرت علاوه بر كرايه، به هر کدام يك دست لباس بخشيد (۲).

ص: ۵۱

۱- ۷۶. كامل ابن اثير، ج ۴، ص ۳۸ و تاريخ طبري، ج ۴، ص ۲۸۹.

۲- ۷۷. تاريخ طبري، ج ۴، صص ۲۸۹-۹۰ و كامل ابن اثير، ج ۴، ص ۴۰ و مقتل خوارزمي، ج ۱، ص ۲۹۰ و الاخبار الطوال، ص ۲۴۵.

امام ح-س-ین (علیه السلام) برای مخالفت با حکومت اموی قیام کرده بود و تمام هم او در این قیام این بود که -م- اه-یت حکومت اموی را برای مردم روشن سازد برای آن حضرت شهادت و پیروزی ظاهری ی-کسان بود او پیروزی خود را در این می دید که مردم را به حقیقت حال آگاه کند تا مردم حساب اسلام را از بنی امیه جدا کنند.

با توجه به این مقدمه، حضرت به سه دلیل کاروان مزبور را مصادره کرد:.

۱-ام-ام-ج-ان-ش-ی-ن-ب-رح-ق-پیامبر خداست و بیت المال حقیقتاً در اختیار اوست امام مجاز است ب-رای-م-ص-ل-ح-ت-دی-ن-و-مسلمین در اموال عمومی تصرف کند محموله این کاروان نیز از اموال ع-م-وم-ی-م-س-ل-م-انان بود و یزید غاصبی که به هر صورت باید او را از تصرف در اموال مسلمین بازداشت.

۲-در-ص-ورت-ی-که-م-ردم-ک-وف-ه-به-وعده-خود-وفا-می-کردند، امام به پشتوانه مالی نیاز داشت تا ب-ت-وان-د-س-پاهی-تجهیز-کند-و-با-بنی-امیه-مبارزه-نماید-و-این-محموله-می-توانست-در-این-راه-مورد-استفاده-قرار-گیرد.

۳-ش-خ-ص-یت-امام-به-گونه-ای-در-جامعه-اسلامی-مطرح-بود-که-تمام-حرکات-و-مواضع-او-معیار-و-م-ی-زان-بود،-به-طوری-که-مردم-از-موضع-گیری-او-حق-و-باطل-را-باز-می-شناختند-ابا-عبدالله-فرزند-پ-ی-ام-ب-ر-وص-ال-ح-ترین-و-با-تقواترین-فرد-در-بین-مسلمانان-بود،-هنگامی-که-مردم-می-شنیدند-آن-حضرت-اموال-یزید-رامصادره-کرده-است،-به-ناحق-بودن-او-آگاه-می-گشتند.

### عبدالله بن جعفر به دنبال کاروان حسین

امام ح-س-ین (علیه السلام) به سمت عراق حرکت کرد پسر عمویش عبدالله بن جعفر که همسر گرانقدرش زینت کبری، دختر علی (علیه السلام)، در کاروان امام بود، از روی علاقه و ارادتی که به امام داشت پسرانش عون و محمدرا با نامه ای به دنبال حضرت روانه کرد.



او در آن ن\_وش\_ته بود: تو را به خدا وقتی نامه مرا خواندی برگرد می ترسم در این راه کشته شوی و خاندانت گرفتار شوند اگر تو کشته شوی نور خدا در زمین خاموش می شود، تو نشانه راه جویان و امیدمؤمنانی در رفتن شتاب مکن، من خودم را به تو می رسانم.

آن\_گ\_اه\_خ\_ود\_ب\_ه\_س\_راغ\_عمر\_بن\_سعید\_فرماندار\_مکه\_رفت\_و\_از\_او\_خواست\_برای\_امام\_حسین\_علیه\_السلام\_امان\_نامه\_ای\_بنویسد\_عمر\_و\_نیز\_امان\_نامه\_ای\_نوشت\_و\_به\_حضرت\_و\_عده\_نیکی\_داد\_و\_آنها\_به\_برادرش\_یحیی\_بن\_س\_عیدسپرد\_تا\_با\_عبدالله\_به\_جعفر\_به\_امام\_حسین\_علیه\_السلام\_برسانند\_آنها\_خود\_را\_به\_حضرت\_رساندند\_و\_برای\_ب\_از\_گ\_رداندن\_او\_بسیار\_تلاش\_کردند\_آن\_حضرت\_که\_از\_نابکاری\_و\_نامردمی\_دست\_نشانندگان\_یزید\_با\_خ\_بر\_بود،\_خطاب\_به\_ایشان\_فرمود: رسول\_خدا\_در\_خواب\_به\_من\_دستوری\_داده\_است\_که\_من\_در\_صدد\_اج\_رای\_آن\_ه\_ستم\_گفتند: مگر\_چه\_خوابی\_دیده\_ای؟

فرمود: این خواب را به کسی نخواهم گفت تا پروردگارم را ملاقات کنم.

عبدالله بن جعفر ناامید شد و به مکه بازگشت، ولی به پسرانش دستور داد همراه حضرت باشند و در رکاب او بچنگند (۱).

### راه کوفه بسته می شود

ع\_ب\_ی\_دالله\_پ\_س\_از\_آنکه\_مسلم\_و\_هانی\_را\_به\_شهادت\_رساند،\_سرهای\_مبارکشان\_را\_برای\_یزید\_فرستاد\_درمیان\_بنی\_هاشم\_مسلم\_اولین\_کسی\_است\_که\_سرش\_را\_شهر\_به\_شهر\_بردند\_یزید\_پس\_از\_تقدیر\_از\_ابن\_زی\_اد\_ب\_ه\_اون\_وش\_ت: با\_خبر\_شده\_ام\_حسین\_بن\_علی\_به\_سوی\_کوفه\_می\_آید،\_در\_راه\_او\_پاسگاه\_ها\_بساز\_و\_دی\_ده\_بان\_بگمار،\_اگر\_به\_کسی\_شک\_کردی\_او\_را\_دستگیر\_کن\_و\_اگر\_به\_گمان\_بد\_بردی\_او\_را\_بکش\_و\_اخبار\_هر\_روز\_را\_برای\_من\_بنویس\_(۲).

ص: ۵۳

۱- ۷۸. کامل ابن اثیر، ج ۴، صص ۱-۴۰ و تاریخ طبری، ج ۴، صص ۲-۲۹۱ و مقتل خوارزمی، ج ۱ صص ۸-۲۱۷.

۲- ۷۹. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۱۵ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۸۵.

ابن زید ح-ص-بن نمیر تمیمی، شرطه خود را مامور کرد تا با لشکری قادسیه را تحت کنترل بگیرد و هرگونه ترددی را تحت نظر داشته باشد (۱).

## قیس به مسهر صیداوی

امام ح-س-بن (علیه السلام) به م-ن-زل-گاه حاجر رسید اکنون چند روز از شهادت مسلم می گذشت، ولی ح-ض-رت هنوز با خبر نشده بود از آنجا نامه ای برای اهل کوفه نوشت و آنها را از حرکت خود با خبر ساخت نامه رابه قیس به مسهر صیداوی سپرد تا به مردم کوفه برساند.

قیس با نامه راه کوفه را در پیش گرفت، ولی در قادسیه به دست ماموران عبیدالله دستگیر شد او نامه را پاره کرد ماموران او به نزد ابن زیاد بردند.

وقتی مقابل ابن زیاد قرار گرفت ابن زیاد پرسید: کیستی؟

— یکی از شیعیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام).

— چرا نامه را پاره کردی؟

— می خواستم تو از مضمون آن با خبر نشوی.

— نامه از که بود؟

— آنرا برای که می بردی؟

— از حسین علیه السلام به گروهی از اهل کوفه که نامشان را نمی دانم.

ابن زیاد با خشم گفت: به خدا رهایت نمی کنم تا نام آنها را بگویی، یا بر منبر رفته حسین بن علی و پدر و برادرش را دشنام دهی و گرنه قطعه قطعه ات خواهم ساخت.

گفت: نام آن اشخاص را نمی دانم، اما حاضرم دشنام دهم و لعنت کنم.

ع-ب-ی-دالله-دس-ت-ور-داد-او-را-ب-ه-مسجد-جامع-بردند، مردم در مسجد جمع شدند و قیس به منبر رفت سپاس خدا را به جا آورد و او را ستایش کرد بر پیامبر و اهل بیتش درود فرستاد و برای علی و ح-س-ن و حسین علیه السلام بسیار طلب رحمت کرد و بر عبیدالله بن زیاد و پدرش و یزید و سرکشان بنی امیه لعنت فرستاد آنگاه با صدای بلند فریاد زد: ای مردم کوفه! حسین بن علی فرزند فاطمه و نوه رسول الله بهترین آفریدگان خدا در راه کوفه است من فرستاده او هستم که در منزگاه حاجر از او جدا شده و به سوی شما آمدم همت بلند دارید و با یاری خدا به یاری او برخیزید.

---

١- ٨٠. كامل ابن الاثير، ج ٤، ص ٤١ الاخبار الطوال، ص ٢٤٣.

ابن زیناد دستور داد او را از مَنَبَر پائین کشیده و به قصر بردند و از بام قصر به زیر افکندند اعضای بدنش خرد شد و از دنیا رفت.

هنگامی که خبر شهادتش به اباعبدالله رسید، اشک از دیدگاه حضرت جاری شد و گفت: بارالها برای ما و شیعیانمان در نزد خود جایگاه نیکی قرار ده و ما در سایه رحمت با هم جمع کن (۱).

### زهیر بن قین هدایت می شود

زهیر بن قین لجللی که از نظر عقیده عثمانی بود و به اهل بیت رسول خدا چندان اعتقادی نداشت، در ذی حجه سال ۶۰ به حج رفته بود در همان روزهایی که امام حسین علیه السلام به طرف کوفه می رفت، زهیر به مَراسِم حج را به پایان برده و در حال بازگشت به وطن بود کاروان امام به دلیل فزونی هم‌راهان و توقف های زیاد، حرکت کندتری داشت و زهیر به آن که خود بخواهد به کاروان امام رسید و با او هم سفر شد یکی از همراهان زهیر روایت می کند که وقتی از مکه بیرون آمدیم، از همان راهی می رفتیم که امام حسین علیه السلام می رفت، ولی هرگز نمی خواستیم با او روبرو شویم وقتی کاروان امام حسین علیه السلام حرکت می کرد زهیر می ایستاد و هنگامی که امام توقف می کرد زهیر به راه می افتاد و از کنار او می گذشت در یکی از منازل ناچار شدیم با امام در یک جا توقف کنیم امام در یک طرف چادر زد و ما در طرفی دیگر.

ص: ۵۵

---

۱- ۸۱. کمال ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۱ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۹۷ و الاخبار الطوال، ص ۶ - ۲۴۵ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۶ - ۲۳۴.

مشغول خوردن ناهار بودیم که دیدیم فرستاده امام به طرف ما می آید منتظر شدیم تا رسید سلام کرد و داخل شد و او به زهیر گفت: اباعبدالله می خواهد ترا ببیند ما چنان از این خبر ناراحت شدیم که هرکس هر چه در دست داشت به زمین انداخت همه مبهوت و بی حرکت نشستیم دلهم همسر زهیر گفت: سبحان الله! پسر رسول خدا به دنبال تو فرستاده است و تو به نزد او نمی روی؟

برخیز و بـه سـوی او بـروسـخـنـانـش را گوش کن و باز گرد زهیر با ناراحتی رفت، طولی نکشید که برگشت در حالی که صورتش از خوشحالی برق می زد دستور داد چادر و بار و بنه اش را به نزدیک خـیـمـه گـاه امـام حـسـیـن منتقل کنند، آنگاه به زنش گفت: تو را طلاق دادم تا به خویشانت پیونندی، من دوست ندارم به خاطر من دچار گرفتاری شوی.

آنگاه به امام حسین پیوست و همراه آن حضرت بود تا شهید شد.

### ملاقات با فرزددق

امـام حـسـیـن (علیه السلام) بـه مـنـزلگـاه صفـاح رسید فرزددق شاعر معروف عرب که از عراق به سوی مکه می آمد در مـقابل امام ایستاد و عرض کرد: امیدوارم آنچه می خواهی خدایت عطا کند و به آنچه آرزو داری دست یابی حضرت فرمود: مردم عراق را چگونه دیدی؟

عرض کرد: از شخص آگاهی سـؤال کـردی، قلوب مردم با توست ولی شمشیرهایشان به نفع بنی امیه کار می کند و مقدرات از آسمان نازل می شود و خدا آنچه بخواهد می کند.

فرمود: راست گفתי کارها در دست خداست و خدا آنچه بخواهد انجام می دهد پروردگار ما هر روزدر کاری است، اگر آنچنان که ما می خواهیم مقدر باشد خدا را بر این نعمت شکر می گذاریم و درشکر گذاری نیز از او یاری می جوییم و اگر جز این شود کسی که نیتش حق و باطنش تقوی است از راه راست بیرون نرفته است.

در راه مکه تا کربلا امام با افراد زیادی ملاقات کرد که غالباً همین گونه سخنان را ابراز داشته اند چنان که دیدیم در مکه نیز افراد زیادی حضرت را از این سفر بر حذر داشته، نسبت به عاقبت این سفر خوشبین نبوده اند، ولی امام حسین علیه السلام علی رغم همه این اظهار نظرها همچنان مصمم به راه خود ادامه داد تا به کربلا رسید اینها نشان می دهد که حضرت با برنامه ای دقیق و مدون حرکت می کرد و آن چه برآی او و خاندانش پیش آمد هرگز پیشامد و یک حادثه اتفاقی نبود و حضرت ناخواسته با آن حوادث درگیر نشد.

### خبر شهادت مسلم به امام می رسد

امام حسین علیه السلام به منزل زرود رسید دید مردی از سوی کوفه می آید حضرت ایستاد تا درباره کوفه از او سؤال کند مرد کوفی تا چشمش به امام افتاد راهش را کج کرد حضرت نیز از او صرف نظر کرد و به راه خود ادامه داد دو نفر از قبیله بنی اسد که برای اطلاع از سرنوشت امام با عجله از مکه بیرون آمده و در این منزل به امام رسیده بودند، از دور این صحنه را دیدند مرد کوفی را تعقیب کردند تا به او رسیدند و نسب او را جويا شدند معلوم شد او هم «اسدی» است از وضع کوفه پرسیدند، گفت: من در حالی از کوفه خارج شدم که مسلم و هانی را کشته بودند و بدنشان را در بازار بر روی زمین می کشیدند.

آن دو بازگشتند و به دنبال امام حرکت کردند شامگاهان حضرت در منزل «نعلیه» توقف کرد آنها خدمت امام رفتند و سلام کردند حضرت جواب داد.

گفتند: خدای رحمت کند، خبری داریم اگر می‌خواهی علنی و گرنه در خفا باز گوئیم، حضرت نگاهی به اصحابش انداخت و فرمود: من از اینها چیزی مخفی ندارم.

سواری را که از کوفه می‌آمد به خاطر دارید.

آری می‌خواستم از او چیزی بپرسم.

مخبر او را گرفتیم و شما را از پرسیدن بی‌نیاز کردیم، او از قبیله ما و مردی عاقل، دانا و راست‌گوش است او به ما گفت: وقتی از کوفه بیرون آمدم که مسلم و هانی کشته شده بودند و بدنهایشان را در بازار بر روی زمین می‌کشیدند.

انا لله و انا الیه راجعون، رحمت خدا بر آنها باد.

شما را به خدا به خود و اهل بیت خود رحم کنید و از همین جا باز گردید شما در کوفه یاور و پیروی ندارید حتی می‌ترسیم که آنها علیه شما باشند.

حضرت نگاهی به فرزندان عقیل انداخت و فرمود: چه می‌گویید، مسلم کشته شده است.

گفتند: نه به خدا بر نمی‌گردیم تا انتقام او را بگیریم یا کشته شویم.

امام رو به ما کرد و فرمود: بعد از اینها زندگی لطفی ندارد.

و ما دانستیم که امام تصمیم خود را گرفته است گفتیم: خدا عاقبت کارت را به خیر کند.

خدای رحمتان کند (۱).

### شهادت عبدالله بن یقطر

عبدالله بن یقطر طبق بعضی گفته‌ها، برادر رضاعی امام حسین علیه السلام و به گفته دیگر، هم‌سن و سال و هم‌بازی امام حسین علیه السلام بوده و مادر او مربی آن حضرت بوده است.

ص: ۵۸

ح\_ض\_رت از ب\_ی\_ن راه ع\_بدالله را به کوفه فرستاد تا به مسلم ملحق شود، ولی در قادسیه به دست حصین بن نهیر دستگیر شد او را به نزد ابن زیاد بردند ابن زیاد به او گفت: «به منبر برو و حسین و پ\_درش رادشنام بده آنگاه بیا تا درباره ات تصمیم بگیرم» عبدالله به منبر رفت و عیدالله، یزید و پ\_درانشان رادشنام داد و مردم را به یاری امام حسین علیه السلام فرا خواند عیدالله دستور داد او را از بام ق\_ص\_ر به زیر افکندند استخوانهایش خرد شد، هنوز نیمه جانی داشت که شخصی به نام عبدالملک بن عمیر پیش رفت و سرش را برید.

ام\_ح\_س\_ین (علیه السلام) در م\_نزل ربابه بود که خبر شهادت عبدالله بن یقطر به او رسید قبل از این در منزل «زرود» خبر شهادت مسلم و هانی را دریافت کرده بود و در اینجا بود که حضرت نوشته ای را داد تا برای اصحابش بخوانند بخشی از آن نوشته به این شرح است:.

بسم الله الرحمن الرحيم.

«خ\_ب\_ر دل\_خراشی به من رسیده است، خبر شهادت مسلم بن عقیل، هانی بن عروه و عبدالله بن یقطر شیعیان ما دست از یاری ما کشیده اند و ما را تنها گذاشته اند هر کس بخواهد باز گردد هیچ ایرادی بر او نیست.

مردم به تدریج از اطراف امام پراکنده شدند و تقریباً همان گروهی که از مدینه آمده بودند، گرد آن حضرت باقی ماندند.

ح\_ض\_رت م\_ی\_دان\_س\_ت\_ک\_ه در ب\_ین راه افراد زیادی به طمع رسیدن به دنیا به او ملحق شده اند و نمی خواست این گونه افراد در کاروان او باشند، چون می دانست به راهی می رود که فقط مردان فداکار و از جان گذشته می توانند با او همراه باشند (۱).

ص: ۵۹



## با کمتر از جان نمی توان با حسین همراهی کرد

امام حسین (علیه السلام) که تَنَه ا به منظور امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امت حرکت کرده بودم ی دانَس ت که کار جهان اسلام جز با خون و شهادت اصلاح نمی شود، به همین جهت تنها کَس ان ی را در جمع یاران خود می پذیرفت که آمادگی جان نثاری در راه این هدف والا را داشته باشند.

ک اروان امام حسین (علیه السلام) به قصر «بنی مقاتل» رسید در آنجا خیمه ای بر پا بود حضرت پرسید: ای ن خیمه از آن کیست گفتند: این خیمه «عبیدالله بن حر جعفی» است حضرت یکی از یاران خود به نام «حجاج بن مشروق جعفی» را فرستاد تا او را به یاری خود دعوت کند.

ع بیدالله از قاصد امام پرسید: چه خبر داری؟

گفت: با خیر آمده ام، اگر پذیری خداوند کرامت بزرگی ب توع نایت کرده است حسین بن علی (علیه السلام) تو را به یاری خود می خواند اگر در راه او کشته شوی شهید و اگر زنده بمانی پاداش می گیری.

گفت ب ه خدام ن از کوفه گریخته ام که به مسئله او گرفتار نشوم، چون دیدم او در کوفه یآوری ندارد.

حجاج بزرگ شت و سَخ ن ان او را برای امام نقل کرد امام خود برخاست، به نزد او رفت و از او طلب یاری کرد.

او در جواب گفت: اگر تو یاورانی داشتی که در رکابت بجنگند، من از سر سخت ترین ایشان بودم، ولی خودم دیدم که شیعیان تو در کوفه از ترس شمشیر بنی امیه در خانه ها را به روی خود بَس ت ه ان ترا به خدا از من چیز دیگری بخواه تا اطاعت کنم من اسبی دارم که با آن هر چیزی را ت ع ق ی ب ک رده ام ب د س ت آورده ام و از هر چیزی که گریخته ام نجات یافته ام، این اسب را به تو می دهم.

حَضرت فرمود: مَنْ از توی اری خواستم، حال که جانت را از ما دریغ می کنی نیازی به مالت نیست (۱).

## درس جوانمردی

ک\_اروان\_ام\_ح\_س\_ین (علیه السلام) ه\_م\_چ\_ن\_ان در ح\_رکت بود تا منزل «شراف» رسید هنگام سحر به جوانان همراهش دستور داد تا می توانند آب بردارند و با آب فراوان از آنجا کوچ کردند تا نيمروز راه پيمودند در حال حرکت بودند که یکی از اصحاب حضرت تکبير گفت.

ام\_ام\_ف\_رم\_ود: آری خ\_دا بزرگتر است، برای چه تکبير گفتی؟

گفت نخلستان دیدم گروهی از اص\_ح\_اب\_گ\_ف\_تند: ما هرگز در این منطقه نخلستان ندیده ایم فرمود، پس به نظر شما چیست؟

گ\_ف\_تند به نظر ما نوک نیزه ها و گوش اسبان است فرمود: آری همین است آیا جایی هست که به آن پناه ببریم و پشت به آن، با این سپاه مواجه شویم.

گ\_ف\_تند: آری کوه «ذوحسم» در طرف چپ ماست، اگر زودتر به آن برسیم همان چیزی است که شمامی خواهید.

ح\_ض\_رت\_ب\_ه\_س\_م\_ت\_چ\_م\_ت\_ایل\_شد، طولی نکشید که گردن اسب ها نیز نمایان شد چنانکه به خ\_وب\_ی دیده می شدند آنها هم وقتی دیدند امام به سمت چپ رفت به همان متمایل شدند کاروان ام\_ام\_زودتر به «ذو حسم» رسید حضرت فرمود تا چادرها بر پا شد و لشکر از راه رسید، هزار سوار ب\_ه\_ف\_رم\_ان\_ده\_ی حر بن یزید تمیمی نزدیک ظهر بود که با امام مواجه شدند امام و اصحابش همه عمامه بر سر نهاده و شمشیر بسته بودند.

ام\_ام\_ف\_رم\_ود: ت\_ا\_ج\_وانان، لشکر حر را سیراب کنند و اسبان آنها را نیز کمی آب دهند گروهی از ج\_وان\_ان به سپاه آب می دادند و گروهی دیگر ظرفهای بزرگ را از آب پر می کردند و جلو اسب ها می گذاشتند وقتی هر اسب چند جرعه می نوشید آب را بر می داشتند و جلو دیگری می گذاشتند و به این ترتیب همه اسب ها و سواران را آب دادند.

ص: ۶۱

«علی بن طعان محاربی» می گوید: من در لشکر حر آخرین نفری بودم که به آنجا رسیدم، وقتی امام تشنگی من و اسبم را دید فرمود: راویه را بخوابان.

لَفَظِ رَاوِيهِ دَر زَبَانِ عِرَاقِي بَعَثَ عَنِي مَشْكٌ بُوَد و لَذَا مِنْ مَنظُورِ حَضْرَتِ رَا نَفْهَمِيدُمْ (۱) حَضْرَتِ فَرْمُود:  
برادرزاده! شتر را بخوابان، من شتر را خواباندم.

فرمود: بنوش!

هَر چَه خِوَاَسَ تَم بَنُوشَم آبِ از مَشْكِ رِيختِ فَرْمُود: مَشْكِ رَا بَر گَرْدَانِ! مِنْ نَفْهَمِيدُمْ بَايَدِ چَكَارِ كَنِ نَم حَضْرَتِ  
پيش آمد، با دست خود لبه مشك را برگرداند تا من آب نوشیدم و اسبم را هم آب دادم (۲).

### حرکت به سوی کربلا

حَرَمِ اَمْرٍ بَوَد اَمَامِ حَسِينِ عَلَيْهِ السَّلَامِ رَا تَحْتَ الحَفْظِ بَه كُوفَه بَرْدَه بَه عِبِيدِاللَّهِ تَحْوِيلِ دَهْدِ، وَلِي خُودِ سَعِي  
مِي كَرْدَنِ سَبْتِ بَه حَضْرَتِ بِي اِحْتِرَامِي نَكُنْدِ مِثْلًا وَتَقِي حَضْرَتِ از او پرسید: می خواهی با اصحاب خود جداگانه  
نماز بخوانی یا در نماز ما شرکت می کنی، عرض کرد: در نماز شما شرکت می کنیم (۳) در جای دیگر هنگامی که امام از او  
ناراحت شد و فرمود: مادرت به عزایت بنشیند، گفت: اگر کس دیگری این جمله را می گفت حتما نام مادرش را می بردم،  
ولی از مادر تو فاطمه جز با نیکی و احترام نمی توانم یاد کنم (۴) چنان که گفتیم حر مامور به جنگ نبود، به همین جهت  
وقتی دریافت که امام تن به ذلت نخواهد داد و همراه او به کوفه نخواهد رفت و خود نیز اجازه نداشت او را  
رهان کند، تا چنانکه حضرت خواست به مدینه برگردد، از حضرت خواست به راهی رود که نه به کوفه برسد نه به مدینه ختم  
شود، تا او بتواند از ابن زیاد کسب تکلیف کند.

ص: ۶۲

۱- ۸۵. راویه در لغت حجاز به معنی شتر آبکش است.

۲- ۸۶. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۲ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۶ و مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۰.

۳- ۸۷. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۱.

۴- ۸۸. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۲ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

امام ت قاضای حر را پذیرفت و به سمت چپ حرکت کرد و این همان راهی بود که با چند منزل به کربلامی رسید (۱).

### بر سلطان ظالم بشورید

امام حسین علیه السلام در منزل بیضه خطبه ای خواند که اصحاب حر نیز می شنیدند.

فرمود:

ای مردم! رسول خدا فرمود: هر کس سلطان ظالمی را ببیند که حرام خدا را حلال می شمرد، عهد خـدا را می شکند و مخالف سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) رفتار می کند و با بندگان خدا ظالمانه معامله می کند، ولـی با زبان یا عمل بر او نشورد، خداوند او را با آن ظالم محشور خواهد کرد بدانید که طایفه یزیدیان اطاعت خدا را رها کرده و به اطاعت شیطان گردن نهاده اند فساد را آشکار، حدود را تعـطـیـل و اموال عمومی را به نفع خود تصاحب کرده اند حرام خدا را حلال و حلال او را حرام کرده اند و من برای شوریدن بر آنها سزاوارترینم (۲).

### مرگ سعادت و خوشبختی است

امام حسین علیه السلام برای اصحاب خود خطبه ای خواند و فرمود:

خود می بینید چه مصیبتی بر ما نازل شده، دنیا دگرگون و ناخوشایند شده، نیکی ها و فضیلت ها روی گـردان شـده و چون شتری سبکبار از میان ما رخت بر بسته است از زندگی دنیا جز اندکی همانند ته مانده ظرف آب باقی نمانده، زندگی، سخت ننگین و چون چراگاهی سنگلاخ بی ارزش شـده آـیـانـمی بینید کسی به حق عمل نمی کند و از باطل روی گردان نیست در چنین شرایطی مؤمن باید از این زندگی دل کند، مشتاق زیارت پروردگارش باشد که من در این محیط ننگین، مرگ را خبر سعادت و خوشبختی و زندگی با ستمکاران را جز رنج و دل آزرده گی نمی بینیم.

ص: ۶۳

۱- ۸۹. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۳ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

۲- ۹۰. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۸.

هـ نـ گـ ا م ی ک ه س خ ن ا ن ا م ا م به اینجا رسید، زهیر بن قین به پا خاست به نمایندگی از طرف اصـ حـ اب  
عـ رض کـ رد: ای زاده رسـ ول خدا (ص)! سخنان را شنیدیم، اگر دنیا ابدی می بود و ما جاودانه در آن می ماندیم باز  
هم جنگ در رکاب تو را بر آن ترجیح می دادیم (۱).

### هاتف مرگ

کاروان امام حسین علیه السلام به سوی کربلا در حرکت بود بی آن که به ظاهر کسی از مقصد نهایی آگاه  
باشد. حضرت هم چنان که بر اسب سوار بود به خواب سبکی رفت وقتی به خود آمد چند بار این کلمات را بر زبان  
جاری ساخت: «انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله رب العالمین».

پسرش علی بن حسین پرسید: پدر جان این جملات را برای چه فرمودی؟

فرمود: چون دل حـ ظه خواب مرا در ربود، سواری در مقابلم ظاهر شد که می گفت این گروه می روند و مرگ به  
سوی آنها می آید، فهمیدم او خبر از مرگ ما می دهد.

گفت: پدر جان خداوند هیچ بدی برایت پیش نیاورد، آیا ما بر حق نیستیم.

فرمود: چرا قسم به کسی که همه بندگان به سوی او باز می گردند، ما بر حقیم.

عرض کرد: بنابراین از مرگ باکی نیست.

فرمود: پسر! خداوند بهترین پاداشها را نصیب تو گرداند (۲).

### ستم چهره می نماید

کاروان امام حسین علیه السلام به نینوا رسید (قریه ای در نزدیکی کربلا)، حر نیز همچنان با امام حرکت می کرد اینجا بود  
که نامه عبیدالله بن زیاد به دست حر رسید او نوشته بود: بر حسین سخت بگیر و او را در بیابانی بدون پناهگاه و بی آب و  
علف متوقف کن.

ص: ۶۴

۱- ۹۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۵.

۲- ۹۲. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۱ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۸.

حر در اجرای دستور این زیاد مانع حرکت امام شد و او را وادار کرد در آنجا باز ایستد.

امام فرمود: آیا تو نبودی که گفתי ما از این راه بیایم.

— آری! ولی عیدالله مرا به سخت گیری مامور کرده و جاسوسی فرستاده که بر کار من نظارت کند.

— بگذار ما در یکی از این روستاها منزل کنیم.

— نمی دانم این مرد جاسوس من است.

— زه ی رب ن ق ی ن پ ی ش آ م د ع رض ک رد: یابن رسول الله! بعد از این کار سخت تر خواهد شد، اک ن ون جنگیدن با اینان آسان تر از جنگ با کسانی است که از این پس خواهند آمد، به جان خودم بعد از این لشکری می آید که ما نمی توانیم در مقابلش مقاومت کنیم.

فرمود: من جنگ را آغاز نمی کنم.

گفت: پس از اینجا حرکت کنیم و در کربلا فرود آییم، کربلا در ساحل فرات است، در آنجا اگر قصد جنگ داشتند به یاری خدا با ایشان می جنگیم با شنیدن نام کربلا اشک از چشمان امام جاری شد و گفت: بار خدایا از کرب و بلا به تو پناه می برم (۱).

## ورود به کربلا

امام حسین علیه السلام در روز دوم محرم سال ۶۱ هجری وارد کربلا شد.

هنگامی که به او گفتند اینجا کربلاست، دست به دعا گشود و عرض کرد: بار الهها از کرب (اندوه) و بلا به تو پناه می بریم آنگاه رو به اصحاب کرده فرمود:.

ص: ۶۵

مردم بن دگ ان دنی ای ند و دین چیزی است که بر روی زبان دارند، تا زمانی که موجب رونق دنیایشان باشد آن را نگه می دارند، چون نوبت به آزمایش رسد دینداران بسیار اندکند.

ای ن ج ا محل اندوه و بلاست، همین جا توقف کنید اینجا محل اقامت و بارانداز ماست، جایی است که خون می ریزد، اینجا قتلگاه ماست همه پیاده شدند و حر و اصحابش در طرف دیگر منزل کردند (۱).

### حزب شیطان مجهز می شود

خ ب ر ا ق ا م ت ا م ح س ی ن (علیه السلام) در ک ربلا به کوفه رسید ابن زیاد با خود می اندیشید چه کسی ح اضر می شود این ننگ را بپذیرد و با پسر پیامبر وارد جنگ شود ابن زیاد به کسی فکر می کرد که فرماندهی سپاه را بپذیرد عمر سعد را به خاطر آورد همان کسی که به تازگی حکم فرمانداری ری را گرفت ه بود و برای حفظ آن به هر پستی و ذلتی تن می داد به یاد آورد در روز شهادت مسلم، ع م ر ب ن س عد به چه رذالتی اسرار مسلم را فاش کرده بود مسلم به او اعتماد کرد و در واپسین لحظات حیات به او چندوصیت کرد، ولی او بدون این که ابن زیاد بخواهد، از روی چاپلوسی همه را برای او باز گفته بود این عمل چنان زشت می نمود که ابن زیاد نیز به او طعنه زد، گفت: امین خیانت نمی کند، ولی گاهی مردم خائنی را امین می پندارند (۲).

ابن زیاد دریافت که مناسب ترین مهره را برای این کار پیدا کرده است، فوراً او را احضار کرد.

ص: ۶۶

---

۱- ۹۴. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۳۷.

۲- ۹۵. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۱۲ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳۴.

ابن سَعْدِ نَخَسْتِ عَذْرَ خَوَاسْتِ، وَلِي ابْنِ زِيَادٍ كَمَا نَقَطَهُ ضَعْفٌ أَوْ رَأَى دَانَسْتَ كَقْتِ: مَانَعِي نَدَارِدَ أَكْرَنَمِي خَوَاهِي اَيْنِ كَارَ رَاقِبُولَ كُنِي، حَكْمَ فَرْمَانْدَارِي رَا پَسِ بَدَهْ ضَرْبَهْ دَرِ جَايِ مَنَاسِبِ فَرُودِ آمَدِ عَمْرُكَ فَرَمَ شَبَّ رَا بَهْ مَنِ مَهَلْتِ بَدَهْ تَا فِكْرَ كَنَمِ بَا هَرِ كَسِّ مَشُورْتِ كَرْدِ أَوْ اَزِ اَيْنِ كَارِ بَرَحْذَرِ دَاشْتِ، وَلِي فَرْدَا صَبِيحِ خُودِ بَهْ قَصْرِ ابْنِ زِيَادِ رَفْتِ وَ بَا چَهَارِ هَزَارِ سَرَبَازِ رَاهِي كَرْبَلَا شَدَ (۱).

## مشکل آب

عَمْرُ سَعْدِ دَ بَا هَمْرَاهَانِ وَارِدِ كَرْبَلَا شَدَ وَ ابْنِ زِيَادِ پِي دَرِ پِي بَرَايِ أَوْ نِيروِ مِي فَرَسْتَادِ دَرِ رُوزِ شَشْمِ مَحْرَمِ لَشْكُرِي بِيَسْتِ وَ دُو هَزَارِ نَفْرَهْ تَحْتِ فَرْمَانِ دَاشْتِ رُوزِ هَفْتَمِ اَزِ عَيْدِ اللّهِ نَامَهْ اِي دَرِيَا فْتِ كَرْدِ كَهْ دَسْتُورِ دَادَهْ بُوَدِ نَگْذَارِنْدِ اِمَامِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ يَارَانِشِ اَزِ آبِ فَرَاتِ اسْتَفَادَهْ كَنَنْدِ ابْنِ سَعْدِ شَخْصِي بَهْ نَامِ عَمْرُكَ مَرُوبِ بِنِ حِجَاجِ زَيْدِي رَا بَهْ فَرْمَانْدَهِي سِپَاهِي بَرِ شَرِيْعَهْ فَرَاتِ گَمَارِدِ وَ اَزِ اَنِ رُوزِ آبِ دَرِ خِيْمَهْ گَاهِ اِمَامِ كَمِيَابِ شَدَ.

## جنگ آب

اِمَامِ حُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامِ) وَ قَتِي مَشَاهِدَهْ كَرْدِ آبِ دَرِ خِيْمَهْ هَا كَمِيَابِ شَدَهْ، بَرَادَرِشِ عَبَّاسِ رَا بَهْ فَرْمَانْدَهِي سَعْدِي سَوَارِ وَ دَهْ پِيَادَهْ مَامُورِ تَهِيَهْ آبِ كَرْدِ هَلَالِ بِنِ نَافِعِ جَمَلِي پِي شَاپِيشِ پِيَادِ گَانِ حَرَكْتِ مِي كَرْدِ عَمْرُكَ مَرُوبِ بِنِ حِجَاجِ پَرَسِيْدِ كِيَسْتِي؟ كَقْتِ: مَنِ نَافِعَمْ، آمَدَهْ اَمِ اَزِ اَيْنِ آبِ كَهْ تُو مَا رَا مَحْرُومِ كَرْدَهْ اِي بِنُوشَمِ عَمْرُكَ كَقْتِ: بِنُوشِ گُوارَايْتِ بَادِ.

هَلَالِ كَقْتِ: وَايِ بَرِ تُو! چِگُونَهْ بِنُوشَمِ دَرِ حَالِي كَهْ حُسَيْنِ وَ هَمْرَاهَانِشِ تَشْنَهْ اَنْدِ.

ص: ۶۷

---

۱- ۹۶. كَامِلِ ابْنِ اثِيرِ، ج ۴، ص ۵۲-۳ و تَارِيخِ طَبْرِي، ج ۴، ص ۳۰۹-۱۰ و مَقْتَلِ خَوَارِزْمِي، ج ۱، ص ۲۳۹-۴۰.



گفت: می دانم ولی ما ماموریم نگذاریم دست او به آب برسد.

ه\_لال ب\_ه اص\_ح\_ابش گفت وارد آب شوند و عمر نیز به لشکرش دستور مقابله داد جنگ سختی در گرفت سواران می جنگیدند و پیادگان مشکها را آب می کردند عده ای از یاران عمرو بن حجاج ب\_ه\_ه\_لاک\_ت\_رس\_ی\_د\_د و یاران امام با بیست مشک پر از آب به خیمه ها برگشتند و اینجا بود که حضرت، عباس را سقالب دادند (۱).

### حمله

ع\_ص\_ر\_روز\_ن\_ه\_م\_محرم، عمر بن سعد با سپاه خویش به سوی اردوی امام تاخت امام (علیه السلام) برادرش جناب عباس را فرستاد تا از هدف آنها با خبر شود.

گفتند: دستور رسیده اگر تسلیم حکم عبیدالله نشوید با شما بجنگم.

ف\_رم\_ود: ص\_ب\_ر\_ک\_نید تا پیام شما را به اباعبدالله (علیه السلام) برسانم و خود برگشت و آنچه را از آن مردم شنیده بود با امام باز گفت.

حضرت فرمود: برگرد و اگر توانستی تا فردا مهلت بگیر باشد که امشب نماز بخوانیم و دعا کنیم و از پروردگاران آمرزش بخواهیم خداوند خود می داند که من چقدر نماز و قرآن و دعا و استغفار را دوست می دارم.

عباس با پیام امام در مقابل لشکر ایستاد ابن سعد رو به شمر گفت: چه می گویی؟

شمر گفت: نمی دانم، فرمانده تو هستی.

ع\_م\_رو\_ب\_ن\_حجاج زبیدی گفت: سبحان الله! به خدا اگر لشکر کفار از ما چنین تقاضایی می کرد شایسته بود قبول کنیم.

ق\_یس\_ابن\_اشعث گفت: تقاضای ایشان را قبول کن! به خدا فردا صبح پیش از تو در میدان مبارزه آماده می شوند (۲).

ص: ۶۸

---

۱- ۹۷. مقتل خوارزمی، ج ۱، صص ۲۴۴\_۵.

۲- ۹۸. ک\_ام\_ل\_ابن\_اثیر، ج ۴، ص ۵۷ و تاریخ طبری، ج ۴، صص ۳۱۶\_۷ و انساب الاشراف، ج ۳، صص ۱۷۴\_۵.

غروب روز نهم بود اکنون همه می دانستند که فردا جنگ سختی در پیش است گروهی اندک ولی باایمانی استوار و عزمی راسخ در مقابل لشکری انبوه که جز به وعده های حکومت اموی فکر نهمی کردند، قرار داشت سرنوشت جنگ از هم اکنون روشن بود، همه می دانستند که جز شهادت راهی نیست درچنین شرایطی بود که شمر به کنار اردوگاه امام حسین علیه السلام آمده فریاد زد: خواهرزادگان من کجایند؟

اوپسران ام البنین را می خواند فرزندان امیرالمؤمنین و برادران امام حسینی (علیه السلام) را او عباس، عبدالله، عثمان و جعفر را می خواست، ولی آنها حاضر نبودند با او سخن بگویند.

امام فرمود: پاسخ دهید، او هر چند فاسق است ولی دایی شماست پرسیدند: چه می خواهی؟

گفت: ای خواهرزادگان من! شما در امانید اطاعت یزید بن معاویه را بپذیرید و خود را با برادران حسین به کشتن ندهید.

عباس (ع) فرمود: دو دست بریده باد ای شمر! لعنت بر تو و بر امانی که آورده ای ای دشمن خدا! از ما می خواهی از برادر خود حسین فرزند فاطمه دست برداریم و به طاعت لعنت شدگان گردن نهیم (۱).

## آخرین نشست

شب دهم محرم، نزدی که مغرب ام حسین (علیه السلام) اصحابش را جمع کرد و در جمع ایشان خطبه ای خواند و فرمود:

خدا را ستایش می کنم به بهترین ستایش ها و در گشایش و سختی او را سپاس می گزارم خدایا تو را سپاس می گویم که ما را با نبوت احترام کردی و قرآنمان آموختی و در دین آگاهی دادی و به ما قلب و شنوایی عنایت کردی، پس ما را در زمره شکرگزاران قرار ده اما بعد، من یارانی بهتر و باوفاتر از یاران خود و خانواده ای نیکوکارتر از خانواده خویش نمی شناسم، خدا از جانب من پاداش نیکتان دهد من گمان می کنم کار ما با این مردم به جنگ و ستیز می کشد، بنابراین شما را مرخص می کنم و بیعت خویش از گردن شما برمی دارم همه بروید، اکنون شب است و پرده تاریکی همه چی را پوشانده است هر کدام دست یکی از اهل بیت مرا بگیرید و در تاریکی شب پراکنده شوید و مرا با این قوم به حال خود رها کنید، اینان جز با من با کسی کاری ندارند.

ص: ۶۹

چون سخنان امام به اینجا رسید، برادران، پسران، برادرزادگان و خواهرزادگان به سخن آمده گفتند برای چه این کار را بکنیم؟

برای این که بعد از تو زنده بمانیم؟

خدا آن روز را نیاورد.

قبل از همه، عباس (علیه السلام) پسر امیرالمؤمنین (علیه السلام) سخن گفت و بعد دیگران به پیروی از او سخنانی به این مضمون گفتند.

آن\_گاه حضرت به فرزندان عقیل رو کرد و فرمود: برای شما قتل مسلم کافی است، شما بروید، من به شما اجازه دادم.

ایشان گفتند: سبحان الله! ما بزرگ و سالار خود و عموزادگان خویش را که بهترین عموزادگان هستند را کنیم و در دفاع از ایشان کوتاهی کنیم و ندانیم چه بر سر ایشان می آید آن وقت مردم به ما چه بگویند و ما به ایشان چه بگوییم به خدا چنین کاری نمی کنیم، بلکه جان و مال و خانواده خویش را فدایت می کنیم و در کنارت می جنگیم تا در سرنوشت تو شریک باشیم، زشت باد زندگی دنیا بعد از تو.

آن\_گ\_اه مسلم بن عوسجه برخاست و گفت: در حالی که دشمن این گونه محاصره ات کرده تو را ره\_اک\_ن\_یم؟

پیش خدا چه عذری بیاوریم، خدا آن روز را نیاورد من خواهم جنگید تا نیزه ام را در س\_ی\_نه هایشان بشکنم تا زمانی که قبضه شمشیر در دستم باشد شمشیر خواهم زد و اگر سلاحی برای جنگ نداشته باشم سنگ به سویشان می بارم و از تو جدا نمی شوم تا بمیرم.

آن\_گ\_اه سعید بن عبدالله حتمی برخاست گفت: یابن رسول الله! به خدا هرگز رهایت نمی کنیم تا خدا بداند که ما در مورد شما، حرمت پیامبرش را حفظ کردیم به خدا اگر بدانم در راه تو هفتاد بار ک\_شته می شوم و دوباره زنده می شوم و زنده زنده در آتش می سوزم و خاکسترم را به باد می دهند از ت\_و\_ج\_دانی شوم پس چگونه دست از تو بردارم وقتی که می دانم یک بار مردن است و بعد از آن کرامت ابدی.

پس از او زهیر بن رقین برخاست و گفت: یابن رسول الله به خدا دوست دارم هزار بار کشته شوم و دوباره زنده شوم و باز کشته شوم و خداوند جان تو و جوانان اهل بیت را حفظ کند.

پس از او اصحاح اب هر کد دام در ای بن ب اب س خ ن ران دند، گفتند: به خدا از تو جدا نمی شویم جانمان فدای تو باد، با دست و سر و سینه از تو دفاع می کنیم تا کشته شویم و به عهد خود وفا کنیم (۱).

### لشکر حق صف می کشد

صبح روز دهم محرم، امام حسین علیه السلام اصحابش را برای نبرد آماده کرد نیروی حضرت از سی و دو نفر سوار و چهل نفر پیاده تشکیل می شد حضرت زهیر را در جناح راست لشکر و حبیب بن مظاهر را در جناح چپ لشکر قرار داد و پرچم اصلی را به برادرش عباس داد.

خیمه ها پشت سر سپاه قرار گرفته بود در خندق که شبانه در پشت خیمه ها کنده بودند مقداری هیزم ریختند و آتش زدند تا دشمن نتواند از پشت سر به خیمه ها حمله کند.

آن گاه ح رض رت خ ود وارد خ ی م م خ صوصی شد و نظافت کرد و چون بیرون آمد بر مرکب خود نشست، قرآنی به دست گرفت و جنگ آغاز شد.

حضرت دست به دعا گشود:

ب ارالها! تو در هر غم و اندوه پناهگاه و در هر گرفتاری امید منی و در هر حادثه ای که برایم پیش آید توتکیه گاه و سلاح منی چه بسیار غمهایی که دل را ضعیف می کند و راه هر چاره را می بندد، گرفتاری هایی که با دیدن آنها دوستان رهایت می کنند و دشمنان شادکامی پیشه می کنند من از دیگران قطع امید کردم و آنها را به درگاه تو آوردم و از آنها به تو شکایت کردم و تو آنها را بر طرف کردی و نجاتم دادی خدایا تو صاحب هر نعمت و آخرین مقصود هر حرکت هستی (۲).

ص: ۷۱

---

۱- ۱۰۰. تاریخ طبری، ج ۴، صص ۳۱۷-۸ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۷-۸.

۲- ۱۰۱. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۰-۵۹.

ای مردم! می‌دانید که من کیستم؟

به خود باز گردید، خود را سرزنش کنید، ببینید کشتن و هت‌ک حرمت من برای شما حلال است؟

و به صلاح شماست؟

آیا من دخترزاده پیامبر شما و زاده وصی و پسر عمو می‌ام، اولین کسی که به خدا ایمان آورد و رسولش را تصدیق کرد و دین او را پذیرفت نیستم؟

آیا حمزه سیدالشهدا عموی پدرم نیست؟

آیا جعفر طیار عموی من نیست؟

آیا نشنیده اید که پیامبر اکرم به من و برادرم فرمود: «شما سرور جوانان بهشت هستید؟»

به خدا قسم از زمان آنی که دانسته‌ام خدا بر دروغگویان خشم می‌گیرد، هرگز دروغی نگفته‌ام اگر این سخن حق را از من بپسندند و من می‌دانم که سزاوار آنی در میان شما هستند که به شما خواهند گفت از جبر بن عبدالله انصاری، ابوسعید خدری، سهل بن سعد، زید بن ارقم و انس بن مالک پرسید تا به شما بگویند که این سخن را از رسول خدا شنیده‌اند آیا این باعث نمی‌شود که شما از ریختن خون من دست بردارید؟

شما را که شک و تردید پرستیده‌باشم اگر بدانم او چه می‌گوید حبیب بن مظاهر گفت: به خدا سوگند به نظر من تو خدا را با هفتاد گونه شک و تردید پرستیده‌ای خدا بر قلبت مهر زده و نمی‌دانی او چه می‌گوید.

آن‌گاه امام فرمود: آیا تردید دارید که من فرزند دختر پیامبر شما هستم به خدا قسم در تمام روی زمین نه در میان شما و نه در جای دیگر جز من دختر زاده‌ای برای پیامبر نیست.

ب\_ه من بگویند آیا خونی به گردن من دارید که مطالبه کنید، آیا مالی از شما ضایع کرده ام که آن را بخواهید، آیا به کسی زخمی زده ام که آن را قصاص کنید؟.

آنها دیگر با حسین علیه السلام سخن نگفتند.

ح\_ض\_رت ص\_دا زد: ای ش\_ب\_ث بن ربیع! ای حجار ابجر! ای قیس بن اشعث! ای زید بن حارث! آیا شما برای من نوشتید که من بیایم.

گ\_ف\_ت\_ند: ما نوشتیم فرمود: آری خود شما نوشتید، اکنون که مرا نمی خواهید، پس بگذارید باز گردم قیس بن اشعث گفت: چرا تسلیم پسر عمویت نمی شوی.

فرمود: نه! به خدا مانند ذلیلان از شما اطاعت نمی کنم و چون بندگان خود را در اختیار شما قرار نمی دهم (۱).

ک\_س\_ان\_ی که امام حسین علیه السلام با آنها سخن می گفت از آنچه حضرت بیان می کرد به خوبی آگاه بودند و امام نیز می دانست که این سخنان هیچ تاثیری در آنها ندارد و تا خون او را نریزند دست بر ن\_م\_ی دارن\_د ب\_این حال به اقتضای وظیفه امامت و به منظور اتمام حجت، تا آخرین لحظات عمر شریف خود با آن مردم سخن گفت و بارها موقعیت و منزلت خود را به آنها یاد آور شد.

### توبه جناب حر

صبح عاشورا حر دید که عمر سعد لشکر خود را برای جنگ آماده می کند رو به او کرد و گفت:.

راستی تو با این مرد خواهی جنگیدی؟.

گفت: آری به خدا، جنگی که افتادن سرها و پریدن دست ها کم ترین نتیجه اش باشد.

ص: ۷۳

— چرا پیشنهاد او را نمی پذیرید.

— اگر کار به دست من بود می پذیرفتم، ولی امیر تو (ابن زیاد) نپذیرفت.

ح\_ر\_از\_ع\_م\_ر\_س\_ع\_د\_ج\_د\_ا\_ش\_د و آهسته آهسته خود را به اردوی امام نزدیک کرد و در همان حال لرزش تمام اندام او را فرا گرفته بود.

مهاجر بن اوس به او گفت: من از کار تو متحیرم به خدا هرگز تو را این گونه ندیده بودم اگر از من می پرسیدند شجاع ترین مردم کوفه کیست، بی تردید تو را نام می بردم.

گفت: خود را بین بهشت و جهنم می بینم، ولی به خدا اگر قطعه قطعه شوم و آتشم بزنند چیزی را بر بهشت ترجیح نمی دهم آنگاه اسب تاخت و خود را به اردوی امام رساند.

هنگامی که خدمت امام رسید، عرض کرد: من همانم که نگذاشتم تو برگردی و پا به پایت آمدم تا ت\_و را در اینجا متوقف کردم به خدا گمان نمی کردم اینها پیشنهاد تو را رد کنند و با تو وارد جنگ شوند و به خدا اگر می دانستم اینها با تو می جنگند هرگز چنین کاری نمی کردم اکنون آمده ام تا ت\_و ب\_ه کنم و با جان خویش یاریت کنم و در مقابل تو جان دهم، به نظر شما این توبه از من پذیرفته است؟

فرمود: آری خدا توبه تو را می پذیرد و تو را خواهد بخشید (۱).

## آغاز جنگ

اب\_ن\_س\_ع\_د\_ک\_ه در اشتیاق حرص آلود به فرمانداری مسخ شده بود، تیری در چله کمان نهاد و به س\_وی اردوی ام\_ام حسین علیه السلام نشانه رفت و بدون هیچ شرمی رو به لشکر خود گفت: شاهد باشید که اولین تیر را خود من پرتاب کردم (۲).

ص: ۷۴

۱- ۱۰۳. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۴.

۲- ۱۰۴. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۵.

## شهادت سید القراء، بریر بن خضیر

ج\_ن\_گ\_آغ\_از\_ش\_د\_ش\_خ\_صی به نام یزید بن معقل از لشکر ابن سعد به میدان آمد بریر بن خضیر از اردوی امام حسین علیه السلام در مقابلش قرار گرفت.

یزید گفت: ای بریر! فکر می کنی خدا با تو چه معامله ای کرد؟.

فرمود: با من هر چه کرد نیکی بود، ولی تو را به شر مبتلا کرد.

گفت: تو پیش از این دروغگو نبودی، ولی اکنون می بینم گمراه شده و دروغ می گویی.

ب\_ری\_ر به او پیشنهاد مباحله کرد گفت نخست از خدا می خواهیم آنکس را که بر حق نیست هلاک کند، بعد با هم می جنگیم تا معلوم شود گمراه کیست یزید پذیرفت پس از مباحله با هم جنگیدند و ی\_زی\_د ب\_ن معقل از پای در آمد پس از او شخصی به نام «رضی منقذ» به بریر حمله کرد و با او در آویخت بریر او را بر زمین زد و بر سینه اش نشست رضی از اهل کوفه یاری خواست کعب بن جابر به یاریش شتافت عنیف بن زهیر گفت: این بریر بن خضیر قاری قرآن است که در مسجد کوفه درس قرآن می داد، ولی کعب بدون توجه به این سخن از پشت سر حمله کرد نخست نیزه ای بر او زد و بعد با شمشیر او را کشت و این چنین بود که بریر قاری به فیض شهادت رسید (۱).

## شهادت مسلم بن عوسجه

ص: ۷۵

---

۱- ۱۰۵. ت\_اریخ\_طبری، ج ۴، ص ۳۲۸\_۹ و انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲\_ ۱۹۱ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷\_۶۶.



گ\_روه\_ی از ی\_اران امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند لشکر کوفه از سمت فرات به اردوی امام حمله آورد جنگ سختی درگرفت هنگامی که دو لشکر از جنگ دست کشیدند، مسلم بن عوسجه یار با وفای امام حسین علیه السلام مجروح بر زمین افتاده بود هنوز رمقی داشت که حضرت با حیب بن مظاهر بالای سرش رسید و فرمود: خدایت رحمت کند، ای مسلم! تو به عهد خویش وفا کردی و ما همچنان درانتظاریم، ولی از عهد خویش دست بر نمی داریم.

ح\_ب\_ی\_ب\_ب\_ن\_م\_ظ\_اه\_ر گفت: ای مسلم! شهادت تو بر من سخت گران است دوست داشتم هر وصیتی داری به من کنی تا به حرمت دینداری و خویشاوندیت انجام دهم، ولی می دانم که من هم به زودی به تومی پیوندم و فرصتی برای عمل به وصیت تو نمی ماند.

م\_س\_ل\_م\_د\_ر\_ح\_ال\_ی\_ک\_ه\_ه\_ به امام حسین علیه السلام اشاره می کرد گفت: تنها وصیت من این است که تا زنده ای دست از یاری این مرد بر نداری (۱).

### نماز ظهر

ظ\_ه\_ر از راه رس\_ی\_د\_ش\_د\_اب\_و ثمامه صائدی خدمت امام حسین علیه السلام آمد عرض کرد: فدایت شوم ی\_ا\_ب\_اع\_ب\_د\_الله! دشمن نزدیک و نزدیک تر می شود و تا من زنده ام دستشان به شما نخواهد رسید، ولی دوست دارم درح\_الی به زیارت پروردگارم نائل شوم که این نماز را هم به امامت شما به جا آورده باش\_م\_ح\_ض\_رت ن\_گ\_اه\_ی\_ب\_ه\_آس\_م\_ان انداخت و فرمود: نماز را یادآوری کردی، خدا ترا از نماز گزاران قرار دهد، آری اول وقت نماز است.

ص: ۷۶

آن\_گ\_اه\_ف\_رمود: از لشکر بخواهید دست از جنگ بردارند تا نماز بخوانیم حصین بن تمیم فریاد زد: نماز شما قبول نمی شود.

حبيب بن مظاهر فرمود: فکر می کنی نماز تو قبول است، ولی نماز خاندان پیامبر قبول نمی شود؟.

حصین به او حمله کرد با هم در آویختند حیب او را بر زمین افکند، ولی اهل کوفه نجاتش دادند.

زه\_ی\_ر و س\_ع\_ی\_د\_ب\_ن\_ع\_بدالله در جلوی امام ایستادند تا آن حضرت نماز بگذارد نیمی از اصحاب م\_قابل حضرت صف کشیدند و نیمی دیگر در نماز به او اقتدا کردند و حضرت با اصحاب خود نماز خوف به جا آورد (۱).

### عابس و شوذب

ت\_ع\_داد\_ک\_م\_ی\_از\_ی\_اران\_ام\_ام\_حسین علیه السلام باقی مانده بودند عباس ابن ابی شیبب رو به «شوذب شاکری» گفت: می خواهی چه کنی؟.

شوذب گفت: چه باید بکنم، در کنار تو از زاده رسول خدا دفاع می کنم.

فرمود: از تو همین انتظار می رود اکنون پیش از من به میدان برو تا شهادت تو را در راه خدا تحمل کنم اگر امروز از تو عزیزتر کسی را داشتم او را پیش از خود به میدان می فرستادم که امروز آخرین فرصت عمل است.

شوذب پیش رفت و جنگید تا شهید شد.

آن\_گ\_اه\_ع\_ابس\_پیش\_آمد\_و\_عرض\_کرد: یا ابا عبدالله! امروز بر روی زمین از تو عزیزتر کسی را ندارم، اگر از جان عزیزتر داشتم در راه تو نثار می کردم نزد خدا شاهد باش که من پیرو تو و پدرت بودم.

ص: ۷۷

آن\_گ\_اه\_ش\_م\_شیر برکشید و به میدان رفت در میان میدان ایستاد و فریاد زد: آیا مردی هست که با م\_ن مقابله کند، عابس دلاوری شجاع است که همه اهل کوفه چهره درخشان او را می شناسند، به همین جهت کسی را یارای قدم نهادن به میدان او نیست.

اب\_ن\_س\_ع\_د گفت سنگبارانش کنید نامردمان از هر طرف بر او سنگ باریدند، عابس زره از تن بر آورد، ک\_لاهِ\_خ\_ود بر زم\_ی\_ن\_اف\_ک\_ن\_د و ب\_ه\_ق\_لب سپاه زد سپاهیان گروه گروه از مقابل تیغش می گریختند عاقبت لشکر برگرد او حلقه زد و ناجوانمردانه به تیغش کشیدند (۱).

### شهادی آل ابی طالب در کربلا

ب\_ه\_ط\_وری\_ک\_ه\_اب\_وال\_ف\_رج\_اص\_ف\_هانی در کتاب «مقاتل الطالبین» نوشته است، همراه حضرت سیدالشهدا(علیه السلام) بیست نفر از آل ابی طالب (ص) در کربلا به شهادت رسیدند که عبارتند از:.

فرزندان امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب (ص):.

۱\_ ابوالفضل عباس ابن علی بن ابیطالب، فرزند ام البنین،.

۲\_ عثمان بن علی بن ابیطالب، فرزند ام البنین (۲۱ ساله)،.

۳\_ عبدالله بن علی بن ابیطالب، فرزند ام البنین (۲۵ ساله)،.

۴\_ جعفر بن علی بن ابیطالب، فرزند ام البنین (۱۹ ساله)،.

۵\_ محمد بن علی بن ابیطالب،.

۶\_ ابوبکر بن علی بن ابیطالب،.

فرزندان امام حسین علیه السلام:.

۷\_ علی بن حسین بن علی بن ابیطالب، فرزند لیلی بنت ابی مره ثقفی؛ (۲).

ص: ۷۸

۱- ۱۰۸. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۹ - ۳۳۸ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳ - ۲۲.

۲- ۱۰۹. بنا به نقل خوارزمی علی بن حسین علیه السلام هنگام شهادت ۱۸ ساله بوده است.

۸\_ ابوبکر بن حسین بن ایطالب؛ (۱).

۹\_ عبدالله بن حسین بن علی بن ایطالب، فرزند رباب بنت امرؤ القیس.

فرزندان امام حسن علیه السلام:.

۱۰\_ قاسم بن حسن بن علی بن ایطالب،.

۱۱\_ عبدالله بن حسن بن علی بن ایطالب.

فرزندان عبدالله بن جعفر:.

۱۲\_ عون بن عبدالله بن جعفر بن ایطالب، فرزند حضرت زینب،.

۱۳\_ محمد بن عبدالله بن جعفر بن ایطالب فرزند خواصا،.

۱۴\_ عبیدالله بن عبدالله بن جعفر بن ایطالب.

فرزندان عقیل بن ایطالب:.

۱۵\_ عبدالرحمن بن عقیل بن ایطالب،.

۱۶\_ جعفر بن عقیل بن ایطالب فرزند ام البنین بنت الشقر،.

۱۷\_ عبدالله بن عقیل بن ایطالب.

نوه های عقیل بن ایطالب:.

۱۸\_ محمد بن مسلم بن عقیل،.

۱۹\_ عبدالله بن مسلم بن عقیل، فرزند رقیطه دختر امیرالمؤمنین،.

۲۰\_ محمد بن ابی سعید بن عقیل. (۲).

## نوبت آل رسول

اصح\_ اب\_ س\_ ی\_ د\_ ال\_ ش\_ ه\_ دا(ع)ع\_ هد بسته بودند تا زمانی که حتی یکی از آنها زنده است نگذارند خ\_ ان\_ دان  
رس\_ ول\_ خ\_ دا (صلی الله علیه و آله و سلم) به میدان روند و بر این عهد استوار ماندند آخرین نفر از اصحاب یعنی سدید بن  
ابی المطاع نیز به شهادت رسید.

بـی شـک آنچه تا کنون بر قلب مبارک امام وارد شده بود، سنگین تر از آن بود که در تصور بگنجد آن بزرگ، در حدود یک نیمروز شهادت پنجاه نفر از بهترین یاران خود را به چشم دیده بود، بالای سـر هـمـه آنها حاضر شده و لحظات سخت جدایی را تحمل کرده بود آری تنها روحی به بزرگی روح امام حـسـسـین (علیه السلام) می توانست بار چنین رنج گرانی را بر دوش کشد و همچنان راست قامت و استوار در برابر دشمنان بایستد و حتی گامی به عقب نگذارد.

ص: ۷۹

---

۱- ۱۱۰. بنا به نقل ابن اثیر: این ابوبکر فرزند امام حسن علیه السلام است (کامل، ج ۴، ص ۹۲).

۲- ۱۱۱. مقاتل الطالبین، ص ۹۸- ۸۴ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۳- ۹۱.

علی بن حسن به سوی میدان حرکت کرد امام دست به دعا برداشت، می گریست و می گفت: بارالِه\_ات\_و شاهد باش جوانی به سوی این قوم می رود که از نظر صورت و سیرت شبیه ترین مردم به رسول خداست، ما هرگاه مشتاق دیدار پیامبرت می شدیم به چهره او می نگریستیم.

علی اکبر به میدان آمد چنان جنگید که لشکر کوفه را به ضجه واداشت پیاپی حمله می کرد و پس از هر بار حمله بر می گشت و می گفت پدر جان سنگینی سلاح خسته ام کرده و عطش مرا از پای در آورده است، آیا به جرعه ای آب دسترسی داری؟

و امام در جواب می فرمود: عزیز من صبر کن، ب\_ه زودی از دست رس\_ول خدا سیراب می شوی و او دوباره حمله می کرد تا در نهایت ضربه ای بر سرش زدند، دشمن دور او را گرفت و با شمشیر قطعه قطعه اش کردند.

ع\_ل\_ی چ\_ون خ\_ود را در حال شهادت دید فریاد زد: پدر جان خداحافظ، این جدم رسول خداست ک\_ه سلامت می رساند و می گوید به سوی ما بشتاب امام حسین علیه السلام بالای سر علی آمد، بدن پاره پاره اش را نظاره کرد آنگاه فرمود: لعنت خدا بر قومی که ترا کشت، پسر من، اینان چقدر در شکستن حرمت رسول خدا جسورند آه! بعد از تو خاک بر سر دنیا امام حسین علیه السلام جنازه شهیدان را غالباً خود ب\_ه خیمه می رود، اما تاب در بغل کشیدن جوانش را نداشت از این رو جوانان هاشمی را فراخواند و فرمود: بیکر برادران را بردارید و به خیمه برید (۱).

ص: ۸۰

ق\_اس\_م\_پ\_س\_ر\_ام\_ح\_س\_ن\_م\_ج\_تبی (ص)، نوجوانی که هنوز به حد بلوغ نرسیده است به حضور حضرت رسیده و از ایشان اجازه نبرد می خواهد، ولی حضرت او را باز می دارد قاسم اصرار می کند و دست و پایی ع\_م\_وی خود را می بوسد امام به او اجازه می دهد، ولی قبل از حرکت او را در آغوش می کشد و هر دو چنان می گریند که بی تاب بر زمین می افتند.

ح\_م\_ی\_د\_ب\_ن\_م\_س\_ل\_م\_م\_ورخ\_واق\_عه\_کربلا\_می گوید: جوانی به میدان آمد که صورتش چون پاره ماه می درخشید، شمشیری در دست، پراهنی بر تن و جفتی نعلین در پا داشت که بند یکی از آنها بریده بود و فراموش نمی کنم که بند کفش پای چپش پاره بود.

ع\_مر\_و\_بن\_سعد\_ازدی\_گفت: می خواهم به او حمله کنم گفتم سبحان الله برای چه؟

به خدا اگر این جوان مرا بزند دست به سویش بلند نمی کنم، این گروهی که دور او را گرفته اند برای او بس است.

گ\_ف\_ت: ب\_ه\_خ\_دا\_ح\_م\_ل\_ه\_خواهم\_کرد\_و\_بر\_او\_تاخت\_و\_دست\_از\_او\_بر\_نداشت\_تا\_با\_شمشیر\_بر\_فرقش\_نواخت\_قاسم\_به\_صورت\_به\_زمین\_افتاد\_و\_فریاد\_زد:\_عمو\_جان!.

ام\_ح\_س\_ی\_ن\_علیه\_السلام\_ه\_مانند\_باز\_شکاری\_خود\_را\_به\_میدان\_رساند\_و\_چون\_شیر\_خشمگین\_حمله\_کرد\_ش\_م\_ش\_یربه\_سوی\_عمروبن\_سعد\_کشید،\_او\_دست\_خود\_را\_سپر\_کرد\_و\_دستش\_از\_آرنج\_جدا\_شد\_عمرو\_فریادی\_کشید\_و\_حضرت\_او\_را\_رها\_کرد\_لشکر\_کوفه\_برای\_نجات\_او\_آمدند\_ولی\_او\_را\_زیر\_پای\_اسبان\_خود\_له\_کردند\_وقتی\_غبار\_فرو\_نشست\_حسین\_را\_دیدم\_که\_بالای\_سر\_قاسم\_ایستاده\_و\_قاسم\_پاهای\_خود\_را\_به\_زمین\_می\_کشد.

حَضْرَتِ فَرْمُود: بـه خدا بر عمویت گران است که تو او را بخوانی، ولی جوابت ندهد، یا جوابت دهـدِ دُولِی بـه حـالتِ سَوْدِی نَبْخُشَد دُور بَادِ قَوْمِی که ترا کشت آنگاه پیکر پاکِ قاسم را در آغوش کشید و او را به خیمه شهدا آورد (۱).

### حضرت ابوالفضل

پس از حَسَنِ بْنِ عَلِي (عليه السلام) درخشان ترین چهره در واقعه کربلا، چهره ابوالفضل عباس (عليه السلام) است حضرت عباس (عليه السلام) فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام و برادر امام حسین علیه السلام است.

آن حَضْرَتِ بـه هـنـگـامِ شَهِادَتِ ۳۴ ساله بود و تمام فضائل و کمالات انسانی را در خویش جمع داشت در این جا به پاس بزرگداشت شخصیت والای او به ذکر چند فضیلت از آن حضرت که در واقعه کربلا رخ داده است بسنده می کنیم.

### امان نامه

هـنـگـامِ یـکـه عـبـیـداللّه بـنـزید به تحریک شمر بن ذی الجوشن تصمیم قطعی به جنگ با امام حَسَنِ بْنِ عَلِي (عليه السلام) گرفت و حکم جنگ را به دست شمر داد تا به کربلا برساند، عبدالله بن ابی المَحَلِ بْنِ حِزَامِ از برادرزاده های ام البنین (مادر ابوالفضل)، در مجلس حاضر بود او از ابن زیاد خـواست برای پسران ام البنین امان نامه ای بنویسد و ابن زیاد نیز به خواسته او امانی نوشت عبدالله امـان نامه را توسط غلامش به کربلا فرستاد او به کربلا آمد و خدمت عباس (عليه السلام) و برادرانش رسید آن بزرگواران بدون این که نامه را از او بگیرند گفتند: دایی ما را سلام برسان و بگو ما نیازی به امان شما نداریم، امان خدا از امان زاده سمیه بهتر است (۲).

ص: ۸۲

---

۱- ۱۱۳. مـقـتـلِ خَوارزمی، ج ۲، ص ۸-۲۷ و مقاتل الطالبین، ص ۹۳ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۵ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲-۳۴۱.

۲- ۱۱۴. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۴ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۶.



و بَدیَن وسَّیله ثابت کردند که مرگ در سایه عزت و جوانمردی را بر زندگی در کنار نامردمان ترجیح می دهند.

## امان مجدد

جَن اب ام ال بنین مادر ابوالفضل، از طایفه کلاب است و شمر بن ذی الجوشن نیز کلابی است، به هَمِیَن جهت در عرف عرب او نیز دایی ابوالفضل به شمار می آید روز نهم محرم، شمر خود را به اردوگ\_اه امام حسین علیه السلام نزدیک کرده فریاد زد: خواهرزادگان من کجایند؟

فرزندان ام البنین نَخست از پاسخ دادن به او خودداری کردند آنها صاحب این ندا را در خور پاسخ نمی دانستند، ولی امام حسین علیه السلام فرمود: جوابش را بدهید، او هر چند فاسق است، یکی از دایی های شماست.

ع\_باس (علیه السلام) پاسخ داد: چه می خواهی؟

گفت: ای خواهرزادگان من! شما در امانید! طاعت یزید را بپذیرید و خود را با برادران حسین به کشتن ندهید.

آن بزرگواران در جوابش گفتند خدا ترا و امانت را لعنت کند، تو ما را امان می دهی، در حالی که زاده رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در امان نیست (۱).

## علم

در جَن گ\_ه ای قدیم، علم نشانه بقا کیان لشکر است و تا زمانی که پرچم لشکری در اهتزاز است کیان لشکر باقی است و هنگامی که پرچم سرنگون شود، لشکر شکست خورده محسوب می شود به هَمِیَن ج\_هت همیشه پرچم به دست شجاع ترین افراد که نسبت به مبنا و هدف جنگ عقیده ای راسخ دارند داده می شود و به همین دلیل در اکثر غزوات رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) چون بدر، احد، حنین و خیبر، پرچم اسلام در دست امیرالمؤمنین بود (۲).

ص: ۸۳

۱- ۱۱۵. تذکره الخواص، ص ۲۲۴ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۶.

۲- ۱۱۶. الصواعق المحرقة، ص ۱۲۰، فصل اول از باب نهم.

روز عـاشـورا در حـالـی که تعدادی از برادران امام حسین علیه السلام و اصحاب بزرگوارش در صحنه نـبـرد حضور داشتند و هر کدام خود از زمره شجاعان به شمار می رفتند، امام پرچم لشکرش را به دست عباس (علیه السلام) داد، چرا که او از هر جهت شایسته ترین فرد برای این مقام بود (۱).

### پیمان فداکاری

در شب عـاشـورا، امام حسین علیه السلام از اهل بیت و اصحاب بیعت خود را برداشت و از آنها خواست که در تـاریـکی شب پراکنده شوند نخستین کسی که اظهار وفاداری کرد عباس بود او در جواب امام حسین علیه السلام گفت: چرا چنین کنیم؟

برای این که بعد از تو زنده بمانیم؟

خدا آن روز را نیاورد و پس از او بود که اصحاب هر کدام به بیانی اظهار وفاداری کردند (۲).

### سقا

در ایـامـی که لـشـکـر کـرکـوفـه ناجوانمردانه آب را به روی امام و اصحاب و اهل بیتش بسته بود، عـبـاس (ص) بـارهـا دل بـه دریای خطر زد و اهل و اصحاب آن حضرت را سیراب کرد و به همین جهت بود که آن حضرت را «سقا» لقب دادند (۳).

در روز عـاشـورا نـیـز هنگامی که اصحاب با وفای امام حسین علیه السلام در دفاع از حریم دین به قلب لشکر کوفه می تاختند، هرگاه کار بر یکی از آنها دشوار می شد و در حلقه محاصره دشمن گرفتار می آمد، این عباس بود که در نجات او تن به خطر می داد و لشکر کوفه را پراکنده می کرد (۴).

ص: ۸۴

۱- ۱۱۷. تذکره الخواص، ص ۲۲۶ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۵۹ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۰.

۲- ۱۱۸. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۸.

۳- ۱۱۹. نور الابصار، ص ۹۳ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۰.

۴- ۱۲۰. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۰.

به خاطر این همه فضیلت بود که شهادتش بر حسین علیه السلام سخت گران آمد و هنگامی که او را در خون افتاده دید، فرمود: هم اکنون کمرم شکست و بیچاره شدم (۱).

### امام حسین تنهاست، طلب یاری

امام حسین (علیه السلام) تنها ماند و هر چه نگاه کرد، جز زنان و کودکان در اطراف خویش یاوری نیافت دروس\_ط  
می\_دان ای\_ستاد و با صدای بلند فرمود: آیا کسی هست که از حرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) دفاع کند؟

آیا خداپرستی هست که در مورد ما از خدا بترسد؟

آیا فریاد رسی هست که به فریاد ما برسد؟

آیا کسی هست که به انتظار پاداش الهی ما را یاری کند؟.

و اینجا بود که صدای شیون و زاری از زنان و حرم برخاست (۲).

### آخرین سرباز

امام حسین علیه السلام از میدان به خیمه گاه بازگشت، بر در خیمه ایستاد و فرمود: طفل کوچکم علی را بیاورید تا با او خداحافظی کنم کودک را به حضرت دادند او را در دامن خویش نهاد، می بوسید و می ف\_رمود: وای بر این قومی که خصم آنها در قیامت جد توست کودک در دامن پدر آرمیده بود ح\_رم\_ل\_ه بن کاهل اسدی کلوی، او را نشانه گرفت تیر در گلوی علی اصغر نشست و گلویش را سراسر برید.

حضرت دست در زیر گلوی اصغر گرفت، از خون پر کرد و به طرف آسمان پاشید آنگاه پیاده شد باغلاف شمشیر قبر کوچکی کند، کودک را به خون خویش رنگین ساخت و به خاک سپرد (۳).

ص: ۸۵

---

۱- ۱۲۱. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۰.

۲- ۱۲۲. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۲.

۳- ۱۲۳. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۲.

امام حسین علیه السلام وقتی آخرین سرباز خود را در راه خدا قربانی کرد سوار بر اسب، شمشیر بر کشید و در حالی که در مقابل لشکر کوفه ایستاده بود رجز می خواند:

«همین افتخارم را بس که فرزند علی نیکو سیرتی از آل هاشم، جدم رسول خداست که بترتین گذشتگان است و ما چراغ درخشان خدا در روی زمینم مادرم، دختر پاکدامن احمد است عمویم، جعفر است که طیار خوانده می شود کتاب خدا در میان ما نازل شده و هدایت و وحی الهی در میان ماست مادر میان خلائق امان خدایم صاحبان حوض کوثر ماییم، که دوستان خود را از آن سیراب می کنیم در قیامت دوستان ما سعادتمند و دشمنان ما زیانکارند (۱)».

## امام در میدان

امام حسین علیه السلام در میان میدان همچنان مبارز می طلبد و هر کس به مصاف حضرتش پا می نهاد، کشته می شد و به این ترتیب شمار زیادی از شجاعان لشکر را در یک نبرد نابرابر به خاک و خون کشید لشکر که از وجود مردی هم‌اورد او خالی بود، ناجوانمردانه دور زد و به سمت خیمه ابوعبدالله (علیه السلام) حمله آورد.

حضرت فریاد برآورد: وای برشما ای پسران آل ابی سفیان! اگر دین ندارید و از قیامت نمی ترسید، لااقل در این دنیا آزاده باشید، اگر چنانکه می گوید عرب هستید چون گذشتگان خود باشید.

شمر فریاد زد: منظورت چیست؟

فرمود: می گویم من با شما می جنگم و شما با من زنان گناهی ندارند تا من زنده ام، نگذارید این سرکشان نادان مزاحم حرمم شوند.

ص: ۸۶

ش\_م\_ر\_گ\_ف\_ت: این خواسته بر حقی است، به اصحابش فرمان داد: دست از حرمش بردارید و روی به خودش آرید، به جان خودم سوگند که او هم‌اورد کریمی است (۱).

### محاصره

ح\_ض\_رت را م\_حاصره کردند و از هر طرف بر او هجوم بردند حضرتش به آنها حمله می کرد و آنها از چ\_پ و راست می گریختند آری هرگز شکست خورده ای که همه فرزندان، اهل بیت و یارانش کشته شده باشد چون او قوی دل، خود دار و شجاع دیده نشده است (۲).

### به دنبال آب

ام\_ام\_ح\_س\_ی\_ن علیه السلام در ح\_ال\_ن\_برد سعی می کرد خود را به فرات برساند، ولی هر بار که به سوی فرات اسب تاخت، لشکر هجوم آورد و او را از آب دور کرد (۳).

### خضاب خون

س\_ال\_ا\_رش\_هیدان در حال نبرد بود تیری از کمان جفا جست و بر پیشانی نورانی اش نشست حضرت ت\_ی\_را ب\_ی\_رون\_ک\_ش\_ید خون بر چهره و ریش مبارکش جاری شد دست به دعا برداشت: بارالها تو م\_ی\_ب\_ی\_ن\_ی از ای\_ن\_بندگان سر کشت چه می کشم آنگاه چون شیر خشمگین حمله کرد و دشمن چ\_ون\_ان\_گ\_ل\_ه ای بز که گرگ در آن افتاده باشد از دم تیغش می گریخت شمشیرش به هر کس می رسید بر خاک می افتاد و تیر چون باران بر جسم شریفش می بارید و او همچنان حمله می کرد تا خستگی بر جسم شریفش چیره شد ایستاد تا دمی بیاساید سنگی به پیشانی مجروحش زدند دوباره خ\_ون\_ب\_ر\_چ\_ه\_ره اش ج\_اری\_ش\_د پیراهنش را بالا\_آورد تا خون از چهره برگیرد تیری سه شعبه بر شکمش زدند می خواست تیر را بیرون آورد ولی تا عمق سینه اش پیش رفته بود ناچار آن را از میان کمر بیرون کشید و خون چون ناودان جاری شد.

ص: ۸۷

۱- ۱۲۵. همان، ص ۳۳.

۲- ۱۲۶. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۷، مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۳.

۳- ۱۲۷. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۴.

مَشَتِی از خُون بَرگِ رِفَت و بَه آسَمِ اِن پاشید و مشتِی دیگر پَر کرد و بَر سَر و صَوْرَت مَالِید فرمود: می خواهَم جَدَم رسول خدَا را با خَضَابِ خُون مَلَاقَاتِ کَنَم (۱).

### نزدیک مقصد

اَمَام حَسَنِ عَلِیهِ السَّلَام از کَثَرَتِ زَخَمِ نَاتَوَانِ شَدَه بود دست از جَنگِ کَشِید و در جَایِ خُود ایستاد پِی\_کَش\_رِش\_رِیْفَش از تیر و نیزه و شمشیر پاره پاره بود افراد زیادی به قصد حمله با حضرتش مواجه شدند، ولی هنگامی که حال او را مشاهده می کردند برمی گشتند هیچ کس نمی خواست گناه کَش\_ش\_ت\_نِ ف\_ر\_ز\_نِ د\_پِی\_ا\_م\_بَر را به عهده بگیرد مدت زیادی همچنان جنگ را کد ماند عاقبت شمر به افراش نعره زد: منتظر چه هستید بکشید او را گروهی از ناجوانمردان دور او را گرفتند زرعه بن ش\_ری\_ک\_ت\_م\_ی\_م\_ی، سنان بن انس نخعی و صالح بن وهب مری، هر کدام ضربه ای سخت بر جسم شریفش زدند و آن پیکر پاک از روی زین به زمین افتاد (۲).

### گریه دشمن

اَمَام (علیه السلام) در مَح\_ا\_ص\_رِه دَش\_مَن گرفتار بود از هر طرف ضربتی بر پیکر شریفش می آمد، زینب دَخ\_ت\_ر\_ر\_ش\_ی\_د\_ع\_لی (ص) از خیمه بیرون آمد سر گشته در میان میدان ایستاد فرمود: ای کاش آسَمِ اِن بَر زَم\_یْنِ می آمد چشمش به عمر سعد افتاد فرمود: ای عمر! ابا عبدالله را می کشند و تو ایستاده ای و نظاره می کنی؟

اَش\_کِ از چَش\_م\_اِن\_ع\_م\_رَب\_ن\_س\_ع\_د\_ج\_اری\_ش\_د، حالت زینب را تاب نیاورد صورت خویش را بر گرداند (۳).

ص: ۸۸

۱- ۱۲۸. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۴.

۲- ۱۲۹. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۵ - کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۸.

۳- ۱۳۰. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۵ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۵.

امام (علیه السلام) بر زمین افتاد، بلند شد نشست تیری را که در گلوی شریفش نشسته بود بیرون کشید سنان دوباره آمد با نیزه، چنان جسم شریفش را آزد که حضرتش در خاک غلطید آنگاه به خولی بن یزید اصبحی گفت: سرش را جدا کن خولی خنجر در دست پیش رفت، ولی لرزه بر اندامش افتاد و بازگشت سنان خود از اسب پیاده شد و سر مبارکش را جدا کرد (۱).

### شهادت امام به روایت خطیب خوارزم

فـرزنـد رسـول خـدا (صلی الله علیه و آله و سلم) روی زمـیـن افـتـاده بـود شمر و سنان بالای سرش آمدند، حضرت از تـشـنـگـی زبانش را در دهان می چرخاند شمر با لگد بر سینه مبارکش کوبید و گفت: ای پسر ابوتـراب! مـگر تونمی گویی پدرت ساقی کوثر است و به هر کس دوست دارد از آب کوثر بدهد صبر کن تا به دست او سیراب شوی آنگاه به سنان گفت: سرش را جدا کن سنان امتناع کرد و گفت: نمی خواهم در قیامت پیامبر خصم من باشد شمر خشمگین شد بر سینه مبارک امام نشست دست به خنجر برد حضرت لبخندی زد فرمود: نمی دانی من کیستم که مرا می کشی؟.

گـفـت: بـه خـوبـی مـی شـنـاسـمـت، مـادرت فاطمه زهراست، پدرت علی مرتضاست و جدت مـحـمـد مـصـطـفی، ولی بی باکانه ترا می کشم آنگاه شمشیر کشید و جسم شریف حضرت را زیر ضربات شمشیر گرفت و در نهایت سر مبارکش را جدا کرد (۲).

ص: ۸۹

۱- ۱۳۱. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۸ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۶ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۶-۳۵.

۲- ۱۳۲. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷-۳۶.

## بانوی شهید در کربلا

ام‌وه‌ب‌م‌س‌رع‌ب‌دالله بن عمر کلبی، همراه همسرش از کوفه به کربلا آمده بود روز عاشورا شوهرش به میدان آمد، شجاعانه می‌جنگید تا چند نفر را کشت.

ام‌وه‌ب‌ع‌م‌ود‌خ‌ی‌م‌ه‌ای را ب‌رداشت و به سوی میدان دوید خطاب به شوهرش گفت: پدر و م‌ادرم فدای‌ت در راه ذری‌ه پاک پیامبر ب‌جنگ عبدالله خواست او را به خیمه‌ها برگرداند، ولی او امتناع کرد و پاسخ داد: به خدا قسم به خیمه باز نمی‌گردم تا با تو کشته شوم.

ام‌ام‌ح‌س‌ی‌ن‌علیه السلام ص‌دای‌ش زد فرمود: خدا به شما خانواده پاداش خیر دهد، بر‌گرد، جهاد بر زنان واجب نیست ام‌وهب برای اطاعت از امام به خیمه بازگشت.

شوهرش جنگید تا به شهادت رسید، ام‌وهب بالای سرش آمد نشست با او سخن می‌گفت و خاک از چهره مبارکش می‌سترد و می‌گفت: بهشت گوارایت باد.

ش‌م‌ر‌او را دی‌دغ‌لام‌ش را ب‌ه سوی او فرستاد غلام با عمودی بر سر او زد و آن پاک سرشت در کنار شوهرش به شهادت رسید (۱).

## وقایع بعد از شهادت، تاراج

چ‌ون‌ح‌س‌ی‌ن‌ب‌ن‌علی (علیه السلام) به فیض شهادت نائل آمد، عده‌ای از نامردمان برگرد پیکر پاکش ج‌مع شدند و سلاح و لباسش را بین خود قسمت کردند آنگاه لشکر به خیام حرم یورش برد و تمام اموال اهل حرم را به تاراج برد، حتی چادرهای زنان را از سرشان برداشتند (۲).

ص: ۹۰

۱- ۱۳۳. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۶۵ و ۶۹ و انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۹۶ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴ - ۳۳۳.

۲- ۱۳۴. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۹.



مردی را دی\_دن\_د که زینت آلائت فاطمه دختر امام حسین علیه السلام را از او می گیرد و در همان حال گریه می کند فاطمه رو به او کرد و فرمود: چرا گریه می کنی؟

گفت: دختر رسول خدا را غارت می کنم و می خواهی گریه نکنم؟.

فرمود: حال که چنین است دست از این کار بدار.

گفت: هر اسبی که از آن است که اگر من غارت نکنم دیگری این کار را خواهد کرد (۱).

### عامل اساسی

اساسی ترین عاملی که باعث شد خاندان بنی امیه علی رغم عدم شایستگی، منصب خلافت پی\_ام\_ب\_راسلام را غصب کرده و سالها بر جهان اسلام حکم برانند و در مقابل، اهل بیت و فرزندان رسول خدا با تمام شایستگی و علی رغم تمام سفارشات پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) از صحنه سیاسی کنار زده شوند و گرفتار دسیسه و قتل و غارت اموی ها شوند، جهالت و ناآگاهی مردم آن زمان بود.

در واقع\_ه\_ک\_رب\_لا\_در کنار تمام عواملی که مردم کوفه را به صحنه جنگ با امام حسین کشید، به وضوح می توان عامل جهالت را مشاهده کرد.

به\_ع\_نوان نمونه در حالی که مردم کوفه امام حسین علیه السلام را به خوبی می شناختند و دشمنان او را نیز تجربه کرده بودند، اکثر آنها تحت تاثیر تبلیغات بنی امیه، گمان می کردند در یک جهاد مقدس شرکت کرده و با دشمنان خدا می جنگند، به طوری که عمر سعد با تکیه بر این خیال باطل مردم، در\_ع\_ص\_رتاسوعا به عنوان فرمان حمله در میان لشکر کوفه ندا می دهد: ای لشکر خدا! سوار شوید ش\_م\_ا را م\_ژده ب\_ه\_ش\_ت باد (۲) همچنین در روایاتی که گذشت دیدیم که هیچ کس حاضر ن\_م\_ی شد کشتن امام حسین علیه السلام را به عهده گیرد، چرا که می دانستند کشتن او تجاوز به حریم رسول\_خ\_داس\_ت\_م\_ی\_گ\_فتند: نمی خواهیم در قیامت پیامبر خصم ما باشد این در حالی است که ه\_م\_ین مردم مقدمات شهادتش را فراهم کرده بودند و با این حال گمان می کردند اگر آخرین ضربه را به عهده نگیرند باز هم مسلمان و پیرو پیامبر اسلامند و دلیلی ندارد که در روز قیامت رو در روی حضرتش قرار گیرند.

ص: ۹۱

۱- ۱۳۵. الطبقات اکبری، لابن سعد، ترجمه امام حسین علیه السلام ص ۷۸.

۲- ۱۳۶. مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۲۴۹.

## غار ت خیمه ها

ل\_ش\_ کر لجام گسیخته کوفه وارد چادرهای حرم شد امام سجاد(علیه السلام) در بستر بیماری افتاده بود شمر تصمیم گرفت او را بکشد، حمید بن مسلم خود را رساند و با او سخن گفت تا ابن سعد رسید و دستورداد سپاهیان از چادرها دور شوند او گفت از این پس کسی مزاحم این جوان بیمار نشود و هر کس هر چه از اهل حرم گرفته پس دهد، ولی غارتیان چیزی پس ندادند (۱).

## وقایع بعد از شهادت امام حسین علیه السلام

### پیکر شهدا

ج\_ن\_ گک پایان گرفت اکنون هفتاد و دو پیکر پاک بر روی خاک های گرم آرمیده بود سرهایشان از ب\_د\_ن جدا شده و لباسهایشان به غارت رفته بود دشمن کینه توز اکنون به هر چه می خواست دست ی\_افته بود، ولی شرارت همچنان شعله می کشید عمر بن سعد فریاد زد: چه کسی حاضر است اسب ب\_ب\_ب\_د\_ن ح\_س\_ی\_ن ب\_ت\_ازد ده ن\_فر داوطلب پیش آمدند، سوار بر اسب بر پیکر پاک شهدا تاختند و استخوانهای بهترین مردان خدا را زیر سم اسبها خرد کردند (۲).

### مسیر خورشید

ع\_ص\_ر روز ع\_اش\_ورا اب\_ن\_س\_ع\_د\_س\_م\_بارک سید الشهداء را به خولی سپرد تا به عبیدالله بن زیاد برساند (۳).

### آغاز پیام

ع\_م\_ر ب\_ن\_سعد تا روز یازدهم محرم یعنی یک روز پس از شهادت امام حسین علیه السلام در کربلا ماند روزی\_ازدهم کشته های لشکر کوفه را جمع آوری کردند، بر آنها نماز خواندند و آنها را دفن کردند، ول\_ی\_ج\_ن\_ازه حسین علیه السلام و یارانش را در صحرا بدون غسل و کفن رها کردند و زنان و خواهران و دختران امام حسین علیه السلام را با خود به طرف کوفه بردند (۴).

ص: ۹۲

۱- ۱۳۷. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۷۹.

۲- ۱۳۸. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۴۷ \_ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۰.

۳- ۱۳۹. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۹.

۴- ۱۴۰. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۹.

اهل بی‌ت‌رسول‌خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) راه‌مان‌ن‌داس‌ی‌ران‌وارد کوفه کردند امام سجاد(علیه السلام) از شدت بیماری رنجور شده بود، ولی با این حال او را در غل و زنجیر کرده بودند.

مردم کوفه با دیدن کاروان اسیران شیون و زاری سر دادند زینب کبری دختر امیرالمؤمنین به مردم اش‌اره ک‌رد ک‌ه خاموش باشید، یکباره نفس‌ها بند آمد و زنگها از صدا افتاد و زینب زبان به سخن گشود:

سپاس خدا را و درود بر محمد و خاندان پاکش باد.

ای اهل کوفه! ای مردم مکار حيله باز! آیا گریه می کنید؟

اشکتان خشک مباد، ناله هایتان آرام ن‌گ‌بردشما در مثل مانند زنی هستید که رشته خود را محکم تافته، سپس تارتار از هم می گسلد س‌وگ‌ندهایتان رادست آویز فساد کرده اید، آیا جز لاف و تکبر و فساد و چاپلوسی کنیزان و سخن چینی دشمنانه چیزی دیگری در شما هست؟

شما به سیزه خاکروبه و نقره بر قبر اندوده می مانید، برای خود توشه ای پیش فرستادید که خشم خدا را برانگیخت و در عذاب، جاودانه شدید آیا گریه و زاری می کنید؟

آری! ب‌ه خدا شایسته گریه اید بسیار بگریید و کم بخندید که نصیبتان ننگ و عار شد، ننگی که تا اب‌دپ‌اک نشود چگونه می توانید این ننگ را از دامن خود بشویید که فرزند خاتم انبیا، سید جوانان ب‌ه‌شتی راکشته اید، آنکه در سرگردانی‌ها مرجع و در سختی‌ها پناه شما بود، آنکه دلیل روشن و زب‌ان‌گ‌وی‌ای‌ش‌م‌اب‌ود چه بار گناهی را بر دوش گرفتید دور باشید از رحمت خدا و نابودی ن‌ص‌ی‌ب‌ت‌ان‌ب‌اد س‌ع‌یتان به نومیدی انجامید، دست‌ها بریده شد، سودای پریزانی کردید، خشم پروردگار را برای خود خریدید و خواری ذلت بر شما حتمی شد.

وای بر شـم! مـی دانـی د چـه جگری از رسول خدا شکافتید و چه پرده نشینی را از پرده بیرون کشیدید و چه خونی ریختید و چه حرمتی را شکستید کار بسیار زشتی مرتکب شدید چیزی نمانده کـه آسـم ان وزمین شکاف بردارد و کوهها ویران شوند آنچه کردید بزرگ، دشوار، بد، کژ، زشت و شوم است و چنان بزرگ که زمین و آسمانها را پر کرده آیا شکفت دارید اگر از آسمان خون بیارد و همانا عذاب آخرت خوارکننده تر است و شما را در آن روز یآوری نیست.

مـهـلـت شـم! را مـغـرور نـسازد که خدای تعالی از شتابکاری به دور است و همیشه برای انتقام فرصت دارد و در کمین گاه است (۱).

### مجلس ابن زیاد

اسیران را به کوفه آوردند ابن زیاد در کاخ نشست و بار عام داد آنگاه گفت سر امام حسین علیه السلام را درمـقـ ابلش بگذارند لبخند زنان به سر شریف امام نگاه می گرد و با چوبی که در دست داشت به دندانهای حضرتش می زد و می گفت: چه دندانهای زیبایی! زید بن ارقم صحابی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که اکنون پیر شده بود، وقتی این صحنه را مشاهده کرد فریاد زد: چوبت را از این لبها بردار به خدا نـمی دانم چند بار لب های رسول خدا را بر روی این لب ها دیدم که آنها را می بوسید این را گفت و شیون سر داد ابن زیاد گفت: خدا چشمانت را گریان کند به خدا اگر پیر نشده بودی گردنت را می زدم.

ص: ۹۴

زی\_د از ج\_ا ب\_رخ\_است از مجلس خارج می شد، می گفت: ای جماعت عرب! از این پس بردگانی ب\_ی\_ش ن\_ی\_س\_تید، پسر فاطمه را کشتید و امارت را به پسر مرجانه دادید، او خوبانتان را می کشد و اشرارتان را به بندگی می گیرد، از رحمت خدا دور باد آنکه به ننگ و ذلت رضا دهد (۱).

### زینب در مجلس ابن زیاد

زن\_ان و کودکان امام حسین علیه السلام را وارد مجلس ابن زیاد کردند زینب (سلام الله علیها) کهنه ترین لباسهایش را پوشیده بود وقتی وارد مجلس شد ناشناس در گوشه ای نشست و کنیزانش بر گرد او حلقه زدند.

ابن زیاد گفت: این زن کیست؟

زینب پاسخ نداد دوباره و سه باره پرسید، ولی زینب (سلام الله علیها) جواب نداد کسی گفت: این زینب (سلام الله علیها) دختر فاطمه زهرا است.

ابن زیاد رو به زینب (سلام الله علیها) کرده و گفت: سپاس خدا را که رسوایتان کرد، شما را کشت و ادعایتان را تکذیب کرد.

زی\_ن\_ب (س) ف\_رم\_ود: س\_پاس خدا را که ما را به وسیله پیامبرش محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) گرامی داشت و از پلیدی پاک کرد، تنها فاسق است که رسوا می شود و فاجر است که تکذیب می شود.

گفت: چگونه دیدی کاری را که خدا با برادر و خاندانت کرد؟

ف\_رم\_ود: من جز زیبایی ندیدم، آنها کسانی بودند که خدا شهادت را برایشان مقدر کرده بود و آنها هم به قتلگاه خویش آمدند به زودی خدا ترا با آنها در یک جا جمع خواهد کرد و به محاکمه خواهد کشید بین آنگاه پیروزی از آن کیست، مادرت به عزایت بنشیند پسر مرجانه!

ص: ۹۵

---

۱- ۱۴۲. ک\_ا\_م\_ل\_اب\_ن\_ا\_ثیر، ج ۴، ص ۸۱ و ینابیع الموده، ص ۳۲۴ مقتل خوارزمی، ج ۲، صص ۶- ۴۵ و تذکره بسط ابن جوزی، ص ۲۳۱.

ابن زیاد از خشم شعله ور شد، چنانکه گویی قصد جانش را دارد.

عمرو بن حریث گفت: ای امیر! این زن است به خاطر گفته هایش نباید مؤاخذه شود.

ابن زیاد گفت: با کشتن آن حسین متجاوز و عاصیان متمرّد خاندانت، خدا قلبم را شفا داد.

زی\_ن\_ب\_دل\_ش\_ش\_ک\_س\_ت و گ\_ری\_س\_ت فرمود: به جان خودم، بزرگم را کشتی، خاندانم را اسیر کردی، شاخه هایم را شکستی و ریشه ام را بریدی آری اگر شفای تو در این است شفا گرفته ای.

ابن زیاد گفت: این هم مثل پدرش سجع و قافیه می بافد، پدرش هم شاعر و سجع باف بود.

فرمود: زن را به سجع بافی چه من به اندازه این که نتوانم سجع بافی کنم گرفتاری دارم، این آتش سینه است که از زبان بیرون می ریزد (۱).

### امام سجاد در مجلس ابن زیاد

امام سجاد (علیه السلام) را وارد مجلس ابن زیاد کردند ابن زیاد گفت: تو کیستی؟

فرمود: من علی بن حسینم.

گفت: مگر خدا علی بن حسین را نکشت.

فرمود: برادری به نام علی داشتم که مردم او را کشتند.

گفت: خدا او را کشت؟

فرمود: آری، وقت مرگ، خدا جانها را می گیرد، هیچ کس بدون خواست خدا نمی میرد.

ابن زیاد به خشم آمد دستور داد او را بکشند.

زی\_ن\_ب\_کبری (سلام الله علیها) دست در گردن آن حضرت کرد، فرمود: ای پسر زیاد! بس است ریختن خون ما! آیا از خون ما سیراب نشدی، اگر ایمان داری، به خدایت سوگند می دهم مرا هم با او بکش.

ص: ۹۶

امام سجاده (ص) فرمود: عمه جان ساکت باش تا با او سخنی بگویم آنگاه رو به ابن زیاد کرده فرمود: ای پسر زیاد با کشتن، مرا تهدید می کنی و نمی دانی که کشته شدن عادت ما و بزرگواری ما در شهادت است.

ابن زیاد مدتی به آن دو نگریست بعد گفت: عجب چیزی است خویشاوندی، به خدا می دانم که دوست دارد با او کشته شود، رهایش کنید (۱).

### خورشید بر نی

اسیران را برای مدتی که در تاریخ ضبط نشده در کوفه نگه داشتند در این مدت به دستور ابن زیادسرای شریف شهدا را گاهی بر درگاه کاخ نصب می کردند و بر روی نی در کوچه های کوفه و قبایل اطراف می چرخاندند (۲).

### در راه شام

ابن زیاد درباره اسیران و سرهای شهدا از یزید کسب تکلیف کرده بود و یزید به او دستور داده بود آنها را به شام بفرستد.

اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را برای حرکت به سمت شام آماده کردند به دستور ابن زیاد غل و زنجیر بردست و گوردن امام سجاد (علیه السلام) نهادند و زنان و دختران را بدون محمل بر پالان های خشک شتران سوار کردند و همراه گروهی به فرماندهی کر حر بن قیس حرکت دادند و همانند اسیران کفار شهر به شهر و منزل به منزل به شام بردند.

ص: ۹۷

---

۱- ۱۴۴. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۲ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۵۰ و مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳-۴۲.

۲- ۱۴۵. کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۳ و تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۵۱ و تذکره سبط ابن جوزی، ص ۲۳۴.

امام سجاد(علیه السلام) از کوفه تا شام حتی یک کلمه با ماموران همراه سخن نگفت (۱).

## کاروان اسیران بر دروازه شام

سهل ساعدی از اصحاب رسول خدایت، در راه زیارت بیت المقدس وارد شام شد، خود می گوید: شهری دیدم پر درخت با جویبارهای فراوان در و دیوار شهر با پرده های دیا آذین بسته شده، مردم گرم شادمانی و سرور بودند زنان نوازنده را دیدم که دف و طبل در دست می نوازند با خود گفتم: گویا اهل شام عیدی دارند که ما نمی دانیم به گروهی برخوردیم که مشغول صحبت بودند گفتم: آیا شما عیدی دارید که ما نمی دانیم؟.

گفتند: به نظر غریب می آیی.

آری من سهل ساعدی هستم که پیامبر خدا را دیده و احادیث او را می دانم.

گفتند: ای سهل تعجب می کنیم، چرا از آسمان خون نمی بارد و زمین اهل خود را فرو نمی برد؟.

مگر چه شده؟.

ای سهل سر حسین علیه السلام را از عراق هدیه می آورند.

عجب! سر حسین را می آورند و این مردم شادمانی می کنند؟

از کدام دروازه وارد می شوند؟.

از دروازه ساعات.

می گوید: ما در همین گفتگو بودیم که پرچمها یکی پس از دیگری نمایان شد، سواری را دیدم که نوک نیزه اش را برداشته و سری شبیه به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بر آن زده و پشت سرش زنان سوار بر پالان خشک شتران بدون وسایل آسایش می آیند خود را به اولین زن رساندم.

ص: ۹۸



— دخترم تو که هستی؟.

— من سکینه دختر حسینم.

آیا کاری از من ساخته است؟

من سهل بن سعد از اصحاب جدت هستم.

ای س\_ه\_ل\_ب\_ه\_ای\_ن\_ن\_ی\_زه\_دار\_ب\_گ\_و\_ای\_ن\_سر\_را\_جلوتر\_ببرد\_تا\_مردم\_به\_آن\_نگاه\_کنند\_و\_از\_حرم\_رسول\_خدا  
(صلی الله علیه و آله و سلم) چشم بردارند.

نزدیک نیزه دار رفتم.

— آیا می خواهی چهارصد دینار بگیری؟.

— در مقابل چه می خواهی؟.

— این سر را از میان زنان بیرون ببر.

نیزه دار جلو رفت و من چهار صد دینار را به او دادم (۱).

### اسیران در مسجد دمشق

وق\_ت\_ی\_ک\_اروان\_اس\_ی\_ران\_اهل\_بیت\_وارد\_مسجد\_دمشق\_شدند،\_ایشان\_را\_در\_جایگاه\_اسیران\_یعنی\_بر\_پ\_ل\_ه\_ه\_ای  
م\_سجد\_جامع\_جا\_دادند\_در\_این\_هنگام\_پیر\_مردی\_خود\_را\_به\_امام\_سجاد(علیه السلام) نزدیک کرده گفت: سپاس خدا را که شما  
را کشت، شهرها را از دست مردان شما آسوده ساخت و امیرالمؤمنین، یزید را بر شما مسلط کرد.

امام سجاد(علیه السلام) فرمود: ای شیخ قرآن خوانده ای؟.

— آری خوانده ام.

— آی\_ای\_ن\_آیه\_را\_خوانده\_ای: «قل لا اسئلكم علیه اجرا الا الموده فی القربى»، یعنی: ای پیامبر! بگو من به خاطر رسالتم از  
شما مزدی نمی خواهم، جز اینکه به خویشان من مودت ورزید (۲).

ای شیخ ما همان خویشان پیامبر هستیم.

ای ش\_ی\_خ! آی\_ای\_ن\_آیه\_را\_خ\_وانده\_ای: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا»، یعنی:  
خداوند اراده کرده است پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را پاک و پاکیزه نماید (۳).

۱-۱۴۷. مقتل خوارزمی، ج ۲، صص ۱-۶۰.

۲-۱۴۸. شوری / ۲۳.

۳-۱۴۹. احزاب / آیه ۳۳.

— آری خوانده ام.

— ما همان اهل بیتی هستیم که این آیه درباره شان نازل شده.

پیر مرد از گفته خود پشیمان شد و مدتی همچنان ساکت ایستاد.

عاقبت سر به سوی آسمان برداشته و گفت: بارالها! من از دشمنی با این خاندان توبه می کنم و از دشمنان آل محمد بیزاری می جویم.

### سر امام حسین در مجلس یزید

سرم بـ ارک امـ ام حسین علیه السلام را در طشتی از طلا در مقابل یزید قرار دادند یزید پیروزمندانه برتخت نشسته بود نگاهی به سر و نگاهی به اهل مجلس انداخت و گفت: این شخص بر من مباحثات می کرد، می گفت پدرم از پدر یزید بهتر است، مادرم از مادر یزید بهتر است، جدم از جد یزید بهتر است و خودم از یزید بهترم و همین مباحثات بود که او را به کشتن داد، این که می گفت پدرم از پدری یزید بهتر است همه می دانند در قضیه حکمیت، خدا به نفع پدر من حکم کرد و این که می گفت مادرم از مادر یزید بهتر است به جان خودم حرف درستی است فاطمه دختر رسول خدا از مادر من بهتر بود و این که می گفت جدم از جد یزید بهتر است هر کس به خدا و قیامت ایمان دارد، پیامبر را بـهـتر از خود می داند، ولی این که می گفت خودم از یزید بهترم گویا از اینجا ناشی می شد که ایـن آیه قرآن را نخوانده بود: «بگو بارالها مالک حقیقی توئی سلطه و قدرت به هر کس بخواهی می دهی و از هر کس بخواهی می گیری خیر در دست توست و تو بر هر کار توانایی» (۱).

ص: ۱۰۰

س-ی-اس-ت-ی-ک-ه-ب-ن-ی-امیه پس از شهادت امام حسین علیه السلام برای تبرئه و برحق جلوه دادن خود پیش گرفتند، سه رکن اساسی داشت:.

۱- ج-دا-ک-ردن-ح-س-اب-ام-ح-س-ی-ن-علیه السلام از پ-ی-ام-ب-ر-اک-رم (صلی الله علیه و آله و سلم) و اصل-اس-لام آنها سعی داشت-ت-ن-د-ح-س-ی-ن-علیه السلام را ب-ه-عنوان شخصی عادی معرفی کنند که بر مبنای اغراض شخصی با حکومت وقت درگیر و کشته شده است، بنابر این کشتن او هیچ ضرری به رابطه قاتلین او با اسلام و پیامبر اسلام ندارد.

۲- ای-ن-که ماجرای کربلا و کشته شدن امام حسین علیه السلام را به مقدرات الهی مستند کنند بنابراین قاتلین آن حضرت اگر چه در ظاهر عمل بسیار زشتی را مرتکب شده بودند، ولی در حقیقت عامل اجرای قضا و قدر بودند و گناهکار اصلی، خود امام حسین علیه السلام بود که با حرکت خود باعث ایجاد این واقعه شده بود.

۳- این که اموی ها مخصوصا شخص یزید از این حادثه اظهار نارضایی کرده، مردم کوفه و ابن زیاد را مقصر جلوه دهند.

در م-ق-اب-ل-ای-ن سیاست مزورانه، اهل بیت و رجال سرشناسی که در گوشه و کنار بلاد اسلام از زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باقی مانده بودند، در موضع گیری های خود:.

اولا س-ع-ی-م-ی-ک-ردن-د-ارتباط و نسبت امام حسین علیه السلام با اصل اسلام را برای مردم تشریح کنند مثل یزید بن ارقم، انس بن مالک و ابو برزه اسلمی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در مجلس ابن زیاد و ی-زی-داع-ت-راض-ک-ردن-د-و از علاقه شدید رسول خدا به امام حسین علیه السلام سخن می گویند و امام س-ج-اد(ص) درخ-ط-ب-ه-ای-ک-ه در مسجد دمشق ایراد می کند، به انجا مختلف ارتباط وثیق امام حسین علیه السلام با ارکان اسلام را بیان می دارد (۱).

ص: ۱۰۱

ث\_ان\_ی\_ا: از س\_نت های جاری آفرینش و حکمت الهی در مقابل جنایتکاران پرده بردارند و تحریفات ی\_زید از آیات شریف قرآن را در تطبیق بر واقعه کربلا به مردم گوشزد کنند به عنوان نمونه زینب ک\_ب\_ری در مجلس یزید، سنت امهال جنایتکار را تشریح می کند و امام سجاد در جواب ابن زیاد، بر دخالت مردم در شهادت برادرش علی اکبر تاکید می نماید (۱).

ث\_ال\_ث\_ا: دخ\_ال\_ت ی\_زید و خاندان بنی امیه را در این حادثه افشا کنند و لذا در سخنانی که در شام ایراد شده بدون هیچ اشاره ای به ابن زیاد و مردم کوفه، یزید را مسئول مستقیم این جنایت معرفی می کنند.

ال\_ب\_ت\_ه از این نکته نیز نباید غافل شد که یزید به علت خباثت ذاتی و حماقت باطنی، هرگز موفق ب\_ه\_اج\_رای دق\_یق این سیاست نشد و به طور مکرر در سخنان خود به دشمنی خود با پیامبر اسلام اشاره کرده و از کشته شدن امام حسین علیه السلام اظهار شادمانی و خوشنودی نمود و همین امر بود که در ک\_ن\_اروشنگری های اهل بیت (علیهم السلام)، حکومت بنی امیه را رسوا و بی آبرو ساخت و طومار حکومت آنان را درهم پیچید.

## ابوبرزه

س\_ر\_م\_ب\_ارک\_ام\_ح\_س\_ی\_ن\_علیه السلام در مقابل یزید بود بزرگان شام در مجلس حاضر بودند یزید با چوب خیزران به لب و دندان امام می زد و سخنان بیهوده می گفت، ابوبرزه اسلمی، صحابی رسول خ\_دا، درم\_ج\_ل\_س\_ح\_اض\_ر بود فریاد زد: وای بر تو ای یزید! با چوب بر دندان حسین، پسر فاطمه م\_ی\_زنی؟!؟

خوددیدم که رسول خدا لب و دندان او و برادرش حسن را می مکد و می گوید این دو، سالار جوانان بهشتند، خدا قاتلشان را لعنت کند.

ص: ۱۰۲

یزید از سخنان او خشمگین شد و دستور داد او را کشان کشان از مجلس بیرون بردند (۱).

### امام سجاد در مجلس یزید

یزید مـجـلـسـی ترتیب داد و اشراف شام را دعوت کرد و دستور داد امام سجاد و زنان کودکان امـحـسین (علیه السلام) را وارد مجلس کردند حضار به آنها می نگریستند امام سجاد (علیه السلام) روبروی یزید قرار گرفت و چند شعر خواند که بیزاری و نفرت او را از یزید نشان می دهد:

«انتظار نداشته باشید که شما به ما اهانت کنید و ما احترامتان کنیم، یا شما دائماً ما را آزار دهید و ما دسـت از آزار شما برداریم خدا می داند که ما شما را دوست نداریم پس شما را از این که ما را دوست ندارید سرزنش نمی کنیم».

یزید گفت: ای علی! پدرت با من قطع رحم کرد، حق مرا ندیده گرفت و بر سر منصبم با من جنگید خدا هم با او چنان کرد که دیدی.

در جواب این آیه را خواند: اما هر مصیبتی که در زمین یا از ناحیه جانیشان به شما برسد، قبل از آن که به صحنه وجود آید، در کتابی ثبت شده است (۲).

ای پسر معاویه و هند و صخر! قبل از آن که تو متولد شوی همیشه نبوت و امارت در دست پدران من بوده است در جنگ بدر و احد و احزاب پرچم رسول خدا در دست جد من علی بن ابیطالب بود، درحالی که جد و پدر تو پرچم های کفار را به دوش می کشیدند وای بر تو ای یزید! اگر بدانی چه کرده ای ونـسـبت به پدر و اهل بیت و برادران و عموزادگان من چه گناهی مرتکب شده ای، به کـوهـا می گریزی و سربر خاکهای بیابان می گذاری و به حال خود شیون و زاری می کنی این سزاوار است که سر حسین پسرعلی و فاطمه بر دروازه شهرتان نصب شود، در حالی که او ودیعه رسول خداست؟.

ص: ۱۰۳

۱- ۱۵۳. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۵۷ و کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۵.

۲- ۱۵۴. حدید / ۲۳.

ای یزید منتظر باش که در روز قیامت قرین ندامت و خواری شوی (۱).

## اظہار کفر

اگر یزید در بـرخِورد بـا واقعـه کـربلا سکوت می کرد، قلم به مزدان تاریخ تراش، به راحتی می توانستند شخصیت حقیقی او را در پس پرده ای از روایات جعلی مخفی کنند، ولی طبع جاهلی یزید این فرصت را از او گرفت و باعث شد تمام رشته هایش پنبه شود و مرزی شد تا حساب مزد بگیران تاریخ نویس از علمای ربانی امین جدا شود.

سـر شـریف امام حسین علیہ السلام در مقابل یزید بود، با چوب خیزران به لب و دندان امام حسین می زد و اشـعـاری را کـه در احد برای شادکامی از شکست مسلمین سروده شده بود، با ترکیب چند بیت از خویشتن می خواند:

«ای کـاش بـزرگان مـن کـه در روز جنگ بدر کشته شدند، زاری قبیله خزج را از فرود آمدن ضربات مامی دیدند و از شادی فریاد می زدند و می گفتند دست مرزاد ای یزید! به جای جنگ بدر بزرگان و مهتران آنها را کشتیم و بی حساب شدیم طایفه هاشم با سلطنت بازی کردند، و گرنه خـبـری از آسمان نیامده و نازل نشده من از دودمان خندق نیستم، اگر انتقام کارهای احمد را از فرزندانم نگیرم» (۲).

## خطبه زینب کبری در مجلس یزید

هـنـگـام ی کـه یزید حـقیقت درون خود را آشکار ساخت و بر همگان معلوم شد که جنگ بین امام حسین علیہ السلام و یزید جنگ بین دین و کفر بوده است، زینب کبری (س) به پا خاست و فرمود:

ص: ۱۰۴

۱- ۱۵۵. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۶۳.

۲- ۱۵۶. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۶۴ و تذکره سبط بن جوزی، ص ۲۳۵.

س\_پ\_اس\_خ\_دا\_را\_و\_درود\_خ\_دا\_ب\_ر\_رس\_ول\_او\_و\_خاندانش\_باد\_خدای\_سبحان\_راست\_گفت\_که\_فرمود: «ع\_اق\_ب\_ت\_آن\_ان\_که\_کار\_زشت\_کردند،\_بسیار\_زشت\_است\_که\_آیات\_خدا\_را\_تکذیب\_کردند\_و\_به\_استهزا\_گرفتند»\_ای\_یزید!\_گمان\_می\_کنی\_اکنون\_که\_اطراف\_زمین\_و\_آفاق\_آسمان\_را\_بر\_ما\_بسته\_ای\_و\_چنان\_راه\_چاره\_بر\_ما\_مسدود\_نموده\_ای\_که\_ما\_را\_برده\_وار\_به\_هر\_سو\_می\_کشند،\_ما\_نزد\_خدا\_بی\_مقدار\_شده\_و\_تو\_م\_ح\_ت\_رم\_ه\_ستی\_و\_این\_پیروزی\_به\_خاطرارزشی\_است\_که\_نزد\_خدا\_داری\_که\_تکبر\_می\_ورزی\_و\_باد\_به\_ب\_ینی\_انداخته\_ای،\_از\_اینکه\_روزگار\_به\_کام\_توست\_و\_کارهایت\_مرتب\_و\_آراسته\_و\_ملک\_و\_پادشاهی\_ما\_را\_بی\_مزاحم\_در\_اختیار\_گرفته\_ای،\_شادمان\_و\_خوشحالی\_؟.

اندکی\_آهسته\_تر!\_آیا\_فراموش\_کرده\_ای\_که\_خدای\_تعالی\_می\_فرماید:.

«ک\_اف\_ران\_ن\_پ\_ن\_دارن\_د\_م\_هلتي\_که\_به\_ایشان\_می\_دهیم\_به\_نفع\_آنهاست،\_این\_مهلت\_را\_فقط\_برای\_آن\_می\_دهیم\_که\_گناه\_بیشتر\_مرتکب\_شوند\_و\_آنان\_را\_عذابی\_دردناک\_است»\_ (آل\_عمران / ۱۷۸).

ای\_پ\_س\_ر\_آزاد\_ش\_ده\_ه\_!\_آیا\_این\_عدالت\_است\_که\_زنان\_و\_کنیزان\_خود\_را\_پشت\_پرده\_بنشانی\_و\_دختران\_رسول\_خدا\_را\_اسیر\_کرده\_در\_حالی\_که\_پرده\_از\_ایشان\_برداشته\_و\_چهره\_هایشان\_را\_آشکار\_کرده\_به\_دست\_دشمنان\_دهی\_تا\_از\_شهری\_به\_شهری\_برند\_و\_قومی\_بیگانه\_به\_آنان\_نگاه\_کنند\_و\_دور\_و\_نزدیک\_و\_شریف\_و\_وضیع\_به\_آنها\_چشم\_دوزند،\_در\_حالی\_که\_نه\_سرپرستی\_برای\_آنها\_مانده\_نه\_پشتیبانی.

چگونه\_می\_توان\_از\_کسی\_انتظار\_مراعات\_داشت\_که\_مادرش\_جگر\_پاکان\_را\_به\_دندان\_کشید\_و\_گوشتش\_از\_خ\_ون\_ش\_هیدان\_روید؟



چگونه در دشمنی ما خانواده کوتاهی کند کسی که ما را با چشم بغض و کینه می نگرد؟.

ب\_ا این همه باز بدون آن که احساس گناه کنی و بدانی چه کار می کنی با چوب به لب و دندان ابا\_ع\_ب\_دالله\_س\_الار جوانان اهل بهشت می زنی و می گویی: «فریاد شادی سر داده می گفتند دست م\_ری\_زاد ای ی\_زید!» چرا نمی گویی که با ریختن خون ذریه محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و ستارگان زمین از آل\_ع\_ب\_دال\_م\_ط\_ل\_ب، زخم ما را علاج ناپذیر کردی و ریشه مان را سوختی؟

اکنون نیاکان خود را صدا می زنی و گمان می کنی که با آنها سخن گفته ای؟

به زودی نزد آنان می روی و آرزو می کنی که دس\_ت\_ت\_خ\_ش\_ک شده بود و این کار را نمی کردی و زبانت لال می شد و این سخن را نمی گفتی! خدایا حق ما را بستان و انتقام ما را از این ستمگران بگیر و خشم را بر کسی که خون ما را ریخت و حامیان ما را کشت نازل کن به خدا سوگند پوست خود را شکافتی و گوشت خود را پاره کردی! ت\_و\_ب\_ا\_ی\_ن\_ب\_ار\_ک\_ه از ری\_ختن خون ذریه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و شکستن حرمت عترت و پاره تنش به گردن داری، بر او وارد می شوی، «و گمان مکن آنانکه در راه خدا کشته می شوند مرده اند، بلکه آنان زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می خورند» (آل عمران / ۱۶۹).

ه\_م\_ی\_ن\_ب\_رایت بس که خداوند حاکم است و محمد خصم تو و آن کسی که کار را برای تو ساخته و پرداخته کرد و تو را بر گردن مسلمین مسلط نمود، به زودی خواهد فهمید که پاداش ستمگران بد پاداش است و آگاه می شود که کدام یک از شما پست تر و لشکر کدام یک ضعیف تر است.

ص: ۱۰۶

اگَر مصائب دنیا باعث شده که من با تو سخن بگویم باز هم تو را بی ارزش می دانم و کوبیدنت را لازم و نکوهشت را با ارزش می شمرم و از جاه و حشمت تو هراسی ندارم، ولی چشم گریان است و دل بریان.

بَس\_ی\_ار عجیب است که نجیبان حزب خدا به دست آزاد شدگان حزب شیطان کشته می شوند، ازچ\_ن\_گ\_ال\_ت\_ان\_خ\_ون ما می چکد و از دهانتان گوشت ما می ریزد و آن بدن های پاک را گرگ ها سرکشی می کنند و گفتارها در خاک می غلطانند.

اگر امروز ما را به عنوان غنیمت گرفته ای، به زودی در آنجا که جز عمل خود را نیایی، ما به زیان تو خواهیم بود و خدا به بندگان خود ستم نمی کند.

ب\_ه\_خ\_دا\_ش\_ک\_ای\_ت می کنم و بر او تکیه دارم، پس هر حيله که داری به کار گیر و هرچه می توانی ت\_لاش کن و هر چه می خواهی کوشش کن! به خدا نمی توانی ما را از خاطره ها محو کنی و وحی ما را ب\_م\_یرانی و به نهایت ما نمی رسی و ننگ این ستم را نمی توانی از خویش پاک کنی رای تو بسیار س\_س\_ت و ای\_ام دول\_ت\_ان\_دک و آن روز ک\_ه\_م\_نادی فریاد می زند «لعتنت خدا بر ستمکاران باد» جمعیت ات به پریشانی می گراید.

س\_پ\_اس\_خ\_دا\_را\_ک\_ه کار پیشینیان ما را با سعادت و مغفرت پایان برد و کار آخرمان را با شهادت و رحمت و از خدا می خواهیم که ثوابشان را کامل کند و بیفزاید و خودش برای ما خلفی نیکو باشد که او مهربان و رحیم است و همو برای ما کافی و بهترین و کیل است یزید در جواب این کلام رسا فقط توانست بگوید:.

«ف\_ری\_ادی\_اس\_ت\_ک\_ه\_از\_زن\_ان\_ش\_ای\_س\_ت\_ه\_اس\_ت

ن\_وح\_ه\_گری\_بر\_نوحه\_گران\_بسیار\_آسان\_است» (۱).

### مثل اهل بیت

در ای\_امی\_که\_اهل\_بیت\_در\_دمشق\_به\_سر\_می\_بردند\_روزی\_امام\_سجاد\_(علیه\_السلام)\_در\_بازار\_دمشق\_قدم\_می\_زد\_منهال\_بن\_عمرو\_پیش\_آمده\_عرض\_کرد:\_چگونه\_ای\_یابن\_رسول\_الله\_؟.

فرمود: ای\_منهال!\_امروز\_ما\_مثل\_بنی\_اسرائیل\_در\_میان\_فرعونیان\_شده\_ایم\_که\_پسرانشان\_را\_می\_کشتند\_وزن\_انشان\_را\_زنده\_می\_گذاشتند\_ای\_منهال!\_عرب\_بر\_عجم\_افتخار\_می\_کند\_که\_محمد\_(صلی\_الله\_علیه\_و\_آله\_و\_سلم)\_از\_قریش\_است\_ولی\_ما\_اهل\_بیت\_محمد\_(صلی\_الله\_علیه\_و\_آله\_و\_سلم)\_مورد\_خشم\_قرار\_گرفته\_و\_کشته\_می\_شویم\_انا\_لله\_و\_انا\_اليه\_راجعون\_(۲).

### خطبه امام سجاد در مسجد دمشق

در ای\_امی\_که\_اهل\_بیت\_امام\_حسین\_علیه\_السلام\_در\_شام\_به\_سر\_می\_بردند\_یزید\_مجلسی\_در\_مسجد\_ترتیب\_داد\_و\_خطیبی\_را\_به\_منبر\_فرستاد\_تا\_از\_حسین\_بن\_علی\_(علیه\_السلام)\_و\_پدر\_بزرگوارش\_علی\_(علیه\_السلام)\_بد\_گویی\_کند.

خ\_ط\_ی\_ب\_به\_منبر\_رفت\_و\_تا\_توانست\_به\_آن\_دو\_بزرگوار\_ناسزا\_گفت\_و\_در\_مدح\_یزید\_و\_پدرش\_معاویه\_س\_خنان\_بیهوده\_گفت\_امام\_سجاد\_(علیه\_السلام)\_که\_در\_مجلس\_حضور\_داشت\_بانگ\_بر\_آورد\_و\_فرمود:\_وای\_بر\_تو\_ای\_خ\_ط\_ی\_ب!\_ب\_ه\_بهای\_خشم\_الهی\_رضای\_مخلوق\_را\_خریدی\_و\_جایگاه\_خویش\_در\_آتش\_مهیا\_کردی\_آنگاه\_رو\_به\_یزید\_کرده\_فرمود:\_ای\_یزید!\_به\_من\_اجازه\_بده\_بر\_بالای\_این\_چوبها\_روم\_و\_سخنانی\_بگویم\_که\_خ\_دا\_را\_خوش\_آید\_و\_اهل\_مجلس\_را\_اجر\_و\_پاداشی\_باشد\_یزید\_مخالفت\_کرد\_ولی\_مردم\_به\_او\_گفتند\_او\_را\_اجازه\_بده\_چه\_بسا\_چیزی\_برای\_گفتن\_داشته\_باشد.

ص: ۱۰۸

۱- ۱۵۷. مقتل خوارزمی، ج ۴، ص ۶ - ۶۴.

۲- ۱۵۸. مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۷۲.

یزید گفت: اگر او به منبر رود تا من و خاندان ابوسفیان را رسوا نکند پایین نخواهد آمد.

گفتند: آخر او چه می تواند بگوید؟

گفت: او از خاندانی است که علم و دانش با جانشان در آمیخته.

ولی مردم همچنان اصرار می کردند تا یزید ناچار شد اجازه دهد.

حضرت به منبر رفت نخست سپاس و ستایش خدای به جا آورد، آنگاه خطبه ای خواند که قلبها را لرزاند و چشمها را گریاند.

بخشی از بیانات آن حضرت این است:.

ای مردم به ما شش چیز داده شده و با هفت چیز دیگر بر سایر مردم برتری یافته ایم: به ما علم و بوردباری و سخاوت و فصاحت و شجاعت و محبت در قلوب مؤمنین را داده اند و سر آمد دگرانیم، زیرامحمد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برگزیده از ماست صدیق این امت (علی «علیه السلام») از ماست، جعفر طیار از ماست، حمزه شیر خدا و رسول از ماست، فاطمه بتول بانوی زنان عالم از ماست و دو سبط این امت آقای جوانان بهشتی از ما هستند هرکسی مرا می شناسد، می شناسد و هر کسی نمی شناسد حَسَب و نَسَب را برایش می گویم: من فرزند مکه و منایم، من فرزند زمزم و صفایم، من فرزند کَسَبی هستم که زکات را با ردای خویش حمل می کرد من پسر بهترین کسی هستم که در جهان لباس پوشید، من پسر بهترین کسی هستم که با کفش یا پای برهنه راه رفت، من پسر بهترین کسی هستم که با براق به طواف کرد و سعی به جا آورد، من پسر بهترین کسی هستم که حج گزارد و لبیک گفت من پسر کسی هستم که با براق به هوا برده شد، من پسر کسی هستم که از مسجد الحرام به مَسَجِدِ دِاقِ صَبْرِ بَرْدِ مَنَزْهِ بَادِ آن که او را برد، من پسر کسی هستم که جبرئیل او را تا سَدْرِ الْوَعْدِ برد، من پسر کسی هستم که نزدیک و نزدیک تر شد تا به اندازه دو کمان یا کمتر فاصله داشت، من پسر کسی هستم که امام جماعت فرشتگان آسمان شد، من پسر کسی هستم که خدای بزرگ به او وحی فرستاد، من پسر محمد مصطفایم، من پسر علی مرتضایم، من پسر کَسَبی هستم که در راه احیای لا اله الا الله مبارزه کرد، من پسر کسی هستم که در رکاب رسول خدا با دو شمشیر جنگید، با دو نیزه نبرد کرد، دوبار هجرت کرد، دوبار بیعت کرد، به دو قبله نماز آورد، در بَدْر و حَنْدِ جَنْگِ یَکِ لِحْظِ کُفْرِ نُوْرِ یَزِیدِ من پسر بهترین مؤمنین و وارث پیامبران کَسَبِ نَدِ کَافِرَانِ، سید و سالار مسلمانان و مجاهدین، زینت عابدین، تاج سر گریه کنندگان (از خوف خدا) صبورترین مردم، برترین پیشوا از آل یاسین و از خاندان رسول پروردگار عالمیانم.

ح\_ض\_رت\_ه\_مِچنان در معرفی خود سخن می راند و می فرمود من، من، تا صدای گریه و زاری از م\_ج\_ل\_س  
ب\_رخاست یزید به هراس افتاد، ترسید آشوبی به پا شود، به مؤذن دستور داد اذان بگوید، مؤذن در بین کلام حضرت اذان  
گفت حضرت ساکت شد.

م\_ؤذن\_گ\_ف\_ت: الله اکب\_ب\_ر حضرت فرمود: بزرگ است بسیار بزرگ، قابل مقایسه نیست، با حواس درک نمی  
شود، چیزی از خدا بزرگتر نیست.

م\_ؤذن\_گ\_ف\_ت: اش\_ه\_د ان لا اله الا الله حضرت فرمود: مو، پوست، گوشت، خون مغز و استخوان من شهادت می دهد  
که جز او خدایی نیست.

م\_ؤذن\_گ\_ف\_ت: اشهد ان محمدا رسول الله حضرت از بالای منبر رو به یزید کرد و فرمود: ای یزید! این محمد جد من است  
یا جد تو؟

اگر بگویی جد توست دروغ گفته ای و اگر بگویی جد من، پس چرا عترت و خاندان او را کشتی؟ (۱).

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

